بیمن فیض شافی حقیقی مزیل علل و امراض مطلق

زیبا قرابادین مشتمل بر تصریح امراض و تنقیح اسباب با فوائد گزین مسمی به

ایسر المعالجین

از مصنفات حکیم نامی نور الدین محمد عبد الله حکیم عین الملک شیرازی

در مطبع نامی منشی نولکشور بطبع مزین مقبول جهان شد

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد بیحد و سپاس بیقیاس مر آن حکیم مطلق و طبیب برحق را سزاست که نفس ناطقه را پادشاهی ابدان عطا فرموده
و قوتهای مدبره را به تشریف وزارتش سرفراز ساخته و بقوت اغذیه لذیذه و صنوف ادویه مفیده بر ابدان بپا داشت
اما بعد می گوید فقیر حقیر امیدوار مرحمت پروردگار بنده نواز نور الدین محمد عبد الله حکیم عین الملک شیرازی غفر الله
ذنوبهم و ستر عیوبهم که چون از تالیف کتاب الفاظ الادویه فارغ گشتم از سرکار بقرار که وصفش از حیطه تحریر
بیرون و نامش در الفاظ الادویه مذکور بدان مامور شده که قرابادینی مختصر بطرز جدید بتصریح مرض و تنقیح سبب
که بفوائد جلیله و خاصیتهای جمیله مملو باشد بنویسم پس باعانت ایزدی این کتاب را تالیف نموده
به انیس المعالجین موسوم ساخته به هفده باب و یک خاتمه ختم نموده و در هر باب فصول مختلفه نگاشتم
و در هر فصل نسخهای مجربه حواله ساختم امید از درگاه شافی مطلق آنکه بالفضل حبیب خویش مقبول طبع اطبای عالی
مقام و مفید کافه انام نماید آمین یا رب العالمین بحرمت رسوله الکریم صاحب طه و یس

باب اول در امراض سر

فصل در صداع یعنی درد سر اگر سبب حدوث آن از خون بود علامتش سرخی روی و چشم و گرانی سر و شیرینی
دهان و امتلای رگهای بدن خصوصا رگهای سر و غلظت نبض است علاجهای نافع از برای این قسم صداع چون طلا
کرده شود بر سر بعد از فصد قیفال و حجامت ساقین و آشامیدن شراب آلو و شراب تمر هندی و استعمال اغذیه

از ماش مقشر و عدس مقشر تمر هندی صفت آن آرد جو کشنیز تر و برگ خرفه و عنب الثعلب و صندل سرخ مجموع
یا هر چه میسر آید طلا کنند طلائی نافع درین قسم صداع صفت آن قند سفید سه تولد در هفت قاشق آب حل کرده
و نیم قاشق آب لیمو و دو قاشق گلاب داخل کرده سرد نموده بیاشامند و اگر حدوث صداع از صفرا باشد
علامتش تلخی دهن و زردی روی و شدت درد سر و زردی قاروره و تشنگی و خشکی بینی و دهان و سرعت نبض است
نقوع نافع از برای این قسم صداع بجهت تلیین طبیعت صفت آن تمر هندی یک اوقیه آلو بخارا ده دانه
شب در آب بخیسانند و صباح صاف نموده شربت بنفشه یا شراب نیلوفر هر کدام که باشد ده درم داخل کرده
بیاشامند غذا ماش و برنج یا اسفاناخ و آب تمر هندی و شیره مغز بادام شیرین پخته بخورند نقوع دیگر اقوی
از اول صفت آن تمر هندی یک اوقیه آلو بخارا ده دانه شب بخیسانند و صبح صاف نموده ترنجبین و شیرخشت
خراسانی از هر یک پانزده درم دران حل کرده صاف نموده بیاشامند نقوع دیگر که اسهال صفرا کند صفت آن
پوست هلیله زرد ده درم شب در یک پیاله آب خورده بخیسانند صبح صاف نموده شیرخشت پانزده درم دران
حل کرده بیاشامند طلائی که درین قسم صداع که هرگاه بعد از تنقیه اثر آن باقی باشد طلا نمایند نافع است صفت آن
صندل سرخ صندل سفید با آب کشنیز تازه سوده بر سر طلا نمایند پاشویه که در وقت هیجان و شدت الم مفید است
صفت آن برگ بید و گل بنفشه و گل خطمی سفید و آرد جو و عنب الثعلب و اکلیل الملک جوشانیده پای را از زانو
تا قدم بشویند و کیسه بمالند و باید که از بالا بزیر بمالند برای صداع شدید بلکه برای جمیع امراض حاده این پاشویه
ما حصل النفع است همچنین در حمیات که خوف سرسام باشد نقوع ملین فرا آورده صداع صفراوی را نافع بود
صفت آن عناب ده دانه سپستان و مویز منقی از هر یک پانزده دانه گل بنفشه سه مثقال مجموع را در آب خیسانیده
فلوس خیار شنبر و ترنجبین از هر یک هشت درم دران حل کرده صاف نموده روغن بادام شیرین یک مثقال حل کرده
قدری گلاب اضافه نموده بیاشامند و در نسخه دیگر ترمس اصفهانی ده دانه در نقوع حل کرده نقوع دیگر از هلیله که
مسهل صفراوی را نافع است صفت آن پوست هلیله زرد ده درم در پنجاه درم آب آلو بخارا بخیسانند پس
از وی اندکی بمالند تا آلو قوت هلیله بگیرد و پس صاف نموده ترنجبین پانزده درم دران حل کرده صاف نموده
بیاشامند و اگر عوض آلو تمر هندی داخل کنند شاید حب مسهل صفرا مستعمل حضرت سید قدس سره در صداع
صفراوی نافع است صفت آن پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی پوست هلیله سیاه سنا مکی از
هر یک یک اوقیه کوفته بیخته با روغن بادام شیرین یک مثقال چرب کرده حب ساخته با آب کرده فرو برند جمله یک خوراک است

حقنه که سرسام و جمیع امراض دماغی و غیر دماغی و حمیات را سود دارد صفت آن عناب سپستان هر یک نیم کوفته
گل بنفشه سبوس گندم خطمی خشک اکلیل الملک هر یک کفی انجیر زرد پنج عدد در سه رطل آب جوش دهند تا بر رطلی آید
بپالایند و شکر سرخ پنج درم روغن بنفشه روغن بادام روغن کنجد هر یک پنج درم اضافه نموده نیمگرم حقنه کنند بدو اوقات
اگر قدری قویتر خواهند هفت درم فلوس خیارشنبر نیز داخل کنند شیاف که گل بنفشه تخم خطمی خبازی شعیر مقشر واحد کفی
اصل السوس مقشر یک مثقال چقندر یک دسته کلطینه در آب پزند و صاف نمایند و بعض مغز فلوس خیارشنبر پانزده درم شکر سرخ
هفت درم روغن کنجد هفت درم بورق یک درم و گاهی محموده ربع درم می افزایند اگر تپ قوی نباشد نطول نافع
از برای این قسم صداع صفت آن گل بنفشه گل نیلوفر خبازی پوست خشخاش نیکوفته عنب الثعلب اجزا برابر
مساوی در آب پخته صاف نموده در آفتابه کرده نیمگرم بر سر ریزند و اگر حدوث صداع از غلبهٔ بلغم باشد علامتش
گرانی سر و غلبهٔ خواب و تری دهان و عدم حرارت سر و سفیدی بول و غلظ آن و سطبری نبض ست و دوای منضج
مستعمل درین قسم صداع تا زمانی که اثر نضج از قاروره ظاهر شود صفت آن ماء الاصول پنجاه درم با شراب اسطوخودوس
و شربت لیمو از هر یک یک اوقیه یا ماء الاصول و روغن حب الخروع یا ماء الاصول پنجاه درم با یک اوقیه گلقند بیاشامند
و حب صبر و حب ایارج که برای اخراج ماده داده میشود ماء الاصول مستعمل درین قسم صداع نسخهٔ آن پوست بیخ رازیانه
پوست بیخ کرفس سلیخه و سنبل الطیب شیح ارمنی انیسون مصطگی از هر یک یک مثقال جوشانیده صاف نموده مقدار بیست
رطل نیم آثار ازان بیک مثقال یا دو مثقال روغن حب الخروع بیاشامند چون ماده نضج یابد ایارج فیقرا در ماء الاصول
یا روغن حب الخروع داخل کرده بیاشامند حب ایارج مستعمل درین قسم صداع صفت آن ایارج یک درم تربد سفید عالی
یک درم نیم شحم حنظل نصف درم سقمونیا انیسون از هر یک یک دانگ کوفته بیخته بگلاب بسرشند و حب سازند جمله یک شربت است
حب صبر مستعمل درین قسم صداع نسخهٔ آن صبر سقوطری چهار درم پوست هلیله ثلث درم مصطگی یک درم گل سرخ و انیسون
و کتیرا از هر یک دو ثلث درمی زعفران ثمن درمی کوفته بیخته با آب حب سازند شربتی دو مثقال روغن قسط که طلا کردن
درین قسم صداع نافع است صفت آن قسط تلخ چهار مثقال سلیخه فلفل عاقرقرحا از هر یک سه مثقال جندبیدستر دو مثقال
اجزا نیم کوفته در دو پیاله آب بجوشانند تا که به نصف رسد بعده صاف نموده شصت مثقال زیت یا روغن کنجد داخل کرده
چندان بجوشانند که آب رفته روغن بماند روغن فرفیون که درین صداع مالیدن بر سر نافع است صفت آن
فرفیون پودینه کوهی از هر یک دو مثقال جندبیدستر عاقرقرحا از هر یک یک مثقال نیم کوفته در یک پیاله آب انگوری
بجوشانند چون به نصف رسد صاف نموده زیت یا روغن کنجد چهل مثقال داخل کرده بجوشانند که آب رفته روغن بماند

آب جنطیانا تر راوند مدحرج حب الغار جند بید ستر شیطرج غرون از هر یک پنج مثقال مجموع را کوفته بیخته با دو چهار مثقال
عسل مصفی و ده مثقال روغن گرده گان و چهار درم عسل بلادر سرشته گلولها سازند هر یک یک درم و شوربای
یک غذا و دغن اسپ گوشت باشد یعنی با معجون بلادر هیچ قسم گوشت جائز نیست بلکه مضرت میکند

فصل در جمود و آن مرضی ست که باطل شود حس و حرکت مریض حقنه نافع ست از برای این مرض که اخراج
سودا کند صفت آن سنا مکی پنج مثقال بسفایج فستقی نیکوفته سه مثقال گل بنفشه بادیان تربد سیاه شان بابونه
گل نیلوفر از هر یک دو مثقال سپستان سی دانه همه را در یک من آب بجوشانند تا بنصف رسد صاف نموده شکر سرخ
و فلوس خیارشنبر از هر یک دو مثقال دران حل کرده صاف نموده روغن بابونه دو مثقال دران حل کرده حقنه
ساخته بطریق متعارف نیم گرم دو دفع حقنه نمایند

فصل در مالیخولیا یعنی وهمی خلط سیاه است و این بیماری را باسم سبب نام ذکر کردند پس اگر سببش سودای
دموی بود علامتش سرخی رنگ مائل بسیاهی و سرخی چشم و خنده و فرح و عظم نبض و سرخی قاروره
مطبوخ منضج مستعمل درین قسم مالیخولیا بعد از فصد اکحل و تعدیل غذا مانند شوربای ماش در گوشت بزغاله
یا بره صفت آن عناب خراسانی ده دانه گاوزبان تخم کاسنی بادرنجبویه از هر یک دو درم جوشانیده
و صاف نموده گلقند یک اوقیه داخل کرده بنوشند مطبوخ مسهل که بعد از نضج ماده که از قاروره ظاهر گردد
استعمال شود صفت آن عناب سپستان از هر یک پنجاه عدد شاهتره سنا مکی از هر یک پنج درم هلیله سیاه
گاوزبان گیلانی بسفایج فستقی نیکوفته افتیمون از هر یک سه درم گل سرخ چهار درم جوشانیده صاف نموده فلوس
خیارشنبر ده درم تمر هندی ده سیر قند سفید یک سیر ترنجبین سه سیر دران حل کرده صاف نموده بیاشامند و اگر ده
مثقال شیرخشت خراسانی اضافه فرمایند اقوی میگردد و سبب سودای صفراوی بود علامتش کرب و اضطراب
و غضب و زردی روی و بدخوئی و جنگ جوئی و بیخوابی و حرارت بدن علی الخصوص در سر و زردی قاروره است از شربت
شراب لیمو و شراب نارنج و غوره و شراب زرشک بعرق گاوزبان بنوشند شراب منضج مسهل درین نوع مالیخولیا از برای
نضج ماده صفت آن گل بنفشه گل نیلوفر گاوزبان از هر یک هفت درم آلوی سیاه پنجاه عدد تمر هندی بیست درم
خبازی سه درم جوشانیده صاف نموده قند سفید یکصد و پنجاه درم داخل کرده بقوام آورده هر روز پانزده درم
از ان با آب گرم بنوشند مطبوخ مسهل که بعد از نضج مواد مستعمل است صفت آن عناب خراسانی
چهل عدد و پوست هلیله زرد و شاهتره و سنا مکی از هر یک پنج درم افتیمون مصری و گل سرخ و گاوزبان

از هر یک چهار درم تمر هندی نه مثقال جوشانیده صاف نموده بنوشند مطلا نافع برای این قسم مالیخولیا صفت
آن روغن کدو شیرین و شیر دختر آن در هم کرده بر سر مالند و اگر سبب مرض سوداوی بود علامتش حدت و
سکوت و کثرت ترس و گریه است مطلا نافع درین قسم بعد از فصد اگر ضرور باشد و مانعی نداشته باشد صفت
آن گاوزبان بنفشه تخم خطمی سفید از هر یک سه درم بادرنجبویه گل سرخ از هر یک دو درم سپستان و شاه اصل السوس
بیخ سوسن از هر یک سه درم جوشانیده صاف نموده قند سفید داخل کرده نیم گرم بنوشند بلکه یک شربت است مطبوخ
مسهل که بعد از نضج ماده درین قسم مستعمل است صفت آن عناب سپستان از هر یک چهل دانه هلیله سیاه پنج درم
بسفایج فستقی اسطوخودوس افتیمون افریقی از هر یک سه درم گاوزبان گل سرخ بادرنجبویه از هر یک چهار درم
سنا مکی هفت درم جوشانیده صاف نموده غاریقون سفید یک درم سوده سرشته نموده نیم گرم بیاشامند آخر روز
باید که بجهت تقویت قلب سفید یا شربت گاوزبان یا گلاب و تخم بالنگو پاشیده بدهند و اگر سببش سوداوی بلغمی باشد
علامتش کسل و لین نبض و بلادت آن و رطوبت بینی و دهان است جلاب نافع درین قسم مالیخولیا صفت آن گلنگبین
یا گلقند ده درم بعرق گاوزبان و عرق بادرنجبویه هر کدام که باشد بیست و پنج مثقال گرفته حل کرده صاف نموده نیم گرم
بنوشند بعد از مطبوخ مسهل مذکور در مرض سوداوی بدهند غذا نخود آب گوشت مرغ مطیب با چینی و زعفران بخورند
فصل در صرع در لغت بمعنی افتادن است و نزد اطبا سده ناقصه است در بطون دماغ از بلغم یا سودا یا خون یا صفرا
و این نادر است علاج صرع بلغمی و سوداوی استفراغ ماده است بسبب قوقایا و مطبوخ افتیمون حب نافع از برای
صرع بلغمی که بمشارکت معده باشد صفت آن ایارج فیقرا پوست هلیله کابلی غاریقون سفید از هر یک یک درم کوفته
بیخته با آب حب سازند جلاب یک شربت است ضماد نافع از برای صرع که بمشارکت معده باشد صفت آن سنبل الطیب
قسط ارکندر مصطکی کوفته بیخته شراب ریحانی سرشته ضماد نمایند کما دی از برای صرع که بمشارکت عضو باشد
بعید چون انگشت پا اول مرتبه بالا از آن موضع را که از انجا بخار بدماغ متصاعد می شود داغ دهند عطوسی
نافع برای صرع صفت آن اسطوخودوس مغز فندق هندی که آنرا ریٹھا گویند و ارچینی اجزای مساوی
کوفته بیخته به بینی دمند تا عطسه آورد و از چیزهایی که بخاصیت مفید است دماغ را ابن عرس یا گوشت
آن بسر که بخورند همچنین است که سم گورخر و یوزه بخور نمایند

فصل در کابوس و آن علتی است که چون مردم بخوابند چنین تصور کنند که بر سینه افتاده است و این علت
مقدمه صرع است و سکته و مقدمه جنون حب نافع است برای جمیع این علل صفت آن ایارج فیقرا غاریقون افتیمون

پس در شیشه کرده نگاه دارند و اگر صداع از خلط سوداوی حادث شده باشد علامتش گرانی سر است از بلغمی
کمتر و خشکی بینی و بدن و تیرگی رنگ و بطوء وقت نبض و فکرهای فاسد و بی رنگی قاروره یعنی سفید بودن رنگ
قاروره مثل آب دوائی که نضج ماده دهد صفت آن گل بنفشه گاوزبان گل سرخ اصل السوس از هر یک ۳ درم
جوشانیده صاف نموده شربت گاوزبان و شربت بادرنجبویه از هر یک یک اوقیه داخل کرده بنوشند تا زمانی که
نضج و غلظ قاروره بکند پس مطبوخ افتیمون استفراغ نمایند غذا نخوداب با گوشت بزغاله و مرغ فربه باشد یا
حب ایارج که مستعمل شود درین قسم صداع صفت آن افتیمون غاریقون سفید از هر یک یک درم بسفایج فستقی سه درم
ایارج فیقرا هفت درم نمک طعام دو درم و نیم بلیله سیاه پنج درم لاجورد مغسول دو درم کوفته بیخته حب سازند شربت
دو درم ضماد نافع از برای این قسم صداع صفت آن گل بنفشه گل بابونه گل خطمی سفید کوفته با آب پخته روغن بنفشه
و روغن بادام و روغن نرگس داخل کرده در پارچه بسته بمالند تا چون مثل مرهم شود و بعده بر سر ضماد نمایند و اگر حدوث
صداع از گرمی ساذج باشد مانند راه رفتن در آفتاب و خوردن غذای گرم و غیر آن از اشیای سخنه علامتش
تقدم سبب با وجود دیست و گرانی سر ضماد نافع درین قسم صداع که استعمال کرده میشود و بعد از تلیین طبیعت که بحد
اسهال نرسد صفت آن آرد جو و کشنیز تر و خبازی کوفته بر سر ضماد کنند و اطبا از برای این قسم صداع ضماد
فرا گرفته اند از ادویه قابضه چون صندل و شیاف مامیثا و برگ بید عصا کرده بید ارپیم آنهارا و اگر حدوث صداع
از سردی ساذج باشد مثل برودت هوا و غذا و دواهای سرد علامتش تقدم با وجود سبب است و سردی ملمس سر
ضماد نافع برای این قسم صداع صفت آن بابونه اکلیل الملک اسطوخودوس مرزنجوش برنجاسف
نمام کوفته با آب پخته روغن خیری داخل کرده نیم گرم ضماد کنند سعوط نافع بصداع بارد صفت آن مرزنجوش قیصوم بابونه
اکلیل الملک قیصوم شبت شیح نمام اشترغاز همه را دو بار پخته بدستور بعمل آرند سعوط نافع برای صداع حار و بارد
صفت آن گل بنفشه برگ خطمی جو مقشر نیم کوفته گل نیلوفر بابونه همه اجزا با آب پخته در طشتی کرده روغن بنفشه
در آن داخل کرده بعمل آرند حب شبیار دماغ را از صفرا و بلغم پاک کند و صداع را نافع باشد صفت آن
پوست هلیله کابلی سنا مکی پوست بلیله از هر یک هفت درم ورق گل سرخ حب النیل از هر یک دوازده درم
صبر سقوطری کندر از هر یک هفت درم مقل ازرق یک درم کتیرا سه درم عصاره ریوند چینی مصطگی از هر یک یک درم
مقل را در آب حل کنند و اجزای دیگر کوفته بیخته حب سازند شربتی از یک مثقال تا سه مثقال وقت خواب فرو برند
و بخوابند و اگر حدوث صداع از بادهای غلیظ باشد علامتش تمدد سر است ضماد مستعمل حضرت سید سند قدس سره نیز قسم صداع

صفت آن آرد جو و گل بنفشه و گل خطمی سفید از هر یک یک مثقال کوفته بیخته بگلاب و اندکی روغن گل و سرکه سرشته
و نیم گرم بر سر ضماد نمایند نقوع معمول قدوة الاطباء الد باجی قدس سره در این قسم صداع نسخهٔ آن عناب خراسانی و بهدانه
در عرق بیدمشک بیست و پنج مثقال بخیسانند و صبح عرق منقوع عناب را کوفته تخم خرفه و تخم خشخاش از هر یک یکمثقال
دران شیره کشیده و طباشیر یک پنج انک کوفته بران پاشیده بنوشند و بسا باشد که عوض کرده شود و تخم خرفه و تخم
خشخاش به تخم کاهو و تخم خیار مقشر و تخم بادرنگ از هر یک یک مثقال و اگر عوض کرده شود منقوع بشراب بنفشه
یا شراب خشخاش در شدت صداع نیز معمول است و مقدار شربت هر یکی ازین اشربه یک اوقیه است و حلوای
طلبین حلیم منقول از ابن سرافیون معمول حضرت سید سند در این قسم صداع هرگاه بوده باشد اقتباس طلبین طبیعت
نسخهٔ آن آلوی سیاه و عناب از هر یک ده دانه و تمر هندی یک اوقیه و مویز طائفی هسته بیرون کرده پانزده دانه
باب گرم بخیسانند و صاف نموده فلوس خیار شنبر و ترنجبین خراسانی از هر یک ده مثقال دران حل کرده بیاشامند
و اگر ماده که صفراوی باشد با نبات ساده پوست هلیله زرد ده مثقال پوست آمله ده مثقال درین نقوع
داخل نمایند غذا شوربا سه ماش و برنج که دران کدو و اسفاناخ و کاهو و امثال آن باشد کنند
و اگر تپ نباشد گوشت بزغاله گوشت مرغ بس بهم داخل نمایند

فصل در سهر که بیخوابی مفرط است روغن بنفشه و روغن بادام و روغن کدو در بینی و گوش چکانیدن و
مالیدن بکف دست و پا و پیشین و حوالی آن و ناف همه اقسام سهر را نافع است روغن کاهو که جهت صداع
و سهر و صرع صبی نافع مرطب و منوم ست صفت آن شیرهٔ کاهو دو حصه روغن بادام یک حصه باهم بجوشانند
که روغن بماند و روغن کدو همچنین اثر دارد و در دوم سرد و تر ست پوست کدو را قسیده و با تخم و تخم کشنیز او را
بکوبند و آب آن گرفته چهارم حصه روغن کنجد آمیخته مثل روغن کاهو تیار نمایند یا از مغز کدو شیرین مثل روغن بادام بجوشانند

فصل در نسیان که فراموشی است علاج روغن نرگس و روغن سوسن را مالیدن بر سر نسیان
حادث از سردی و خشکی را نافع ست و استعمال ایارهٔ فیقرا نافع ست از برای نسیان بلغمی ضماد نافع از برای
این قسم صفت آن خردل سوده بعسل سرشته بر سر ضماد نمایند شموم نافع از برای نسیان صفت آن
اشق را حل کرده جوز بوا کوفته بیخته بآب سرشته بشکل شمامه ساخته ببویند مجرب فقیر است

فصل در حمق و رعونت که نقصان عقل یا بطلان فکر ست معجون بلادر نافع ست از برای
این مرض وقتیکه ماده سودا یا بلغم باشد صفت معجون بلادر فلفل و دارفلفل قسط تلخ و وج ترکی شونیز از هر یک ده مثقال

شحم حنظل نمک هندی هر یک نیم درم یا فرنی برای طبیب که مصلحت داند جمله یک شربت است و غذا باید که لطیف باشد

فصل در سکته که سده است در بطون دماغ و بآن معطل باشد حس و حرکت جمیعاً سوای نفس و بسا باشد که نفس نیز بمرتبه ضعیف میگردد که احساس کرده نشود و درین حال شبیه میگردد مریض بمرده پس باید که در چشمش نظر کنند اگر عکس ناظر در چشم ظاهر شود زنده است والا مرده و این از دم و بلغم حاصل و حادث میشود و آنچه از دم باشد علامتش سرخی روی و پری رگهای گردن و رگهای سر و دست حقنه نمودن درین قسم مرض بعد از فصد قیفال حجامت ساق مفید است و آنچه از بلغم آید علامتش سفیدی رنگ و تقدم اسباب بلغم است مثلی که در حال و گلو بریزند صفت آن زیره کرمانی بادیان از هر یک سه درم در آب جوشانیده صاف نموده عسل یا نبات داخل کرده و جوب نمایند و حقنه کنند آنرا حقنه که از سنا مکی و قنطوریون و شحم حنظل ساخته بعده نمک داخل نمایند حقنه حاده که در سکته بلغمی نافع است صفت آن افتیمون اقریطی شحم حنظل از هر یک یک مثقال بسفایج فستقی دو مثقال [illegible] یک [illegible] جوشانند و بالا بیند و پنجاه درم آب آنرا گرفته ده درم روغن بابونه داخل کرده حقنه نمایند و اگر درین حقنه دو درم بوره ارمنی و یک مثقال [illegible] درم [illegible] داخل نمایند [illegible] اقوی [illegible] چون تابه را گرم کرده بر بالای [illegible]

فصل در فالج و استرخا که عبارت از بطلان حرکت [illegible] اگر [illegible] فالج و لقوه است و اگر تمام بدن سوای راس فرو گیرد بطلان حرکت آنرا [illegible] گویند و اگر بطلان حرکت یک عضو باشد آنرا استرخا نامند علاج باید که تا چهار روز [illegible] جلاب [illegible] که بعد از چهارم تا پانزدهم از نضج ماده داده میشود صفت آن [illegible] انیسون از هر یک ده درم [illegible] بادرنجبویه سه درم [illegible] پانزده سیر آب بجوشانند تا به نصف رسد پالایند و ده درم گلنگبین عسلی در آن حل کرده صاف نموده بنوشند و غذا نخود آب با شیره حب القرطم و اندکی دارچینی و زعفران بخورند و عوض آب گلاب یا عرق بادرنجبویه بخورند و حقنه که در سکته ذکر شده بعد پانزدهم دو سه مرتبه حقنه نمایند [illegible] پس از استعمال حقنه بآن استفراغ بلغم نمایند صفت آن صبر سقوطری پنج درم بوزیدان تربد سفید غاریقون سفید از هر یک سه درم نمک هندی یک درم کوفته بیخته حب سازند شربتی دو درم و نیم و در ایام نخود آب گنجشک و کبوتر و کبک و بعد از آن در گوشت دارچینی و زعفران و قرنفل و سعتر و زیره و [illegible] انداخته بخورند گلنگبین که [illegible] در فالج و سائر امراض بلغمی باشد و در خدر و تشنج و [illegible] بلغمی و استسقا و سوء القنیه مفید است صفت آن برگ گل سرخ تر را قیمه کرده [illegible] عسل مصفی [illegible] آورده در چاشت [illegible]

گل مذکوره بریان بیامیزند چهل روز در تابش آفتاب دارند و اگر فالج و استرخا بسبب ورم نخاع باشد علامتش در
درد و تمدد پشت و تپ ضماد نافع بجهت ورم آن ابتدا و تزاید صفت آن آرد جو و خبازی ضماد نمایند ضمادی از برای
فالج و استرخا که بسبب ضربه و سقطه باشد بهتر است صفت آن گل ارمنی سه درم برگ سرو و گل سرخ از هر یک
پنجدرم صبر سقوطری دو درم مامیثا بیست درم به آب برگ مورد سرشته ضماد نمایند ضماد نافع از برای فالج و استرخا
بسبب ضربه و سقطه در هر وقتیکه بسبب ضربه سرخی پیدا شود صفت آن عدس مقشر ده درم گل ارمنی صندل
سفید و فوفل از هر یک دو درم سرشته ضماد نمایند ضماد نافع بجهت ضربه و سقطه که بسبب فالج و استرخا باشد وقتیکه
ضربه و سقطه حادث باشد صفت آن سرشته عدس مقشر و گلنار فارسی کوفته بیخته بروغن گل و گلاب سرشته
ضماد نمایند حب شافی فالج صفت آن سم الفار دو مثقال کات سفید چهار مثقال طباشیر سفید دو مثقال همه را بآب زنجبیل
بسایند پس حب بمقدار یک رتی ببندند و مفلوج صباح و شام عددی ازان بخورد و تا هفت روز و بروز سوم شربت
از قند بنوشند و از خوردن این حب مفلوج را قی بشدت خواهد شد و گوشت نخورانند طعام بی نمک بخورانند

فصل در تشنج که انقباض عضو ست و بر هم کشیده شدن آن چنانکه در انبساط و کشادن عاجز آید اگر سبب تشنج
بلغم باشد علامتش آنکه دفعةً حادث شود فرفیون مالیدن بآن و تنقیه بلغم بشرایط نافع ست از برای این قسم
تشنج ضماد نافع از برای تشنج بلغمی صفت آن جند بیدستر فرفیون بوره موم زرد و روغن سوسن گداخته همه را بهم
کرده ضماد نمایند و بدانکه صاحب تشنج بلغمی را اگر قوت باشد طعام کم خورانند و ماء العسل بدهند بعد از سه روز نخود آب با انگدان
و صعتر و روغن گاو دهند و از گوشت کبک و کنجشک و تدرو و مانند آنها ماء اللحم ساخته دهند و اگر تشنج بسبب یبوست
باشد علامتش تقدم اسباب یبوست مثل تبهای قوی و اسهال و گرسنگی و رنج بسیار ست و این تشنج در کودکان و
جوانان نادر ست و انواع مرطبات از اغذیه و اشربه و طلاها مفید ست ضماد نافع از برای تشنج که بسبب ورم
عضلات است استعمال کرده شود بعد از فصد و حجامت ساقین و تلیین طبیعت بشیر خشت صفت آن صندل
و فوفل سوده بگلاب سرشته بر موضع ورم ضماد نمایند عطوسی نافع از برای لقوه و تمدد و تشنج بلغمی این وضع
صفت آن جند بیدستر کندش فلفل اجزا مساوی کوفته بیخته در بینی دمند

فصل در تمدد و کزاز تمدد تشنج عصب بود از هر دو جانب و کزاز را بعضی اطلاق میکنند بر تشنج که ابتدا
از عضلات پس گردن کند و بجانب پیش کشد یا پس یا هر دو جانب و بعضی بر مطلق تمدد اطلاق کرده اند الاکبر
فالج و لقوه و صرع و نسیان و رعشه و تمدد و جمیع امراض بلغمی را نافع باشد و باه را زیاده کند و باصره را قوت دهد صفت آن

عاقرقرحا شونیز قسط فلفل دارفلفل وج از هر یک ده درم سداب جنطیانا زراوند مدحرج حلتیت حب الغار جند بیدستر شیطرج هندی خردل از هر یک پنج درم و نیم وار و هارا کوفته بیخته بروغن گرگان چرب نمایند و باسه وزن ادویه بعسل مصاف بسرشند و بعد از شش ماه استعمال کنند شربتی یکمثقال الفرو یا صغیر منافع آن قریب بمنافع کبیر است صفت آن هلیله سیاه پوست بلیله امله مقشر از هر یک ده درم سعد سنبل کندر وج زنجبیل عسل بلادر از هر کدام پنج درم ادویه هارا کوفته بیخته بروغن گرگان چرب کنند و با عسل بلادر و سه وزن ادویه مصاف بسرشند بعد از شش ماه استعمال کنند

فصل در رعشه و آن مرضی ست که حرکات غیرارادی با حرکات ارادی مختلط باشد و صعب تر آنکه در جانب چپ بود جلابی که نافع از برای رعشه که از سوء مزاج بارد ساذج یا مادی باشد صفت آن انیسون بادیان از هر یک سه درم جوشانیده صاف نموده گلنگبین عسلی ده درم دران حل کرده و صاف نموده بنوشند و غذا نخود آب با شیره حب القرطم و گوشت گنجشک و کبوتر یا گوشت آهو مطیب بدارچینی و فلفل و زعفران باشد و اگر مادی باشد تنقیه بلغم نمایند و اگر از خمر باشد علامتش ترک شراب بالکلی طلای نافع از برای این قسم رعشه صفت آن روغن گل سرخ روغن مورد سرکه انگوری در هم مخلوط نموده بر پشت بمالند

فصل در لقوه و لقوه مرضی ست که روی از یک جانب فرو کشیده شود ضماد نافع لقوه گوشت ثعلب یا آهو یا کفتار یا گاو کوهی آنچه میسر آید کوبیده روغن زیت داخل کرده بر سر ضماد نمایند دوای نافع از برای لقوه صفت آن دوای پودینه دشتی بسرکه انگوری جوشانیده بیالایند و زیر ابرو و پیشانی بمالند متصل آنرا بپوشند طلای نافع صفت آن خردل سوده بسرکه بسرشند و طلا نمایند بدانکه اصل علاج این مرض آنست که اول نضج ماده و بعده بماء الاصول پس تنقیه نمایند پس دوای المسک حلو خورانند این همه در مادی ست و غرغره و منفخات را اثر ظاهر ست بعد از تنقیه غرغره که فالج و لقوه و صرع را نافع بود و سر و دماغ را از اخلاط غلیظه پاک کند صفت آن ایارج فیقرا وج خردل زنجبیل عاقرقرحا مویزج فودنه صعتر اصل السوس پوست بیخ کبر کوفته بعسل آمیخته غرغره نمایند

فصل در اختلاج که حرکت عضو باشد از بدن بخلاف عادت اگر اختلاج از ریح غلیظ باشد که متولد شود از بلغم کماد نمایند آن عضو را بسبوس گندم و نمک با روغن فرفیون و روغن قسط بعد از آنکه موضع را بخرقه خشن مالیده باشند که سرخ شده باشد طلا نمایند و اگر ازین تدبیر رفع مرض نشود تنقیه بلغم نمایند با یارج فیقرا یا عصاره الغافت

فصل در زکام و نزله فرود آمدن فضول مخاطی از دماغ بجانب بینی آنرا زکام گویند و آنچه بجانب گلو فرو ریزد نزله گویند اگر از گرمی باشد علامتش سوزش و خارش و حرارت بینی و سرخی چشم است و تقدم مسخنات مثل شمع

مثل در آفتاب نشستن و خوردن دواهای گرم و مثل اینها پس اگر امتلای بدن باشد فصد و اسهال نمایند و در
مادی بعد از تنقیه و در ساذج در اول شراب عناب و شراب بنفشه و شراب نیلوفر بدهند و غذا ماء الشعیر باشد
و یا ماش که با اسفاناج پخته باشند و اگر از سردی باشد علامتش گرانی سر و کدورت حواس و کسالت و راحت یافتن
به چیزی که منع از سردی کند و تقدم اسباب خارجی مثل آب و هوای سرد که بر سر رسد و اگر از غلبهٔ خلطی باشد علامتش
علامت مذکوره پس اگر مادی باشد تنقیه کنند و در سوء مزاج ساذج نطولات و ضمادات و مشمومات استعمال کنند و گفته اند
که حمام در اول زکام بارد مضر است و در آخرش نافع و در زکام حار در اول حمام مفید باشد و نزلهٔ گرم را بشراب خشخاش
و سرد را به برشعثا منع کنند مطبوخ نافع از برای خداوند نزله صفت آن سپستان شش عدد چهار درم اصل السوس مقشر
نیم کوفته ده درم در یک رطل آب بجوشانند تا به نصف رسد بپالایند و بیست درم گلقند در آن حل کرده بنوشند جمله یک شربت
حبی لطیف از برای نزله صفت آن مغز تخم ده درم رب السوس یک درم کوفته با لعاب اسبغول یا آب خیار شنبر بقدر کفایت
سرشته حب سازند جمله یک شربت است حبی نافع از برای سعال حاد و حفظ از نزلات این حب با هم ... برآورد صفت آن رب السوس تخم کرفس رازیانه پسته کتیرا نشاسته شکر سفید از هر یک یک درم مغز بادام
تلخ پنج درم فانید نیم درم کوفته بیخته حب سازند مشمومی که چون نزله بسینه ریزد منع ریختن آن بسینه کند
صفت آن شونیز بریان کرده یک شبانه روز در سرکه بخیسانند پس در پارچهٔ کتان خلی بسته متصل بویند تا ماده از
جانب بینی کشد مشمومی جهت کشادن سدهٔ بینی در زکام صفت آن اجواین را یک شب در سرکه تر کرده و
خشک نموده بویند انکبابی که همین منفعت کند صفت آن سبوس گندم را با سرکه بجوشانند و سر را به بخار آن
دارند انکبابی که چون سدهٔ بینی را گرفته باشد و راه نفس کشیدن فی الحال بگشاید صفت آن دیگچه پر آب
سازند و زنجبیل و فلفل اندازند چون پخته شود سر را بر بالای آن بدارند و جامه بر سر داشته باشند تا بینی
... لیکن می باید که خود را نیکو بپوشند که ناگاه باد نرسد غرغره که منع ریختن نزله به گلو و سینه کند صفت
آن گلنار فارسی حب الآس پوست خشخاش صندل سفید عدس کشنیز خشک گزمازج مجموع را در پیاله‌ای آب
بجوشانند چون یک پیاله آب باقی ماند صاف نموده غرغره نمایند

فصل در بیان اطریفلات که برای امراض سر بکار آیند اطریفل صغیر جهت تقویت دماغ و تصفیهٔ ذهن
مفید است صفت آن پوست هلیلهٔ کابلی پوست هلیلهٔ زرد هلیلهٔ سیاه پوست بلیله آملهٔ مقشر جمله برابر کوفته و بیخته به روغن گاو چرب ساخته
با عسل بسرشند و از دو درم تا پنج درم استعمال نمایند اطریفل کبیر جهت تقویت دماغ و معده و قوت باه صفت آن

بلیله سیاه و پوست هلیله بلیله کابلی آمله مقشر فلفل دار فلفل از هر یک پنج درم و نیم زنجبیل بسباسه بوزیدان شیطرج
هندی شقاقل مصری تودری سرخ تودری زرد و لسان العصافیر مغز حب الفلفل کنجد مقشر خشخاش سفید
هر یک سه درم و نیم درم بهمنین پنج درم کوفته و بیخته بروغن گاو لتوا آمیزند شربت از دو درم تا چهار درم

باب دوم در امراض چشم

فصل در رمد که ورم ملتحمه است اگر از خون باشد علامتش سرخی چشم و عظم ورم و امتلای عروق چشم
و بسیاری وسخ است علاجش فصد قیفال از جانب ورم است و اگر در هر دو چشم باشد از هر دو دست فصد نمایند
و حجامت کنند بر پس گردن و تلیین طبیعت فرمایند بشیرخشت که منحل باشد در عناب و آلوی سیاه و گل بنفشه و شیاف ابیض
با شیر زن سوده و تخم مرغ با شیر زن سوده کشنیز تر و برگ عنب الثعلب خرفه تر مجموع را کوفته بر پیشانی و چشم ضماد نمایند
غذا عدس و ماش با شیره بادام یا روغن گوسفند و اسفاناخ چاشنی داده تمر هندی و شکر یا برگ خرفه و کدوی تازه ترنج
چاشنی داده تمر هندی و قند سفید بخورند و زرده تخم مرغ نیمبرشت اگر قبض طبیعت باشد بخورند و اگر رمد از صفرا باشد علامتش
آنست که آماس و سرخی و وسخ اندکی کمتر بود و درد و سوزش و ضربان بیشتر علاجش آنست که اگر بالغ نباشد فصد کنند
لیکن اندکی اخراج خون نمایند پس اسهال کنند بمطبوخ هلیله یا بمطبوخ خیارشنبر و اگر ده درم پوست هلیله زرد
یکدرم کشمش کوفته با آب گرم [illegible] خوب باشد ضماد نافع از برای این قسم رمد صفت آن لعاب [illegible] قطونا [illegible] تخم
[illegible] آمیخته با [illegible] بر چشم گذارند و اگر رمد یابس باشد طبیعت را بشیرخشت حل کرده در گلاب و کشنیز
خشک یکدرم با آب [illegible] سائیده [illegible] ده درم داخل کرده وقت خواب بنوشند و اگر رمد از بلغم باشد علامتش غلظ ورم و
بسیاری آب ریختن از چشم و درد و سرخی اندک و گرانی و وسخ بسیار شیاف [illegible] لعاب حلبه [illegible] و تخم کتان
بلعاب گل خطمی سوده در چشم کشند ضماد نافع از برای این قسم رمد صفت آن صبر سقوطری حضض مکی مرمکی زعفران
با آب سوده بر چشم ضماد نمایند غذا نخود آب با شیره حب القرطم بخورند جلابی نافع از برای نضج ماده این قسم رمد صفت
آن بادرنجبویه رازیانه از هر یک دو درم صعتر گل بنفشه خشک از هر یک سه درم اصل السوس یکدرم جوشانیده
بمالایند و گلقند آفتابی ده درم در آن حل کرده و صاف نموده بنوشند و این جلاب یک شربت است و اگر گلقند نباشد
در مغلی گل سرخ دو درم بیفزایند و بجای گلقند قند سفید سوده ده درم داخل نمایند و چون اثر نضج ظاهر شود
کرده اسهال بحسب صبر و ایارج فیقرا کنند و اگر رمد از سودا باشد علامتش گرانی و سرخی چشم و تیرگی رنگ
و وجع ناخوش و اندکی سرخی ملتحمه و گاه بود که سرخی در ملتحمه نباشد اما در پلک چشم البته باشد

جلاب نافع از برای این قسم صفت آن گاوزبان پرسیاوشان بنفشه بادرنجبویه از هر یک سه درم جوشانیده و صاف نموده گلقند آفتابی ده درم دران حل کرده بنوشند و بآن مداومت نمایند تا اثر نضج در قاروره ظاهر شود و پس تنقیه کنند بمطبوخ افتیمون پس شیاف افیون بلعاب گل خطمی که بشیر دختر سرشته باشند سوده در چشم چکانند در ابتدا و در انتها شیاف دینار چون در چشم کشند و غذا ماش و نخود و اسفاناخ بروغن گاو پخته بخورند و اگر رمد از باد غلیظ باشد علامتش تمدد آن بی گرانی سر و سیلان رطوبت نباشد و گاه باشد که بسبب تمدد سرخ باشد کما هی نافع از برای رمد ریحی صفت آن بابونه شبت سعتر اکلیل الملک حلبه فوتنج سداب در آب جوشانیده سر به بخار آن بدارند و آن را نطول سازند و ثفلش را کماد کنند دوای هندی که آن را پوٹلی گویند نافع بود برای رمد صفت آن لودھ زیره سفید پھٹکری اجزا مساوی کوفته بیخته در پارچه کتان نازک بسته بر چشم نهند پوٹلی دیگر نافع ترین اکثر امراض و برای تسکین درد و دفع [illegible] مجرب است صفت آن نیله تھوتھا نیم سرخ افیون دو سرخ مرداسنگ دو سرخ سهاگه خالص چهار سرخ پوست خشخاش دو ماشه شب یمانی سه ماشه زرد چوب سه ماشه زیره سفید سه ماشه لودھ هفت ماشه کوفته بیخته در [illegible] بسته بآب تر کرده دو سه قطره از وی در چشم چکانند و بالای چشم پوٹلی ساعةً بساعةً بگذارند نسخه عجیب و غریب است پوٹلی دیگر صفت آن کوکنار یک عدد و افیون هفت ماشه قرنفل دو عدد زرد چوب بمقدار نخود برگ املی کوفته پوٹلی بسته در آب سرد نموده قدری در چشم اندازند و بالای چشم پوٹلی مذکور پیچ گردانیده باشند پوٹلی دیگر از تالیفات اطبای هند نافع از برای رمد صفت آن زرد چوب لودھ [illegible] سفید [illegible] سنگ سفید قلفل سفید توتیای سبز افیون همه را کوفته بیخته بهم آمیخته در چند پوٹلی بندند مقدار دو ماشه و بآب تر کرده بر روی چشم بگردانند و صاحب رمد را باید که از دود و غبار و سرما و گرما و روشنی و سفیدی و بر یک چیز نگاه کردن بسیار و [illegible] نظر از ان بگردانند و از مجامعت بسیار احتراز نماید و از گرسنگی مفرط و امتلا خصوص در عشا و از چیزهای بخارناک مثل سیر و کرنب و ترشیهای بسیار ترش و بیداری بسیار و خواب اجتناب نماید

فصل در بیان طرفه و ظفره نقطه سرخ است بر سفیدی چشم بسبب شکستن رگی از [illegible] علاج خون کبوتر یا فاخته که از زیر پر چون بر کشند بیرون آید در ابتدا گل ارمنی بآن ضم کنند و در انتها آب اکلیل الملک یا لعاب تخم حلبه غیر شسته بآن ضم کرده در چشم چکانند و اگر انزروت سفید و کشنیز خشک در گلاب خیسانیده در چشم چکانند نافع است و اگر بهدانه داخل نمایند بهتر است

فصل در سبل آن غشائیست که بر سطح ملتحمه متولد شود از اجسام غریبه که مشابه رگها باشد از غشا رقیق و هم یافته شیاف احمر لین
و شیاف دینار چون در چشم کشند نافع آید دوای که درد چشم را بیک لحظه ساکن کند صفت آن لوده بیده گندم روغن گاو
هر یک چهار درم همه را خمیر کنند و چهار غلوله سازند و سفالی بر آتش ملائم نهند و یک غلوله بران گذارند چون گرم شود و نرم گردد بر چشم
نهند تا آن زمان که سرد شود پس غلوله دیگر که گرم شده باشد آنرا بر چشم نهند تا آن زمان که سرد شود همچنین کنند تا درد برطرف شود

فصل در جرب العین و آن مرضی ست که پلک چشم درشت و سرخ بود و با خارش و آب ریختن و جوشش دانه ها
خرد که سرهای سفید بود و پوستی تنک از آن جدا شود یا دانه ها می باشد بصورت دانه های انجیر علاج شیاف احمر و شیاف
سماق کشیدن در چشم بعد از فصد قیفال و اسهال بقرص بنفشه نافع ست و در نوع آخر شیاف احمر حاد و شیاف اخضر
در چشم کشیدن بعد از فصد و تنقیه نافع ست

فصل در جسا و الاجفان و آن علتی ست که پلک چشم سخت شود چنانچه بر وقت که از خواب بیدار شود چشم
نتواند گشود و تازه مانی که درست بیاید ضماد نافع از برای این علت صفت آن گل بنفشه گل خطمی با بابونه ضماد نمایند
و سر به بخار آن آب گرم دارند و چشم را باب گرم شستن سود دارد

فصل در سلاق و آن مرضی ست که پلک چشم غلیظ شود و خارشتی داشته باشد و مژه بریزد و در ابتدا
حدوث این مرض سماق را بگلاب خیسانیده در چشم کشند ضماد نافع از برای سلاق در ابتدا صفت آن گل خرفه
خرفه تر برگ کاسنی تر کوفته روغن گاو داخل کرده ضماد نمایند طلای که همین منفعت دارد صفت آن سفیده تخم مرغ
بروغن گل مخلوط کرده بر پلک چشم طلا نمایند و اگر سلاق دیرینه و غلیظ باشد فصد و حجامت کنند بعده مطبوخ هلیله بدهند و سر
به بخار آن بدارند و شیاف احمر لین و شیاف سبز در چشم کشند ضماد نافع دیگر صفت آن عدس مقشر تخم کتان کوفته بسفیده تخم مرغ ضماد نمایند

فصل در قمل یعنی شپش که بر مژه و در محل رستن مو پیدا شود غرغره نافع چون استعمال کرده شود بعد از تنقیه صفت آن
عاقرقرحا مویزج سپندان جوشانیده و صاف نموده سکنجبین داخل کرده غرغره نمایند و چشم را باب شب یمانی بشویند

فصل در شعر زاید و شعر منقلب بعد از تنقیه موی را بر کنند و خون خارپشت بران موضع طلا کنند و کندن
یک یک و داغ نمودن بسوزن گذرانیدن چنانچه کحالان دانند مفید ست

فصل در غرب که زخمیست در گوشه چشم جانب بینی و ناسور شود و شیاف غرب چون بعد از تنقیه و فصد قیفال و اسهال
بقرص بنفشه در چشم کشند نافع ست صفت آن صبر سقوطری کندر انزروت سفید دم الاخوین سرمه صفهانی شنجرف
گلنار فارسی از هر یک یک درم زنگار ربع درم شیاف ساخته باب سوده بر موضع ناسور چکانند شیاف

زهرهٔ گاو یکدرم روغن بلسان با آن مخلوط کرده خشک نموده شیاف سازند و این شیاف از برای ابتدای نزول ماء و انتشار و بیاض نیز نافع ست و این هر دو شیاف را بعد از آنکه غرب را از چرک پاک کرده باشند بچکانند و مداومت نمایند و اگر این کفایت نکند بهتر و الا بمیل طلا موضع غرب را داغ کنند

فصل در سبل یعنی ریش چشم اگر چرک داشته باشد علاجش آنست که بمار العسل یا بشیر دختر بشویند و شیاف کشند

فصل در بیاض و آن سفیدیست که بعد از قرحه ظاهر شود و اگر بعد از قرحه باشد تمام زایل شود و اگر از ضربه و صدایع و شقیقه عارض شود بعد از زوال سبب مرهم صندل و مرهم کبیر و مرهم معتدل بچشم کشند لعوق اسد آبادی نافع است

فصل در دمعه یعنی پر آب شدن چشم و سیلان اشک چون بعد از تنقیه اگر بدن ممتلی باشد سرمهٔ اصفهانی و توتیای کرمانی مساوی کوفته بیخته مدام در چشم کشند و از میوه و شوربا پرهیز کنند و برشعشا و دیگر مناسب عاقل الانفع است

فصل در نزول آب و آن رطوبت باشد غریبه که در ثقبهٔ عنبیه میان رطوبت بیضیه و طبقهٔ قرنیه بایستد و مانع دیدن باشد علاجش هرگاه در پیش چشم خیالات مثل پشه و مگس و موی پیدا آید بهم نزول آب بود و لیکن این حالت از بخارات معده نیز می باشد پس اگر هر دو چشم دایم بنا باشد و در وقت امتلای معده زیاده شود و در وقت گرسنگی کم شود از بخاری باشد پس تنقیه در ابتدا نافع ست و غرغره کردن و بعد از فصد باسلیق شیاف مرارات کشند و از شوربا و میوه ها و لحم و لبنیات پرهیز نمایند و قلیه و کباب بطبخند و نان خشکار خورند و بر تشنگی صبر کنند و اگر مستحکم گردد منع دیدن کند قدح باید کرد و آنچه قابل قدح بود سفید و رقیق باشد و آنکه علیل چراغ احساس کند و آنچه قابل قدح نبود همچو زیبقی و جصی و آسمان گونی و بنفشی یا رقیق که هنوز بکمال نرسیده باشد و همه را قابل قدح گردانیدن ممکن است و گفته اند که هرگاه شش ماه بگذرد و بر خیالات مذکور خوف از نزول آب نباید داشت

فصل در عشا یعنی شبکوری علاج آن آنست که بعد از تنقیه دار فلفل را بآبی که از جگر بز که کارد بران کشیده باشند بسایند و دران آتش نهاده باشند و آب بیرون آمده باشد بسایند و در چشم کشند شب کوری زایل کند

فصل در جهر یعنی روز کوری نافع ست آن را شراب عناب و شراب تفاح و هریسهٔ گوشت گاو

فصل در ضعف باصره دوای هندی متخذ از رتن جوت و توتیای هندی و پنج زعفران و سنگ بصری همه را از هر یک جزوی کوفته بیخته کحل سازند

باب سوم در امراض اذن

فصل در بیان وجع الاذن یعنی درد گوش قطور نافع از برای درد گوش حادث از گرمی صفت آن لعاب اسبغول

ولعاب بهدانه نیمگرم بچکانند نافع بود ضماد نافع از برای این قسم درد گوش صفت آن عنب الثعلب برگ کاهو
تازه برگ غرفه کوفته از بیرون گوش نهاده نمایند قطوری نافع برای درد گوش از سردی صفت آن دهن لوز مر یا
روغن شبت یا روغن حنظل که در آن جند بیدستر و مرمکی حل کرده باشند نیمگرم در گوش چکانند و گوش را به بخار گرم از
آب گرم بدارند و گوش را بر زمین گرم حمام نهند ضماد نافع درین قسم درد گوش صفت آن گل بابونه گل خطمی سفید
اکلیل الملک شبت سداب نیمکوفته با سپخته ضماد نمایند انکباب که گرانی گوش را که از عقب مسهل پیدا شده باشد
وسبب آن بخارات بود زایل گرداند صفت آن بابونه اکلیل الملک قیصوم از هر یک ۵ درم شحم حنظل گوش از خر
پوست بیخ بادیان پوست بیخ کرفس گلسرخ هر یک پنج درم در ده آثار آب بجوشانند تا یک آثار آب آید و گوش را
به بخار آن دارند و تسبیل حوالی گوش به نحوی سازند که آب اندر صماخ نرود

فصل در قروح اذن علامتش تقدم ورم اذن است و خروج مده از وی است نرد با عسل سرشته فتیله با آن
آلوده در گوش نهند بسیار مجرب است دوا اسے جهت درد گوش که سبب تولد باد و برودت بود صفت
آن برگ آگ یعنی مدار تازه بر آتش گرم کنند و باندک روغن گاو چرب سازند پس بمالند
و بیفشرند و چند قطره در اذن بچکانند

فصل در دود الاذن یعنی کرم گوش قطور نافع برای آن صفت آن آب برگ شفتالو و آب
برگ آلو بچکانند قطور دیگر صفت آن صبر سقوطری با آب برگ سداب در گوش چکانند فتیله مفید
صفت آن صبر سقوطری بسرکه سوده در گوش نهند و این همه تدبیر کشتن کرم بود و بعد از آن علاج آن کنند تا بیرون افتد

فصل در دوی طنین یعنی آواز گوش انکبابی نافع بعد از تنقیه با آنچه مناسب خلط بود صفت آن
بابونه اکلیل الملک قیصوم شبت در آب بجوشانند هر گاه ربع کم شود بخار آن را بگوش رسانند چنانچه
(۲ توله ۲ توله ۲ توله ۲ توله)
بسته پیچیده که بخار بیرون نرود و بعده قدری از این آب در گوش چکانند و اگر از بخار معده بود تنقیه معده بقی و اسهال
کنند و مداومت باطریفل کشنیزی نمایند و اگر از خشکی دماغ بود استعمال مرطبات دماغ از اغذیه و اشربه
نمایند و روغن بنفشه یا بادام و روغن کدو در گوش چکانند و از مجامعت و ریاضت اعراض نمایند

فصل در دخول جانور و آب در گوش آنچه در باب کرم مذکور شد درینجا بکار آید و جهت دخول آب در گوش بر یک پا
که جانب آن گوش بود بایستد و گوش را بر کف نهاده چند مرتبه بجهد تا آب بیرون آید یا ماش در گوش نهند و یکند
یا چوب بادیان که خشک باشد بگیرد و یکطرف آنرا در گوش گذارد و طرف دیگر را چرب کرده مشتعل سازد تا نشف آب گوش کند

فصل در طرش یعنی کری آنکه مولود بود یا عارض بود از پیری یا از تشنج عصب سمع و فرش یا بواسطهٔ ضربه یا سقطه
قابل علاج نیست و آنچه ازینها نباشد و بواسطهٔ تصاعد ابخرهٔ صفرا یا بلغم باشد علاجش مسهل صفرا باشد مثل نقیع شبت
و تمر هندی و مطبوخ هلیله قطوری نافع درین قسم طرش روغن گل با اندکی سرکه بجوشانند تا سرکه برود و روغن بماند
در گوش چکانند یا روغن مذکور را با روغن کدو یا روغن بادام شیرین و شراب آلو و شراب نیلوفر و شراب تمر هندی
خوشنده و آنچه از ریختن اخلاط غلیظ بارد سمع باشد علاجش نضج ماده است بشراب اسطوخودوس پس تنقیه آنست با ایارج فیقرا و حب ایارج
فصل در دخول الحجر والحنطه والحمص فی الاذن یعنی در آمدن سنگ ریزه یا گندم یا نخود در گوش باشد که کر کند
گوش را علاج آن روغن بادام تلخ و زیت و روغن ترب و روغن قسط در گوش چکانند و عطسه زنند و بینی بگیرند
تا بیرون آید و آنچه از ثولول و گوشت زاید بود علاجش بریدن ست اگر ممکن باشد

باب چهارم در امراض انف

فصل در رعاف یعنی آمدن خون از بینی و اگر در بحران باشد منع جایز نباشد الا وقت افراط و آنچه از امتلا
و غلبهٔ خون باشد منع نباید کردن و آنچه از حدت و تیزی خون باشد علاجش آنست که اندک اندک آید و خون
رقیق و با حرارت بود و بعد از فصد قیفال و تسکین و تغلیظ خون بشربت عناب یا آب ریباس از چیزهای گرم پرهیز
نمودن و آب سرد بر پیشانی و سر ریختن طلای نافع برگ امرود و برگ بید سفرجل کوفته بسرکه بسرشند بر پیشانی
بمالند یا گچ بسرکه سرشته بر سر طلا نمایند دوای که رعاف بند کند صفت آن هلیله گل سعفران انار خام برابر سوده
با آب سعوط کنند از هر قسم که باشد بند شود دوا دیگر که بدبوی بینی ببرد صفت آن جوز بوا دارچینی بسباسه قرنفل هر یک
یک درم کوفته بیخته با شهد بخورند دوای که جراحت بینی ببرد صفت آن آب برگ چقندر آب هلیله و بلیله و آمله
در بینی مالند ریش بر صحت آید ذرورسی که چون در بینی دمند خون باز دارد صفت آن گلنار فارسی مازوی سبز
افیون گرد آسیا کافور قیصوری دم الاخوین کهربا کوفته بیخته درون بینی را اول بگلاب بشویند و قدری ازان
در سرقلی کرده در بینی دمند و اگر نسیج عنکبوت را با آب بادروج یا سیاهی دوات تر کرده از ذروره مذکور بران پاشیده
در بینی نهند آمدن خون بند کند و چون سرگین تازهٔ خر را بیفشارند و آبی که ازو بیرون آید در بینی چکانند و بازوها را
محکم ببندند و حجامت بر جگر نهند اگر رعاف از جانب راست باشد و بر سپرز نهند اگر جانب چپ باشد و بستن بیخ ران منع رعاف کند
فصل در خشکی بینی یا از حرارت و یبوست بود یا از خلط لزج که در آن حرارت اثر کرده باشد و خشک شده باشد و آنچه
از خشکی و گرمی بود از خوردن چیزهای گرم و قلت طعام و بیخوابی و ریاضت و مجامعت اجتناب نمایند

وبروغن بنفشه و روغن کدو و روغن بادام چرب کرده خیار و هندوانه خوردن و بوی کردن گشنیز تر نافع بود
و اگر خلط لزج باشد بقرص بنفشه تنقیه کنند

فصل در نتن الانف غرغره که بعد از تنقیه بسبب ایارج و حب صبر نافع است صفت آن خردل کوفته بسکنجبین
داخل کرده غرغره نمایند و صبح بینی را به بول شتر بشویند نشوق نافع فوتنج و آب بادروج سوده استنشاق نمایند
عطاس یعنی عطسه بسیار آمدن اگر از گرمی دماغ باشد باید که از گرمیها پرهیز کنند و از دود و غبار نیز و طلاهای
خشک بر پیشانی و سر مالند و بوهای خشک مثل گشنیز تر و صندل ببویند

فصل در قروح الانف مرهمی بجهت قروح رطبه بینی صفت آن مرداسنگ سفیداب قلعی اقلیمیا نقره یا زنگار
یکدرم کوفته بیخته موم سفید یکمثقال بروغن گل پنج مثقال گداخته ادویه را با آن ممزوج کرده استعمال نمایند اگر بدن ممتلی
باشد فصد کنند مرهمی بجهت قروح یابسه صفت آن مغز قلم گاو بروغن بنفشه گداخته اندک اندک لعاب
بهدانه داخل کرده برهم زنند و اگر خشک بود موم روغن کافی است

باب پنجم در امراض فم و حلق

فصل در بثور فم اگر از صفرا بود علاجش فصد و اسهال بطبوخ هلیله است و بعد از فصد و اسهال با آب عنب الثعلب
و آب کاسنی تازه و آب گشنیز تر و آب سماق و آب شاه توت و اندکی سرکه انگوری مضمضه نمایند ذروری نافع
صفت آن تخم خرفه طباشیر سماق گل سرخ آمله جو مقشر اجزا برابر کوفته بیخته در دهان دارند و بپاشند

فصل در بخر یعنی بوی بد که از دهن آید اگر از حرارت معده بود علامتش گم شدن بوقت تناول غذا و شستن
دهان بود و علاجش هر صبح آب آلو و زرشک که همه را در آب خیسانیده و صاف نموده باشند بخورند و از چیزهای
گرم پرهیز نمایند و اگر از بلغم عفن در معده باشد علامتش آنست که بشستن دهان و طعام خوردن ساکن نشود و علاجش
تنقیه معده باسهال و قی است و زنجبیل پرورده در دهان گرفتن مداومت با طریفل گشنیزی نمودن نافع است و اگر
از فساد لثه و عمور باشد بسبب فرود آمدن رطوبات یعنی رطوبات عفن از سر مضمضه نافع در این قسم بعد از تنقیه
دماغ با ایارج فیقرا برگ مورد بگلاب و سرکه جوشانده مضمضه نمایند و حب مشک در دهان نگاهدارند و اگر از فساد لثه
و عمور نباشد فصد قیفال و اسهال بقرص بنفشه کنند مضمضه نافع در این قسم برگ مورد و گل سرخ و سماق با آب
گلاب جوشانیده صاف نموده مضمضه نمایند و ترک شیرینی نمایند و اگر بجز از فساد دندانها باشد و از شستن و
پاک داشتن و خوشبو در دهان گرفتن فذر نشود دندانها را بکشند

فصل در اورام الشفتین یعنی ورم لبها علامات بر خلط را دریافت کرده استفراغ آن کنند ضماد نافع از برای اورام شفت که از خون و صفرا باشد صفت آن آرد عدس و گشنیز تر کوفته بلعاب اسبغول سرشته ضماد نمایند

ضماد نافع از برای اورام بلغمی و سوداوی صفت آن بابونه اکلیل الملک گل خطمی تخم کتان تخم مرو ضماد فرمایند

فصل در اورام عمور لثه یعنی آماس گوشت دندانها و عمور جمع عمر است یعنی گوشت میان دندانها اگر از حرارت باشد علامت آن بشناسند اگر دموی بود فصد قیفال نمایند و اگر صفراوی باشد مطبوخ هلیله و هندی مضمضه که درین قسم مفید است صفت آن آب عنب الثعلب آب برگ خرفه آب برگ کاسنی مخلوط کرده مضمضه نمایند و هرگاه از رطوبت و برودت باشد علامتش سفیدی لون ورم و سردی است که بزبان محسوس شود و مضمضه درین قسم نافع صفت آن عسل مصفی بلعاب حلبه حل کرده و روغن گوسفند و روغن مصطگی در خل نموده مضمضه نمایند

فصل در لثه دامیه یعنی آمدن خون از بن دندان اگر از غلبه خون باشد فصد کنند و اگر از حدت خون باشد مغلظات خون نوشانند مثل شراب عناب و مضمضه نمایند بطبیخ مبردات قابضه که نافع بود مثل شراب عناب و شراب زرشک و آب غوره نوشند و عدس پخته غذا کنند سنون نافع از برای این قسم لثه صفت آن گلنار فارسی طباشیر سفید گل سرخ سماق پوست انار ترش شاخ گوزن سوخته کوفته بیخته سنون نمایند که بعون الله تعالی نافع است

فصل در استرخای لثه اگر بسبب رطوبت باشد علامتش آب از دهان رفتن و احساس سردی لثه و لرزیدن فکین در وقت سخن گفتن است سنون نافع چون استعمال کرده شود و بعد از ترک سردی تری صفت آن قرنفل و مصطگی سعد هندی گل سرخ گلنار فارسی سنبل الطیب جوز السرو اجزا کوفته بیخته بوزن مساوی برین دندان پاشند

فصل در درد دندان اگر از حرارت باشد علامتش آنست که از آب سرد تسکین یابد و اگر از غلبه خون بود فصد و حجامت کنند و اگر از صفرا باشد مطبوخ هلیله و هند تریاق الاسنان و حبیست مجرب درد دندان را که از سردی بود دور کند صفت آن جند بیدستر حلتیت مر فلفل زراوند مدحرج زنجبیل میعه افیون بزر البنج مساوی کوفته بیخته بسرشند و پنبه را بدان آلوده بر دندان نهند یا حب ساخته در دهن گیرند مضمضه نافع از برای درد دندان از گرمی صفت آن عنب الثعلب بزر البنج پوست خشخاش با آب جوشانیده صاف نموده سرکه و گلاب و روغن گل داخل کرده مضمضه نمایند اگر تسکین یابد بهتر و الا قدری افیون بموضع درد نهند و قدری هم

بالا ــــ آن بنهند و اگر از سردی باشد این مضمضه که نافع ست بعمل آرند صفت آن فوتنج صعتر عاقرقرحا بزر البنج
در آب جوشانیده صاف نموده مضمضه نمایند و قدرے عاقرقرحا در دهان گیرند اگر تسکین یابد بهتر والا قدری تریاق بخورند
و بر موضع درد نهند و باید دانست که هرگاه گوشت بن دندان که آنرا لثه گویند اماس داشته باشد و پیش از ان سستی داشته
باشد و ورم قبول آن ماده میکرده باشد و از ان خون برمی آید کندن و نه ضرورت مضرست و اگر لثه قوی باشد و
اماس نداشته باشد و درد در درازی دندان شود و سوراخ و سیختگی در ان پیدا شده باشد بر کندن آن مفید بود
و اگر درد در عصب بود گاهی بکندن دندان تسکین یابد بجهت تحلیل ماده و گاهی نیابد و گاهی باشد که سبب درد دندان
دود باشد یعنی کرم که در بیخ دندان تولد کند بخور نافع از برای کرم دندان تخم پیاز و تخم گندنا و بزر البنج
کوفته یا پیه بز یکجا کرده و بر آتش نهند و دهان را بر بخار آن بدارند و اگر خواهند که دندان بکنند بی آنکه
آهن بدندان میرسانند قدرے عاقرقرحا یکماه در سرکه یکساله اندازند تا مثل خمیر شود و بر دندان بانهند
و دندان های صحیح را محافظت نمایند و بآن نرسانند

فصل در ضرس یعنی کندی دندان برگ زردآلو و خرفه و برگ سرو بخایند که زائل میکند و دوم و سوم با مغز بادام
نیز همین عمل کند و صعتر و بادروج و روغن و نمک مالیدن همه مفید بود و مضمضه نمودن بشیر تازه گرم نیز مفید است
و گاه بود که از خوردن چیزهای سرد دندانها را حالت پدید آید که چون چیزے سرد بآن رسد درد کند
زرده تخم مرغ گرم و نان گرم کوفته بر دندان نهند چند کرت چنان گرم که از گرمی آن آب چشم بیرون آید ــ

فصل در صریر الاسنان فی النوم یعنی دندان برهم سودن در خواب روغن قسط بر فکین بمالند و بابونه و قیصوم طلا کنند

فصل در تحریک الاسنان یعنی جنبیدن دندانها آنچه از پیری بود قابل اصلاح نیست و آنچه از طول مرض باشد
یا از کثرت رنج و ریاضت یا آنکه گوشت لثه را آفت و نقصانی رسیده باشد علاجش غذاها مرطب و سمین است
چون گوشت بزغاله و بره و مرغ فربه و سنون قابض بکار داشتن و آنچه از استرخای لثه باشد علاجش گذشت
سنون نافع از برای حرکت دندانها بسبب نقصان لثه صفت آن کندر کرسنه زراوند مدحرج دم الاخوین
ایرسا کوفته بیخته بر بن دندان بپاشند

فصل در انشقاق اللسان یعنی شگافتن زبان این مرض از حرارت و خشکی دماغ می باشد علاجش بزرقطونا و
بهدانه و برگ خرفه در دهان گیرند و یا درنگ را ببرند و درهم بمالند و کفت از ینجا که بیرون آید بر زبان بمالند
و اگر از اخلاط معده باشد معده را پاک گردانند و از غذاهای گرم و خشک احتراز نمایند و تعدیل معده کنند

فصل در اورام لسان اگر از خون باشد علامتش سرخی زبان و درد با تمدد و باقی علامات غلبهٔ خون است مضمضه نافع درین قسم چون استعمال کرده شود بعد از فصد و اخراج خون و تلیین طبیعت صفت آن آب عنب الثعلب آب کاسنی تازه آب خرفهٔ تر آب کاهو و آب شاه توت مضمضه نمایند و اگر از صفرا باشد علامتش زردی و سوزش و شدت درد است و بسا باشد که زبان با وجود ورم جوشش کند مضمضهٔ موی که مذکور شد بعد از اسهال صفرا بمطبوخ هلیله نافع است و اگر از بلغم باشد علامتش سفیدی ورم و کثرت لعاب دهان است مضمضه نافع درین قسم بعد از تنقیه نمودن بحقنه که دران تربد و شحم حنظل باشد صفت آن صعتر سوده بماء العسل سرشته مضمضه نمایند و اگر سودا باشد علامتش سیاهی و خشکی و درشتی زبان است مضمضه نافع درین قسم چون استعمال کرده شود بعد از اسهال سوده بمطبوخ افتیمون صفت آن آب انجیر زرد و گل خطمی و روغن بنفشه بدستور مضمضه نمایند

فصل در اوجاع لهات یعنی دردهای ملازه که بفارسی کرک نامند اگر از خون باشد علامتش سرخی و آماس و درد گلو و باقی علامات خون باشد باندک دردی زیرا که حس ملازه کم بود مضمضه و غرغره نافع درین قسم بعد از فصد صفت آن سماق بسرکه و گلاب خیسانیده صاف نموده مضمضه و غرغره نمایند و اگر از صفرا بود علامتش نخس بود یعنی سوزن دران موضع فرو بردن و بسیاری حرارت و خشکی دهن و درد زیاده غرغره درین قسم بعد تلیین طبیعت به هلیلهٔ سیاه و تمر هندی که شیرخشت دران حل کرده باشند صفت آن آب کاسنی تازه آب عنب الثعلب آب خرفهٔ تر آب شاه توت دران حل کرده غرغره نمایند غرغره دیگر فلوس خیارشنبر بآب عنب الثعلب حل کرده صاف نموده غرغره نمایند و اگر از غلبهٔ بلغم باشد علامتش نرمی آماس و سفیدی رنگ و درد بنهایت اندک غرغره نافع درین قسم صفت آن خردل کوفته بآب کامه و گلاب و سکنجبین حل کرده غرغره نمایند و اگر از سودا باشد علامتش محکمی و صلابت ورم و سیاهی رنگ غرغره نافع درین قسم چون استعمال کرده شود بعد از اسهال سودا بمطبوخ افتیمون صفت آن صعتر حلبه بزرکتان انجیر زرد و تخم خطمی در آب جوشانیده صاف نموده آبکامه و گلاب داخل کرده غرغره نمایند

فصل در استرخای لهات یعنی فرو آمدن ملازه اگر از سردی و تری باشد آنچه در دردهای بلغمی مذکور شد علاج نمایند و بسازو شب یمانی و برگ مورد سوده ملازه را بردارند و گاهی سرلیش و سبوس گندم را بسرکه سرشته بر یافوخ طلا نمایند و بعضی این قسم را بریدن گفته اند اما بریدن خالی از خطر نباشد

فصل در خناق یعنی عسر النفس و عسر بلع و خناق یا بسبب ورم لوزتین و عضلات اطراف اندرون و بیرون

حلق ست و این قسم خناق را خناق مطلق گویند پس این اماس اگر از خون باشد علامتش سرخی روی و پری رگهای
دهان و علامت غلبهٔ دم بر تمام بدن غرغره نافع درین قسم چون استعمال کنند بعد از فصد قیفال و حجامت ساق و تسکین
و تلیین طبیعت بحقنهٔ نرم صفت آن آب شاه توت و آب کشنیز تازه و گلاب در سرکه حل کرده غرغره نمایند
چون ورم متغیر شود و زرد و نرم گردد انگشت و یا آلتی بر وجه بمالند تا بکشاید و اگر از صفرا بود همین غرغره تغرغر نمایند
و بعد از فصد قیفال و تلیین طبیعت بآب نقوع عناب و آلو و تمر هندی و شربت بنفشه که دران شیر خشت خراسانی
حل کرده ساعت نموده باشند بنوشند و اگر از بلغم باشد علامتش تهبج روی و چشم و سفیدی رنگ و بسیار رفتن آب
و لعاب از دهان و درد اندک و شدت تنگی حلق و دشواری طعام و دهان ست غرغره نافع درین قسم بعد از حقنهٔ حاده
که دران تربد و شحم حنظل باشد صفت آن عسل مصفی با بکامه حل کرده غرغره نمایند غرغره دیگر رب الجوز با آب
طبیخ انجیر زرد حل کرده غرغره نمایند غرغره دیگر سکنجبین عنصلی و سکنجبین عسلی با آب شربت حل کرده خردل سوده داخل
کرده غرغره نمایند و اگر از سودا باشد علامتش محکمی و صلابت و تمدد موضع ورم و تیرگی و سیاهی رنگ قلیل و
خشکی و ترشی دهان و غرغره که در بلغمی ذکر شد درین قسم نیز نافع ست چون استعمال کرده شود و بعد از فصد باسلیق
و حقنهٔ متوسطه میان حاده و لین و یا سبب خناق ورم عضلات بیرون حلق ست یا بدر رفتن مهرهای پس گردن
از موضع خود بسبب ضربه و سقطه یا بواسطهٔ مواد یا ریاح که در میان مهرها آید یا تشنجی که در عضلات پشت حادث گردد
و این را اختناق کلبی گویند ازین خناق مطلق مراد نباشد علامتش آنست که مریض قادر بر حرکت سر نباشد
بجهتی از جهات و بر کشادن دهان البته قادر نباشد دران خناق که از بیرون رفتن مهرهای گردن باشد
از جای خود و اگر از ورم عضلات خارج بود گاه باشد که توان دهان کشادنش و اگر از ورم عضلات باشد تنقیه
نمایند بفصد و حقنهٔ متوسطه ضماد نافع از برای خناق که حادث گردد از رفتن مهرهای پس گردن از موضع
خود چون استعمال کرده شود بعد از فصد و حقنهٔ متوسطه در فقرات بموضع خود با ضماد صفت آن منات بغدادی
که بهندی سیده لکڑی گویند و مرکی صافی اقاقیا صبر سقوطری سرشی ماهی کوفته با آب برگ مورد و روغن سرشته ضماد نمایند
فصل در ذبحه که ورمی باشد در عضلات اندرون جانب حلق که فرو بردن آب و طعام از آن عضلات میباشد و در عضلات
که بر دهن مری و حلقوم نهاده شده علامتش آنست که قادر نشود بر فرو بردن آب و طعام و اگر جهد کند از بینی بیرون آید
و سخن نتواند گفت و چشم مایل به بیرون شده باشد و آب سیلان کند و گاه باشد که سرخی و ورم هلالی تا یک گوش
و یک از گوش دیگر در پیش حلقوم بکردار طوقی پدید آید و این مرض را بهمین سبب ذبحه گویند غرغره نافع

چون استعمال کرده شود و بعد از فصد قیفال و اخراج خون اندک تا قوت باقی ماند بعده حقنه نرم کنند صفت آن
آب شاه توت با آب عنب الثعلب حل کرده غرغره نمایند و اگر قوت بود بار دیگر فصد نمایند و اگر مرض احتمال
کند تا سه روز اعاده فصد بتوان نمود

فصل فی تعلق العلق فی الحلق اگر دیده شود بگیرند به آهستگی و برفق بیرون آورند و اولی بجهت اخراج و [illegible]
علق ملتشبث بحلق چون دور شود و نظر نیاید صفت آن خردل و نمک سوده سرکه داخل کرده غرغره نمایند
و جرعه جرعه بنوشند تدبیر دیگر بجهت اخراج علق [illegible] فی طویل صابر عطش کنند و بحمام رفته در پیش دهان قدری
ثلج یا برف نهند تا آن میل کند و به بوی آن بیرون آید

باب ششم در امراض حنجره و قصبهٔ ریه و صدر و جنب و قلب

فصل فی بحة الصوت آن را بفارسی زبان گرفتن آواز گویند و این مرض از فرود آمدن نزله بقصبهٔ ریه میباشد
علامتش احساس درشتی و سوزش و درد غدد این موضع ست پس باید که منع نزله کنند بخوردن شراب خشخاش
غرغره که منع نزله کند صفت آن خشخاش بزر البنج عدس با پوست گلنار فارسی گل سرخ در آب جوشانیده
صاف نموده غرغره نمایند و اگر این ادویه را کوفته بیخته خشک بلیسند نیز نافع ست و یا از سوء مزاج حار حنجره
می باشد و این اکثر در تپها می باشد از تناول چیزهای گرم و خشک و تشنگی با فراط و هوای گرم علاجش نوشیدن
ماء الشعیر و ماء الخیار و آب هندوانه و آب انار شیرین و شراب بنفشه یا لعاب بهدانه و لعاب بزر قطونا و لعاب
خبازی و آب عناب ست و یا سوء مزاج بارد حنجره می باشد و بیشتر حدوث آن از خوردن یخ و برف یا از
تنفس در سرما در هوای خشک بود و دواء الحلتیت در بحة الصوت بکار آید صفت آن سعد قرنفل
حلتیت خردل زعفران بالسویه کوفته بعسل سرشته بعد از تنقیه برابر نخود حب ساخته نافع این قسم چون پیوسته
در دهان گیرند صفت آن خردل زعفران و سنبل الطیب و قرنفل و بسباسه و دارچینی از هر یک جزوی و
صمغ عربی ربع جزو مجموع قند سفید بوزن مجموع ادویه حب سازند و یا از سوء مزاج رطب حنجره می باشد علامتش
عدم احساس خشونت و درشتی و تقدم مرطبات ست غرغره نافع درین قسم صفت آن [illegible] بادیان صعتر پرسیاوشان
با آب بجوشانند و صاف نموده غرغره نمایند و نافع ست این قسم را زنجبیل مربای عسلی و سیاه دانه خوردن انجیر و پسته بریان
کرده و لوبیا و یا از سوء مزاج خشک می باشد علامتش آنکه با گرفتگی آواز حدت و صفا اندک می باشد علامتش
آنکه درشتی در وی بیشتر و حدوث این حال از گرد و غبار و دود می باشد علاجش روغن بنفشه تازه یا روغن کدو

یا روغن بادام اندک تجرع کردن و لعاب بزر قطونا یا لعاب بهدانه و قند سفید و نبات بکار باید کرد و یا از اخلاط
مرغ فربه و ماء الشعیر و گوشت بزغاله و بره و اسفاناخ خوردن و از سخن گفتن احتراز کنند و یا از ورم [illegible] است و باید دانست
علاجش حمام معتدل الماء باشد و ریختن آب سر و بر سر و گردن و خوردن زرده تخم مرغ نیم برشت گرم و شوربا [illegible]
و هلیم گندم و باقلا و اسفاناخ و مغز بادام شیرین و شراب بنفشه و قند و نبات سفید با تخم ریحان و بزر قطونا
و یا لوده و قند یا ترنجبین و با روغن بادام خوردن نافع است

فصل در ضیق النفس یعنی تنگی نفس اگر از بلغم باشد علامتش خرخره در سینه و در سرفه بر آمدن بلغم و تنگی نفس
در وقت حرکت و اگر بلغم بر نیاید خوف اختناق است شراب [illegible] مستعمل درین قسم صفت آن زوفا خشک
سه درم انجیر زرد و مویز منقی از هر یک ده عدد و صعتر و بادیان و تخم خطمی از هر یک پنج درم ایرسا اصل السوس
خراشیده از هر یک ده درم نبات سفید یکصد و پنجاه درم بدستور مقرر شراب سازند شربتی بر دو زر یا اوقیه
بعد از نضج لقمه و اسهال تنقیه کنند و اگر تنگی نفس از سودا باشد دواء المسک تلخ نیز نافع است و اگر از حرارت دل
بواسطه کثرت بخارات باشد علامتش عظم نبض و تشنگی و سوزش دل است دوای نافع درین قسم که مسکن حرارت
قلب است باید که استعمال کرده شود این بعد از فصد باسلیق صفت آن شراب صندل یا شراب نیلوفر
بعرق کاسنی یا بعرق گاوزبان و شیره تخم خرفه مقشر داخل کرده بنوشند طلای که چون بر سینه بمالند نافع بود
صفت آن صندل سفید با آب کشنیز تر و آب کاسنی تر سوده بر سینه بمالند و اگر از استرخای عضلات سینه
و ضعف حرارت غریزی باشد علامتش لین نبض و نفس مثل کسی که گریسته باشد و تا راست ننشیند
و گردن راست ندارد نفس بر نیاید قسم اول را النفس البکا و دوم را نفس انتصاب نامند علاجش علاج فالج است
و روغن قسط مالیدن بر سینه و اگر از خشکی ریه باشد علامتش باریکی آواز و سرفه خشک کم شدن آواز و سرفه خشک [illegible]
از خوردن ترشیها است علاجش خوردن کشک با گوشت بزغاله و بره و مغز کدو شیره بادام داخل کرده با شیر و قند سفید
یا عرق بید مشک و عرق گاوزبان و از میوه ها هندوانه و انار شیرین و شفتالو میتوان خورد

فصل در سعال یعنی سرفه آنچه در ذات الجنب و ذات الریه و سل و ورم جگر باشد علامتش
مذکور خواهد شد بدانکه سرفه گاهی خشک و گاهی تر می باشد و سرفه خشک آنست که با آن چیزی بر نیاید و این سرفه
از نزله رقیق و نزلات می باشد که پیوسته از سر فرود آید علامتش آنست که در شب وقت خواب یاد شود
و سر قصبه ریه و حلق خاریدن گیرد و سرفه آید و اگر زود علاج آن پرواز نه نشسته [illegible]

سل باشد علاجش منع نزله است بخوردن شراب خشخاش غرغره نافع درین قسم صفت آن عدس ع تولہ
خشخاش ع تولہ گل سرخ دو تولہ خرفه دو تولہ عنب الثعلب دو تولہ گلنار فارسی دو تولہ جوشانیده صاف نموده
غرغره نمایند حب سعال که ماده را غلیظ گرداند و منع سیلان نماید صفت آن خشخاش سفید چهار ماشه
و بزر البنج دو ماشه تخم کاسنی چهار ماشه مغز تخم کدو شیرین مغز تخم خیارین هر یک چهار ماشه کتیرا شش ماشه صمغ عربی
شش ماشه افیون یک ماشه زعفران دو رتی کوفته بیخته بلعاب بهدانه سرشته حب ها سازند پیوسته در دهان گیرند
و چیزی درشت و خشن بر سر مالیدن درین قسم نافع ست نیز سرفه از مزاج گرم و خشک و گرمی می باشد علامتش …
سرفه است در وقت حرکت و گرسنگی و تشنگی و حرارت هوا یا لاغری بدن و سرعت نبض و تسکین یافتن از خشک
و مسخانه و امثال آن علاجش خوردن کشک شعیر ست با مغز کدو و اسفاناخ و آشامیدن شراب بنفشه
و شراب نیلوفر با لعاب بهدانه و لعاب بزر قطونا و عرق کاسنی و گاوزبان و از میوه ها انار شیرین …
برای سعال که این از خلط غلیظ لزج محتبس در ریه صفت آن اصل السوس سه درم پرسیاوشان زوفای خشک
هر یک سه درم سپستان ده درم بجوشانند و صاف نموده شکر سفید سه درم داخل کرده وقت صبح بخورند تا نفع
ظاهر شود و در نفث حب هندی که جهت سرفه شدید که از کثرت آن طعام یعنی برآید نفع دارد و ضیق النفس را نیز
نافع صفت آن فلفل سه درم و دارفلفل شش درم انار دانه دوازده درم قند سیاه بست و چهار درم …
یک و نیم درم ادویه کوفته و بیخته بقند سرشته حبها سازند طلای نافع درین قسم صفت آن صندل سفید
سه ده برگ خرفه کشنیز تر و تراشه کدو گلاب سرشته پیوسته بر سینه بمالند و اگر از سوء مزاج سرد می باشد
علامتش ضد آن چیزها ست که در بحث مزاج حار مذکور شد علاجش خوردن گلنگبین ست و عسل و از میوه ها
انجیر و مویز منقی و مغز پسته و بادام و مغز فندق … و با اقلا و لوبیا مطبب بزعفران و دارچینی …
گرم چرب نمودن و یا از جوشش قصبه ریه ست و این از دشوارترین انواع سعال ست علامتش آنست
که از چیزهای گرم خوردن و غبار و دود الم یابد و نیز از هوای گرم و شیرینیها علاجش فصد باسلیق و خوردن
مسهل صفرا است و تدبیر سوء مزاج حار ریه نمودن یا از خشونت قصبه ریه و دود و غبار و بسیار گفتن ست
علاجش اول لعابها و شوربای چرب و فالوده چاشت و سرفه رطب آنست که با آن چیزی برآید و این سرفه
یا از امتلای خون و یا صفرا می باشد علامتش عظم نبض و حرارت بدن و تشنگی و سرخی روی و …
… یافتن و بیشتر با این سرفه چیزی سرخ برآید و گاهی چیزی زرد بر می آید و این از قسم حار می باشد

علاجش فصد باسلیق ست آنچه در سرفه گرم گفته شد از اشربه و اغذیه و ضماد و عمل باید کرد و یا از اخلاط
غلیظ می باشد علامتش خرخر سینه و برآمدن چیزهای غلیظ علاجش علاج ضیق النفس بلغمی ست و باید دانست
که در سرفه اگر ترشی دهند سرفه زیاده میکند و اگر شیرین دهند بعضی استعمال میکنند و دهن تلخ می شود و پس
شراب نیلوفر که دران خاصیت آنست که بعضی استعمال نمی کردند و باید دانست که در بعضی اشخاص مشاهده شده که ترشی
ازاله سرفه نماید و پس اگر بدادن ترشی و بعضی سرفه که از صفرا بود از صواب غریب نیست

فصل در نفث الدم یعنی برآمدن خون بسرفه اگر اندک بود و بسرفه اندک آید از حنجره و قصبه ریه باشد علامتش
تغرغر یقالفات ست و پیوسته گل ارمنی و صمغ عربی در دهان نگاه داشتن و از گرمیها و نعره زدن پرهیز نمایند
و اگر بسیار آید و رنگ خون سرخ بود از سینه و اگر تیره رنگ بود از شش ست و در جمیع اقسام فصد کنند از باسلیق
یا اسلیم و شراب حب الآس و قرص کهربا دهند و غذا سیخ و باقلا با شیره تخم خشخاش دهند و اگر ضعف باشد
و تپ نباشد با مرغ دهند و اگر تپ باشد ماء الشعیر دهند و از میوه با امرود و انار شیرین

فصل در ذات الریه و آن ورم گرم در شش از صفرا باشد یا خون یا بلغم متعفن شود علامتش تپ دائم
و سرفه و گرانی سینه و تنگی نفس و درد از سینه بجانب پشت مایل باشد و انتفاخ و سرخی روی و چشم و سطبری
پلک چشم و خشکی زبان و نبض موجی و سبات و در بلغم سرخی روی و چشم و حرارت کمتر باشد لیکن گرانی و سبات
بیشتر باشد علاجش فصد باسلیق ست و تلیین طبیعت بمثل شیرخشت و ترنجبین و خمیره بنفشه و غذا آش جو
و از اشربه شراب عناب و نیلوفر و شراب بنفشه و شراب انار شیرین یا عرق گاوزبان و وقت غلبه حرارت
شیره تخم خیارین و شیره تخم کاهو دهند و دیگر پرسیاوشان و تخم خطمی و اصل السوس مقشر از هر یک سه درم
جوشانیده و صاف نموده و یکی از اشربه مذکوره داخل نموده بدهند ضماد و نافع در ابتدای ذات الریه صفت آن
آرد جو گل بنفشه کوفته گل خطمی سفید سرشته نیمگرم بر سینه ضماد نمایند و قیروطی و دواء سوم روغن که از موم سفید و روغن
گل بنفشه سازند بر سینه ضماد نمایند و در آخر بر ضماد مذکور تخم کتان زیاده کنند حب سعال که دائم در دهن گیرند
صفت آن مغز تخم کدوی شیرین مغز تخم خیارین تخم خشخاش سفید مغز بادام شیرین مقشر از هر یک سه درم
گل بنفشه رب السوس از هر یک یکدرم ترنجبین پاک کرده نیم درم همه ادویه را کوفته بلعاب بهدانه سرشته
حب سازند بوزن دو دانگ یا بقدر انگشت پیران نهند تا بهضم شود و بکار برند

فصل در سل و مرض سل ریش شش بود و از آن ست که در بعضی کسان باشد که اگر ریش شش ایشان [illegible]

لیکن حال ایشان مثل حال سلولان باشد و ایشان کسانی باشند که مده در سینه ایشان جمع شده باشد و مجاری نفس را
تنگ و ممتلی گردانیده و سرفه سبب لاغری و کاهش بدن پدید آید و این مرض اگرچه فی الحقیقت سل نیست
چون در عوارض شریک است سل خوانند اما سل حقیقی که قرحه ریه باشد علامتش لزوم تب و قیء و سرفه برآمدن
مده است و فرق میان مده و بلغم آنست که مده با خون خشک ریشه بیرون آید و بدبوی بود خاصه اگر بر آتش
نهند و بعد از زمانی در ته آب نشیند و بدانکه مرض سل اگر ابتدا بود و هنوز به حد استحکام نرسیده باشد محققان
گفته اند که اگر معالجه و تدبیر بصواب اتفاق افتد ممکن است که صحت یابد و اگر به حد استحکام رسیده باشد شیخ الرئیس
گفته علاج پذیر نیست و طبیعت که متوجه بعلاج او می شود از برای تسکین عوارض آنست که مدت حیات بصعوبت
نگذرد و علاجش در اول امر که خون برآید فصد باسلیق کنند و خون اندک برآرند و آنچه از خون برآرند بتدریج برآرند
پس قرص کهربا با شراب حب الآس دهند و تدابیر دق نافع بود و بدانکه در سل و دق حیله باید کرد که شکم روان نشود
که اگر شکم روان شود هلاک گردد و قرص نافع که مسلول را وقتی که شکم گشاید باید داد صفت آن گلسرخ نشاسته درم
و طباشیر سفید و گل ارمنی از هر یک چهار درم کوفته بیخته با لعاب بزرقطونا سرشته قرص سازند شربتی یک درم با شربت
سفرجل یا با [illegible] دهند و غذا عدس و ماش با شیره تخم خشخاش دو توله و شیره مغز بادام دو توله بدهند حب برای
سل صفت آن کافور قیصوری زعفران از هر یک دانگ افیون و [illegible] رب السوس تخم خطمی گل ارمنی از هر یک
دو دانگ صمغ عربی کتیرا سرطان محرق نشاسته گل نیلوفر بنفشه تخم خشخاش مغز تخم کدو تخم خیارین مغز تخم
خربزه صندل سفید تخم [illegible] گل گاوزبان پوست خشخاش از هر یک یک مثقال مغز بادام شیرین یک مثقال
آنچه کوفتنی باشد بکوبند و ترنجبین را گداخته ادویه کوفته بیخته انداخته با لعاب اسبغول حب ها مقدار نخود
ببندند و پنج حب یا سه وقت [illegible] وقت شام و سه حب با آب [illegible] یا آش جو بخورند

فصل در بیان ذات الجنب و شوصه و برسام بعضی از افاضل میان هر یک فرقی کرده اند بیان آن را در معالجه
زیاده مدخلی نیست و این ورمیست ورم گرم [illegible] در حجاب داخل یا حجاب حاجز یا حجاب خارج یا در عضلات داخل
یا عضلات خارج و ورم قسم خارج چون در خارج است محسوس گردد و علامتش تب تیز لازم و وجع ناخس در پهلو
و نبض منشاری [illegible] متواتر [illegible] و صلابت مشابه به منشار و تنگی نفس و سرفه
خشک در ابتدا و آخر چیزی برآید علاجش فصد باسلیق است از جانب مخالف وجع بعد از دوم یا سوم بار فصد
کنند از جانب موافق بشرط احتمال مریض و غذا آش جو با اسفاناخ دهند و از اشربه شراب عناب و شراب نیلوفر

و شراب بنفشه با لعاب بهدانه دهند و طبیعت را نرم دارند ضماد نافع در ابتدا گل بنفشه آرد جو با لعاب گل خطمی سرشته
ضماد نمایند ضماد دیگر تسکین وجع ذات الجنب کند صفت آن کندر آرد جو اکلیل الملک پوست خشخاش کوفته بیخته ضماد کنند

فصل در ذات الصدر ذات الصدر ورم حجابیست که سینه را دو بخش میکند اگر در جانب مهره های پشت بود
ذات العرض خوانند علامت ذات الصدر درد بود در درازی سینه از ترقوه تا فم معده و عدم قدرت مایل
بنظر کردن بزمین و آسمان و از تکیه کردن بر پهلوهای و پشت راحت یافتن و علامت ذات العرض احساس درد
میان هر دو شانه و بر پشت تکیه و بجانب چپ و راست نگاه نتوان کردن و در وقت سرفه زحمت بسیار و علاج هر دو
علاج ذات الجنب ست الا آنکه در اول ضماد بر سینه و در دوم در میان هر دو شانه باید نهاد و

فصل در خفقان خفقان طپیدن دل بیرون از اعتدال باشد و سبب آن سوء مزاج ساده می باشد یا مادی
و علامات سوء مزاجات بتکرار مذکور شده و ساذج را تبدیل و مادی را تنقیه و تعدیل تدبیر نمایند و بعد مسهلات و مسهلات
مقوی دل مثل گاوزبان و بادرنجبویه و زعفران لازم دارند و از دیدان می باشد و علامت و علاج دیدان خواهد آمد
ادویه قلبیه گرم صفت آن مشک عنبر عود بهمنین ابریشم زعفران قرنفل شاهسفرم دارچینی جدوار کوفته ادویه
قلبیه بارده صفت آن مروارید بسد صندل گل سرخ طباشیر سفید کشنیز خشک سیب نیلوفر کافور ادویه قلبیه معتدل
صفت آن گاوزبان فیروزه یاقوت مرکبات مفرحات یاقوتی بارد و معتدل گرم دواء المسک حار و بارد و معتدل

فصل در غشی غشی معطل شدن حس و حرکت بسبب ضعف و چیزیست موذی که بدل رسد چنانکه در اختناق رحم باشد یا
چنانکه نفث خفیف و امثال آن می باشد و اگر سوء مزاج ساذج یا مادی یا قلت روح و رقت آن علاجش در آن وقت
ریختن آب سرد بود بر روی و بوهای موافق و خوش بوئیدن و گل بگلاب تر کرده و دست و پا مالیدن و حرکت دادن
و در وقت تسکین و بهوش آمدن سبب معلوم باید کرد و در دفع آن باید کوشید

باب هفتم در امراض معده

فصل در سوء مزاج معده علامت سوء مزاج گرم ساذج تشنگی و بخار و خفانی و فاسد شدن غذاهای لطیف
و گرمی و خشکی دهان و قلت شهوت طعام است علاجش استعمال اشربه بارده مثل شراب زرشک و شراب غوره
و شراب انار و شراب ریباس و شراب صندل و شراب لیمو و نارنج و اغذیه بارده است مثل مزوره قلیه و سماقیه و
حصرمیه و تفاحیه و آب بسیار سرد نوشیدن و علامت سوء مزاج با ماده صفراوی آنچه گذشت و تلخی دهان و غثیان
و بیرون آمدن صفرا بقی و اسهال ست علاجش تنقیه معده است از صفرا اولا بعد از آن تدبیرات مذکوره

وعلامت سوء مزاج حار رطب اعتدال آرزوی طعام وبسیاری آب دهان وزبان خاصته وقت گرسنگی و لبق برآمدن صفرا یا بلغم یعنی صفراے محی علاجش قے کردن ست و اسهال بحب غاریقون و شراب لیمون ده درم درگلقند آفتابی پنجدرم سرشته بخورد و واهی نوشدارو پنجدرم در آب سفرجل یک سیر یا شراب نارنج یک اوقیه هر صبح نباشته بخورد و علامت انچه از گرمی و خشکی باشد علامت حرارت ست با زیادتی خشکی زبان و دهان و خشکی طبیعت و لاغری بدن و علاجش خوردن آنچه ست یا مرغ فربه و گوشت بزغاله و بره و از میوه های انار شیرین و سیب شیرین و هندوانه و از اشربه شراب انار شیرین با عرق کاسنی و علامت آن انچه از سردی ساده بود ضعف هضم و دیر گذشتن طعام از معده و تغیر آن بر ترشی و نرمی بسیار نفخ و آرزوی طعام علاجش جوارشات گرم ست انچه از سردی و تری با ماده باشد کمی آرزوی طعام و میل بغذاهای تیز و غثیان و تشنگی کاذب و آروغ ترش و نفخ شکم ست و علاجش تنقیه معده بالقی با آب شبت و عسل ست و اسهال بلغم و مداومت با نوشدارو و جوارشات و گلنگبین و علامت انچه از سردی و خشکی و با ماده سوداوی بود و بسیاری آرزوی طعام است و ضعف هضم و بسیاری نفخ و سوزش معده و تیرگی دهان پیش از طعام خوردن و بیرون آمدن سوداالقی و تیرگی سپرز علاجش تنقیه معده است از سودا بمطبوخ افتیمون و معجون نجاح پس مداومت بتقویات معده مذکوره وانچه از سردی و خشکی بود و بے ماده باشد نه و علاج پذیرد و استعمال اطلیه گرم و تر بر معده است و علامت انچه از تری و بے ماده بود قلت تشنگی و تنفر از اشربه و اغذیه تر و ضرر یافتن از آنها و بسیاری آب دهان و عسر نزول غذا از معده علاجش اطریفل صغیر و قرص گل و علامت انچه از سردی معده بے ماده بود ضعف هضم و بطوء نزول غذا از معده و تغیر آن به ترشی و نرمی طبیعت و یا ذناکی شکم و بسیاری شهوت طعام علاجش استعمال جوارشات حاره است و علامت انچه از سردی و تری معده است علاجش چیزهاے گرم و خشک است —

فصل در وجع الفواد یعنی درد فم معده یا از سوء مزاج ساده است علاجش تبدیل بدوا و غذا و یا از اجتماع اخلاط ردیه است و علاجش تنقیه است و یا از ورم معده و علاجش علاج ورم معده است چنانکه بیاید و یا از ریاح است علاجش تکمید بسبوس گندم و نمک و جاورس ست و خوردن جوارش کمونی و یا از ضعف معده است علاجش تقویت معده است

فصل در وهم کفساد شهوت ست آن آرزوی خوردن گل و مثال آن سببش اجتماع اخلاط ردیه در معده ست پس طبیعت مائل باشد بچیزیکه ضد آن باشد و گاه باشد که آرزوی او برای طلب ضد نباشد بلکه بطلب آن خلط باشد بمشابه مشاکل خوردن او فرق سیان

هر دو آنست که اینجا که طلب مشاکل ست صحت بآن محفوظ نیست و اینجا که طلب ضد ست برای رفع موذی که بآن
صحت محفوظ ست علاجش تنقیه معده است بقی و اسهال و تسکین این آرزو و مرغ بریان و بعض استخوان ماهی و ربقا مرغوب
فصل در بیان هیضه و آن حرکت مواد غیر منهضم باشد که از بدن باز گردد و بعنف و شدت بقی و اسهال
دفع شود و گاه باشد که قی نشود لیکن خالی از تهوع و غثیان نبود و بدانکه هیضه چهار نوع می باشد یکی از خوردن
طعام بسیار که از احتمال معده زیاده شود و دوم خوردن چیزهای لطیف و سریع الهضم بعد از چیزهای کثیف بطی الهضم
سوم تباهی جوهر ماکول در معده و تباه شدن و ترش گردیدن پس لازم ست هر شخص را که پیوسته از این اسباب
اعراض و اجتناب لازم داند چه گاه بود که این بغایت صعب گردد و نبض ساقط شود و رنگ مریض مثل رنگ اموات
شود و باشد که تشنج پیدا آید در دست و پا در آن وقت طبیب را باید که نزد سر و دست از معالجه باز ندارد و چهارم اسباب
هیضه سوء مزاج معده است که تغیر و بد غذا را افساد و صفرا و اگر سوء مزاج حار باشد علاجش بر آمدن صفرا باشد
بقی و اسهال علاجش قی ست بآب گرم و تنقیه معده پس شراب انار منعنع و شراب لیموی منعنع و گلاب و رب
سفرجل عارض نشود و یا متغیر گرداند غذا را سردی و فساد بلغمیه علاجش اخراج بلغم ست بقی و اسهال و غذاش
آب مطبوخ سیوس و زیره و معطلگی دهند و بگذارند تا شکم چند مجلس بیاید و جوارش سفرجل و جوارش عود و شیرین دهند
فصل در جوع کلبی یعنی زیادتی بآرزوی طعام و حرص بر ماکولات چنانکه در طبع کلاب می باشد و این مرض یا از
زیادتی سردی معده می باشد و علامت و علاجش گذشت و یا از بسیاری ریختن سودا بر فم معده می باشد
و علامتش آنکه شهوت اندک ست و ترشی جشاء و سوزش و دغدغه معده بسیار و بی صبری ناخوردن گرسنگی
علاجش اسهال سودا ست بمطبوخ بعد از فصد باسلیق و غذا های چرب دادن که این مرض بسبب اشتیاق تمام
باشد لهذا چنانچه حال تا تهانست غذا های کثیر التغذیه دادن لازم بکرات و اندک اندک و بدن را از تحلیل
و طبیعت را از نرمی نگاه دارند و گاهی از دیدان می باشد و ذکر علاج دیدان خواهد آمد
فصل در بیان جوع البقری یعنی گرسنگی اعضا و سیری معده پس اعضا بنهایت بغذا محتاج باشند و طلب
و معده از آن متنفر و غیر راغب و این مرض یا از سوء مزاج بارد و فم معده است که قوت جذب را میرانند بالنقصان غذا
و شدت شهوت اعضا بغذا و علامتش ضعف قوت و لاغری بدن و بطلان شهوت ست چون دست
بر فم معده نهند سردی محسوس شود و در بعضی اوقات غشی عارض شود و بسیار بود که مسافرانرا که سرما سخت
قوی خورند خاصة اگر پیش از آن گرسنه بوده باشند و تقلیل غذا کرده این حال عارض گردد و علاجش در حال غشی

تدابیریست که در غشی مذکور شد معده را بضمادات مقویه معده مثل ضماد متخذ از سعد و سنبل الطیب و گل سرخ
ضماد کنند چون از غشی بیرون آید نان را در آب گوشت ترکرده بدهند و اگر آب گوشت را باین طریق گیرند
بهتر است بگیرند گوشت گوسفند یکساله و چربی را جدا کنند و سیخی آنرا کباب کنند و در دیگ سنگی نهند و اندکی گلاب بران
بچکانند و سر دیگ را بپوشند و بر آتش نرم نهند تا آب از گوشت جدا شود و گوشت هنوز خام بود و گوشت را بفشارند
آبیکه از گوشت بیرون آید و آنچه بفشردن برآمده باشد یکجوش داده که پخته شود و اندک نمک دران اندازند
بنوشانند یا از خلطهای بدی مثل بلغم زجاجی می باشد که بفم معده آید و قوت و شهوت را نمی میراند و این بخلاف
بلغمی بود که شهوت کلبی احداث میکند زیرا که آن ترش بود و فم معده را بگزد و شهوت بحرکت درآورد و آنکه
بسبب غشی گرد و سیمی طعام و لزج و غلیظ بود و علامتش علامات سوء المزاج بلغمی بود و علاجش تنقیه معده
و سکنجبین آن بود در علاج این قسم خالی از اشکال نیست زیراکه باستفراغ حاجت بود و گرسنگی اعضا و غشی مانع استفراغ
و یا مادت جوع البقری از ضعف قوی در فم معده و حرارت مفرط در جمیع بدن است علامتش علامات سوء مزاج
گرم و تشنگی و خشکی طبیعت و سقوط قوت و وقوع غشی در وقت گرسنگی و علاجش در حال غشی معلوم شد و بعد از ان
غذاهای سرد بالفعل و بالقوت و مقوی فم معده مثل نان در آب انار شیرین و آب سیب سفرجل و شراب زرشک
و شراب لیمو و انبج و ریباس و غوره که بر یخ خنک کرده باشند بیدکرده بنوشند

فصل در بیان عطش مفرط یا از حرارت دل و سینه و شش می باشد علامتش آنست که از هوای خنک پیش از
آب خوردن تسکین یابد علاجش بوئیدن بوهای خنک است مثل خیار و صندل و گلاب و برگ بید و اغذیه و
اطلیه و ضمادات بارده بکار برند و یا حرارت معده است علامتش علامات حرارت معده است و تسکین یافتن
بآب سرد زیاده از هوای سرد علاجش نوشیدن شیره خرفه مقشر است یا سکنجبین یا شراب زرشک و از
میوه ها خیار و هندوانه و سیب و امثال آن و یا از غلظت و لزوجت و شوری خلطی یا غذای که در معده می باشد
و ماهی شور جامع این هر سه صفت می باشد علامتش آنست که هرچند آب خورد تشنگی زیاده شود و چون صبر کنند
از آب تعدیس ورا اول و چیزهای گرم خورد و مثل عسل و نبات تسکین یابد و این عطش را کاذب گویند و علاجش
آنست که تنقیه کنند بقی و اسهال اگر سبب غذا بود ترک اغذیه موصوفه نماید و گفته اند که اگر دو حد و لیمو گرفته آبرا
با نمک سنگ بخورند یا فرصت سیده تا نافع میشود و بقی و تهوع و غثیان قی حرکت معده باشد بدفع چیزی
از طریق دهان که مقترن باشد بآن حرکت اندفاع و تهوع حرکت واقع یعنی معده بی حرکت اندفاع و غثیان حالتی بود

که معده را بآن حالت اقتضای تحریک باشد بسوی قی و سبب این حالت با صفرا ست علامتش حرارت و تشنگی
و دفع صفرا ست بالقی علاجش تنقیهٔ معده است بالقی و حقنه و تعدیل باشربه و اغذیه و باید که اغذیه ملایم طبع و خوشبو باشد
و یا از بلغم و سودا است و علامات هریک معلوم شده و علاجش تنقیه بالقی و حقنه و آشامیدن شراب انار و منعنع
فصل در بیان قی الدم یعنی برآمدن خون از معده بالقی و این مرض یا از کشودن رگیست از معده علاجش
فصد باسلیق ست و تجرع آب سفرجل با شراب حب الآس با صمغ عربی و گل ارمنی و دم الاخوین و خوردن بادام و غیره با
و سماق نیز موافق ست و یا از آمدن از جگر و یا از سپرز ست بمعده علامتش علامات آفات عضو اصلی ست علاجش اماله بجانب جگر
فصل در فواق دان حرکت فم معده است از برای دفع موذی از خود و این یا از حرارت است چنانکه در تپهای
محرقه و یا از خوردن چیزهای بسیار گرم و علاجش استعمال اشربه و اغذیه و ضمادهای بارده است و یا از برودت
حادث در فم معده است و این اکثر پیران و مسافران را در سرما عارض گردد و علاجش آنست که معده را
از بیرون و اندرون گرم کنند و درین نوع و دو نوع ریحی و رطوبتی که بعد ازین خواهد آمد حرکات عنیفه و نعره زدن
و نفس نگاهداشتن و صبر نمودن بر تشنگی و عطسه آوردن و جمیع اعراض نفسانی بنهایت مفید و موثر است
و یا حدوث فواق از چیزهای گزنده و شوریده فم معده می باشد چنانچه از قی زنجاری و خوردن چیزهای تیز
حادث میگردد و علاجش قی به سکنجبین و آب گرم ست و استعمال اشربهٔ بارده مثل شراب لیمو و شراب نارنگ
با لعاب بزرقطونا و یا از گرانی طعام بسیار و غلیظ و یا بلغم لزج غلیظ می باشد علاجش قی کردن ست بآب گرم و یا از بلغم
علاج بآب تربچه و سکنجبین عسلی ست و یا از بادهای غلیظ می باشد علاجش بار الاصول است
و ضماد مقوی مصطگی و انیسون طلاهای نافع و درین قسم صفت آن پودینه و شبت و بابونه کوفته و بعرق معده ملکی
داخل کرده نیم گرم بر معده طلا نمایند و یا از ورم جگر باشد علاجش بیاید یا از خشکی می باشد علاجش آنست
که در معده خلطی یا ثقلی یا بادی یا حرارتی نبود و بعد از استفراغات و تپهای گرم عارض گردد و علاجش روغن بادام
خوردن ست و بر معده مالیدن و غذا آشبو با مرغ فربه و کدوی تر و اسفاناخ پخته بخورند و قند یا نبات
سفید بآب بهدانه و لعاب بزرقطونا بنوشند

فصل در اورام معده این آماس یا از صفرا و خون میباشد علامتش تپ و حرارت در معده و درد و ظهور ورم و
درشتی زبان و شدت تشنگی و سقوط اشتها ست علاجش فصد باسلیق ست و نوشیدن آب انار ترش و شیرین و نوشیدن
ماء الشعیر و شراب لیمو و شراب آلو و تمر هندی و شراب بنفشه و شراب نیلوفر بآب عنب الثعلب تازه و آب کاسنی تازه

ضماد نافع از برای این قسم صفت آن در ابتدای آرد جو برگ خرفه لسان الحمل و آب عنب الثعلب و آب سیب و شیرۂ تخم خیار
بر معده ضماد نمایند ضماد نافع درین قسم بعد از تسکین حرارت صفت آن بابونه گل سرخ اکلیل الملک
گل خطمی کوفته با آب سرشته ضماد نمایند و یا اشربۂ مذکوره با آب بادیان و آب کرفس افزایند و اگر ورم معده
از بلغم باشد علامتش تپ ملایم و بسیاری آب آمدن از دهان ست و سقوط شهوت طعام و سفیدی زرد
زبان نضج علاجش دادن ماء الاصول و غذا نخود آب گوشت تیهو که مرا پخته باشند و گوشت تیهو را
بخورند و بران اقتصار نمایند طلای نافع در ابتدا صفت آن روغن گل سرخ و سرکه بهم آمیخته بر معده
طلا نمایند ضمادی که بعد از چند روز استعمال کرده می شود صفت آن خاکستر چوب انگور سعد کوفی سنبل الطیب
کوفته بیخته بگلاب و سرکه سرشته ضماد نمایند و اگر تحلیل نیابد استفراغ برفق نمایند صفت آن مسهلی که برفق
نماید بادیان سه درم تخم کرفس دو درم جوشانیده صاف نموده فلوس خیار شنبر بخید درم گلقند آفتابی ده درم را
حل کرده صاف نموده بنوشند و چند صبح باین مداومت نمایند و اگر از سودا باشد علامتش صلابت ورم
و افکار ردیه و فاسده و بدخلقی و خشکی رویست علاجش دادن ماء الاصول و چون علامت نضج ظاهر شود
فلوس خیار شنبر با آب رازیانه و آب کرفس حل کرده صاف نموده روغن بادام شیرین داخل کرده بنوشند و چند روز
مداومت نمایند ضمادی محلل مقوی صفت آن حلبه بزر کتان بابونه گل سرخ کوفته با آب سرشته ضماد نمایند
اگر تحلیل نیابد اسهال با ایارج فیقرا مقوی با افتیمون سه ماشه و غاریقون سه ماشه نمایند ضمادی محلل
که بعد این مسهل استعمال کرده شود صفت آن مغز فلوس تخم کنجد سنبل الطیب سعد کوفی اشق را
بسرکه و گلاب حل کرده باقی ادویه کوفته بیخته با آب سرشته ضماد نمایند

باب هشتم در امراض کبد و مراره و طحال

فصل در اورام کبد اگر از خون باشد علامتش تپ و گرانی و تشنگی و درد و سوزش در موضع جگر است
و سقوط شهوت طعام و ظهور ورم و سرخی زبان و روی و سرفۂ خشک و فواق و اگر ورم عظیم بود و بمعده مراق غلظ
آن رحمت رسد و اگر در جانب مقعر باشد با آن علامات قی و قبض شکم و فواق و ذهاب شهوت طعام بیشتر بود
و اگر در جانب محدب بود سرفه و تنگی نفس و گرفتن دل و فرو کشیدگی چنبر گردن بزیر باشد و جهت تحقیق فرق میان
ذات الجنب و اورام جگر و قبض و غیره باشد مریض را گویند که نفس باز پس کشد چندانکه تواند
نگاهدارد و بعد از آن از وی سوال کند اگر در آنوقت درد در زیر بازو و زیر پهلو یابد ورم جگر ست

والاذات الجنب علاجش فصد باسلیق ست و آشامیدن این اشربه شراب انار شیرین و آب انار ترش
و آب کاسنی تازه و آب عنب الثعلب و سکنجبین قندی و غذا ماء الشعیر ضماد نافع در ابتدای صفت آن
گل بنفشه برگ خرفه تر لسان الحمل گل سرخ صندل سوده درهم سرشته ضماد نمایند ضماد دیگر که بعد از سه روز
استعمال کرده شود و صفت آن آرد جو گل بنفشه گل خطمی گل سرخ ضماد نمایند ضماد دیگر که بعد از سفتی ورم
اگر حرارت باشد استعمال می شود باید که بر ضماد ما قبل بابونه اضافه نمایند و بعد از این بر این ضماد اقتصار نمایند
صفت آن گل بنفشه گل خطمی سفید بابونه گل سرخ کوفته به آب عنب الثعلب تازه سرشته ضماد نمایند و یا ورم
کبد از صفرا ست علامتش زردی روی و زبان و یا جوشش آن است و شدت تپ و حرارت و قی صفراوی مطبوخ
مسهل صفرا مستعمل درین قسم صفت آن تمر هندی تخم کاسنی پوست بیخ کاسنی عنب الثعلب جوشانیده صاف
نموده شیرخشت خراسانی ترنجبین دران حل کرده صاف نموده بنوشند و اگر ورم در محدب کبد باشد چیزی که ادرار
بول بیشتر کند بدهند و اگر در مقعر باشد چیزی که اسهال کند بهر دو صورت طبیعت را نرم باید داشت و یا ورم
کبد از بلغم ست و علامتش سفیدی روی و زبان و قلت تشنگی و احساس نرمی ورم و عدم درد و ملایم بودن
تپ ست ضماد نافع درین قسم مستعمل بعد از نوشیدن ماء الاصول با شیره تخم خرفه استعمال حقنه نیز صفت آن
گل بابونه اکلیل الملک گل سرخ تخم کتان کوفته بگلاب سرشته ضماد نمایند و اگر سوداست علامتش ادراک
صلابت در موضع جگر و فساد رنگ و لاغری و قلت شهوت طعام و کمی درد و تپ و گاه با حرارت مزاج
می باشد علاجش اسهال سوداست بعد از انکه نضج ماده بسکنجبین بزوری یا عنصلی و اقراص مقل داده باشند
و ضمادها و اغذیه و اشربه بحسب سردی و گرمی مزاج از انچه ذکر کرده شد ترتیب دهند

فصل در سوء القنیه بدانکه ضعف و سوء مزاج جگر را سوء القنیه گویند و این مقدمه استسقا است علامتش زردی
روی آمیخته با سفیدیست و تهیج روی و پلک ها و دست و پا و گاه باشد که همه بدن برسد
و از لوازم این مرض ست بسیاری نفخ و قراقر شکم و اختلاف اجابت طبیعت گاه نرم و گاهی
قبض و گاهی زود و گاهی دیر و علاجش خفیف از علاج استسقاست

فصل در استسقا استسقا در لغت بمعنی بسیار طلب آب ست و در اصطلاح اطبا مرض مادی بود
بسبب در آمدن ماده بارده غریبه تمامی اعضای ظاهری یا بمواضع تدبیر غذا و اخلاط این مرض سه
نوع ست اول زقی و این بدترین انواع ست دوم لحمی سیم طبلی علامت زقی گرانی شکم و بزرگی آن و درشتی پوست شکم

و چون دست بر شکم مالند همچون مشکی پر آب نماید و آواز مسموع گردد و در وقت دست زدن از پهلو
به پهلو گردیدن علاجش علاج ورم جگر ست اگر علامات ورم جگر باشد و اگر از سوء مزاج گرم باشد سکنجبین
و آب کاسنی و سرد سکنجبین بزوری حار علاج کنند و غذا مناسب هر یک دهند و استفراغ ماده به مثل
ککلانج بارد یا حار بحسب حرارت و برودت مزاج علیل فرمایند و بعد از آن بمدرات و مقویات که با گرم
یا سرد موافقت نمایند و مدرات تخم کرفس و انیسون و روناس و پرسیاوشان و بادیان و تخم بیره و تخم خیارین و تخم کاسنی
مقویات قرص انبرباریس بارد و حار و قرص گل و شراب بنار و سکنجبین بزوری بهترین ادویه این مرض ست و علامات
لحمی ترهل و آماس جمیع بدن ست و چون انگشت بر موضعی فرو برند مدتی در گو بماند و سفیدی بول و نرمی طبیعت
و گاه باشد که بول سرخ بود و بسبب عدم امتیاز میان خون و مائیت و بیش بعضی این نوع اسلم انواع
استسقا است علاجش تقویت و تسخین ست بانچه در سوء مزاج بارد معده ذکر شد و در یک گرم و نرم
از گردن بزیر پنهان شدن و علامت طبلی عدم گرانیست چنانچه در زقی بود و هرگاه دست بر شکم زنند آواز طبل
مسموع شود و ناف بیرون آید و علاجش اسهال برفق است بچیزیکه احداث گرمی کند و تعدیل جگر و معده
چه این نوع از گرمی جگر باشد و سردی معده حادث شود پس تحلیل باد به سکنجبین بزوری و حقنه و شیافات
و ضماد کنند ادویه موضعیه سرگین گاو و سرگین بز و کبریت و سرکه ترکیب کرده لحمی را بر جمیع و زقی را بر شکم
و طبلی را بر اطراف کماد و نافع از برای طبلی صفت آن جاورس و سبوس گندم و نمک با هم گرم کرده کماد نمایند و
اغتسال چشمهای گرم و استعمال حمام بعرق استسقا را نافع ست و حمامی که تری افزاید یعنی حمامی که آب
بسیار ریزند خاصه آب جوشش مضر ست و شیر شتر که قیصوم و امثال آن چرا کنند عوض آب و غذا دهند
نهایت مفید ست و همچنین بول شتر و برگ قیصوم و درمنه ترکی خورده باشند و آورده اند که زقی را استسقا
عارض شد بول شتر چندان ناشتا خورد که از ذکر آن شرم می آید خلاصی یافت

فصل در یرقان اصفر یرقان اصفر یا بسبب دفع طبیعت می باشد یا بسبب ماده صفرا ظاهر بدن بطریق
بحران چنانچه در تبهای صفراوی علامتش زردی در روزهای بحران و اگر پیش از هفتم باشد نیکو نبود و
پس اگر طبیعت دران وقت نرم باشد بدتر و فسادش کمتر باشد علامتش گرمی مزاج کبد و بسیاری زردی
قاروره و کف زرد ست علاجش مسهل صفرا دهند و شربتها آنکه جگر را خنک گرداند و غذا و ضماد
از همین قبیل دهند یا از گرمی جگر باشد و فرق میان هر دو آنست که آنچه از گرمی جگر باشد رنگ تمام بدن زرد شود

والا روی به تیرگی زند و بدن لاغر شود و طبیعت قبض شود و علاجش علاج گرمی جگر است و یا از سده جگر باشد
علامت سده جگر گرانی در موضع جگر بود بی درد و تپ و اگر سده در جانب محدب کبد باشد بول رقیق و اندک باشد
و اگر در جانب مقعر باشد براز نرم و آب ناک و سفید آید علاجش اگر سده ورمی سبب بود فتح و مدر دهند مثل سکنجبین
با آب رازیانه و تخم کرفس و تخم کاسنی و تخم خیارین و اندکی لک مغسول و اگر در جانب مقعر بود استعمال ادویه
مفتحه مسهل کنند مثل سکنجبین ریوندی و آب رازیانه و کرفس و کاسنی و عنب الثعلب و یا از گرمی هوا
باشد و این قسم کودکان و زنان را بسیار حادث می شود علاجش نشستن در جاهای خنک است و استعمال
اغذیه و میوه های خنک و یا از ورم حاره می باشد و علامت آن تپ است و گرانی موضع جگر
و درشتی زبان و تهوع علاجش مثل علاج ورم کبد است و یا از ضعف حراره می باشد علاجش
مثل علاج ضعف جگر است و یا سده مابین جگر و مراره است و علامتش قی صفراوی با اندک ثقلی
در موضع جگر است و براز اندک اندک سفید گردد و علاجش استفراغ صفرا است و استعمال مفتحات
مثل آب کاسنی تازه و بیخ کاسنی و عنب الثعلب سبز و تخم کرفس و بادیانه و ریوند چینی و سکنجبین بزوری
بسبب گرمی و سردی مزاج در مرکب و مفرد تصرف نمایند و یا از سده مابین مراره و امعا است علامتش
آنکه براز و فضله سفید گردد و به عسر بیرون آید و ممکن که قولنج تولد کنند علاجش آنچه گذشت و در گشادن سده
این مجرب آب مطبوخ کرنب و چغندر که در آن فلوس خیارشنبر حل کرده باشند با روغن بادام حقنه کنند
بغایت مفید است و اگر عنب الثعلب و تخم کرفس و نخود افزایند قوی تر باشد و یا از قولنج می باشد علاجش علاج قولنج است
فصل در یرقان اسود یرقان اسود یا از سده میان جگر و طحال و یا از سده میان طحال و فم معده می باشد و
علامت این هر دو آنکه یرقان اندک اندک حادث شود و فرق میان هر دو آنکه در ثانی شهوت [illegible]
شود و گرانی و تمدد از جانب چپ بود علاجش سکنجبین بزوری و اسهال سودا است و یا از بسیاری حرارت
جگر و سپرز است که خون آن بسوزد و فرق میان کبدی و طحالی آنست که کبدی را سیاهی کمتر بود و با علامات
سوء مزاج کبدی و طحالی تنک سیاه بود و با سیاهی بول و براز و شکایت مریض از جانب چپ و غم و اندوه
بی سبب و خبث نفس و علاجش فصد است و اخراج خون فاسد پس اصلاح و تعدیل جگر یا سپرز و یا از ضعف جاذبه
و ماسکه طحال است علامتش کدورت سفیدی چشم است و سقوط شهوت و خروج سودا الّا و باسهال [illegible]
علاجش تقویت سپرز و نهادن محجمه بی تیغ زدن است و ضمادی مقوی مالیدن و دلک و ریاضت [illegible]

اگر از سکون و بطالت و دعت باشد و یا از بحران محرقه امراض سوداوی می باشد علامتش آنکه دران امراض
حادث میگردد و از حدوث آن خفقی حادث شود علاجش یاد کردن مخرج آنست یا از ورم سپرز میباشد بیانش می آید

فصل در ورم طحال آماس سپرز بیشتر سوداوی بود و بعد از ان دموی آن بود دموی بسوداوی مستحیل میگردد
و بلغمی و صفراوی اندک شود نادر می باشد بیشتر اورام در زیر سپرز عارض شود و فرق میان باد و ورم نسبت
که از دست مالیدن بر ورم ورم زیاد میگردد و در باد تسکین می یابد و نیز آواز قراقر مسموع میشود
و اما دموی علامتش درد در جانب سپرز و حرارت و تشنگی و تپ گرم و اشتها و در بعضی سیاهی قاروره
و گاه بود که در موضع سپرز سرخی پیدا شود و علاجش فصد باسلیق و اسهال بخیار شنبر و آب عنب الثعلب
و آب کاسنی تازه است و ضمادهای خنک و غذا ماء الشعیر و اشربه که در اورام کبد ذکر شد اما صفراوی علامتش
سوزش مفرط در سپرز و تپ حاد و اشتها و قی و زردی چشم و زبان اندکی با سیاهی آمیخته علاجش اسهال
بطبیخ ورم صفراوی جگر ست اما بلغمی علامتش زیادتی حجم سپرز و اندک درد بآن و سفیدی روی
و زبان و تهبج چشم و حوالی آن و سفیدی بول و سیاهی براز بود و ضماد نافع از برای ورم بلغمی سپرز مستعمل
بعد از تنقیه بلغم صفت آن تخم اسفند که آنرا حرمل گویند با خاکستر چوب انگور بسرکه و روغن گلسرخ
سرشته ضماد کنند. اما سوداوی علامتش صلابت سپرز و بیرون آمدن از موضع خود و نفخ و قراقر در شکم
و نفس منقطع و سرعت نبض و شریان که بهر دو جانب حلقوم ست چنانکه به بصر دریافته شود و لاغری بدن
و علاجش اگر غلبه خون بود فصد باسلیق و اسیلم دست چپ است پس سکنجبین بزوری دهند و اسهال
بطبیخ افتیمون ضماد وی نافع درین قسم صفت آن اشق بسرکه خیسانیده فوتنج و سداب و بیخ سوسن
آسمانجونی کوفته بیخته با آن سرشته ضماد نمایند و قرص کبر و ایرسا سکنجبین تنها از سرکه کنیز نافع ست و اگر شوت
در ابر سپرز طلا نمایند ورم سپرز را تحلیل دهد اگر یک درم قند سفید با سرکه بخورند ورم سپرز را بگدازد و اگر سبوس
گندم بسرکه سرشته بمالند صلابت آن را دفع کند

فصل در ریاح طحال یا از سردی مزاج سپرز یا غلبه سوداء دران میباشد علامتش تمدد در زیر پهلوی چپ و ورم
غیر صلب چندانکه اگر دست بران فرو برند فرو نشیند و قراقر کند و بشنا آید علاجش ماء الاصول ست که دران تخم کاشم
داخل کرده بلیسند و سفوف حرمل دادن و صبر و تشنگی بغایت مفید ست و معاجین مثل جوارش کمونی و ضمادهای محلل بکار آید

باب ششم در امراض استسقا و مقعده و اسهال

فصل در بیان اسهال هر اسهالیکه بود یا از ماکول بود و یا از اعضا یا از هوا مثل جنوبی و شمالی باشد. یا از امتلا
است و آنچه از اعضا است یا از جمیع بدن ست و یا از عضوی معین مثل دماغ و معده و جگر و سپرز و مراره و روده
اما آنچه از ماکول بود یا از ادویه مسهله می باشد که قوت او در معده و یا روده بماند علاجش خوردن بزرقطونا
است بریان کرده و بروغن گل سرخ چرب کرده با رب سیب بدهند و یا از خوردن بسیار است که موجب تخمه
و هیضه شود و یا چیزی مزلق مثل آلوی یا غذای که خوش طعام نبود و یا بغیر شهوت خورده باشد یا نفاخ بود
و تولید ریاح کند و آن مانع انهضام معده شود غذا اش غیر منهضم بماند موجب اسهال گردد و علاج این
مجموع آنست که یک شبانه روز غذا ندهند و بعد از آن غذای لطیف سریع الانهضام خفیف دهند و اگر معده
بسبب ضعف معده است مر بهر مرلیے تقویت و آنچه از اعضا بود و یا از جمیع بدن ست و این را اسهال بدنی گویند سببش
اجتماع فضلات و ترک ریاضت و قلت تحلیل و بسیاری دعت و سکون و امتلاء بدن ست یا از جنس
استفراغ که عادت بود مثل حبس حیض بواسیر و حبس طمث و امثال آنست و علاجش تقدیم اسباب
مذکوره ست و علاجش تنقیه بفصد و اسهال و اگر بدن قوی باشد بریاضت و حرکت و دلک و حمام
معرق و یا از غلبه صفرا از تمام بدن است و علامت و علاجش در اسهال صفراوی خواهد آمد و یا بسبیل
بحران می باشد و یا بسبب ذوبان گداختن اعضا می باشد و این در عقب حمیات و قبه اکثر عارض میشود و علامتش
التهاب و حرارت و نتن براز و اختلاف لون و عدم وجود آفت ست در عضوی که موجب اسهال میگردد و اگر
ذوبان شحم بود اول صدید غلیظ چرب بود و در آخر مثل شحم متشابه القوام گردد و اگر ذوبان لحم بود نیز اول صدید بود اما
چرب نبود و در آخر سیاه و ردی القوام گردد و یا از عضوی غیر معین بود و این اسهال عدی بود سببش انفجار دبیله می باشد
در عضوی از اعضای صدر و یه علامتش تقدم ورم ست در ان عضو و وقوع لرزه و نافض قشعریره
و علاجش آنست که شیره تخم خیارین یا گلاب و قند دهند یا با سکنجبین یا با شراب زرشک بجهت [illegible]
و غذا ماء الشعیر باشد یا جوزه مرغ و دوامی که بعد از پاک شدن قیح دهند صفت آن گل ارمنی و طین یا شیره
دم الاخوین گل سرخ از هر یک یکدانگ تخم کاسنی دو دانگ کوفته بیخته با یک مثقال شراب سیب دهند و موضع را
بمقویات ضماد نمایند و در آشنجو قدری سپنج داخل نمایند و اگر تپ نبود بجهت حاجت نبود و غیر عدی می باشد چنانچه
فضله جمع گردد و علامتش آنست که در آن عضو درد ظاهر شود قبل اسهال و بعد اسهال خفتی و راحتی در آن عضو
پیدا شود و معرفت نوع خلط به بول و براز و باد و از درد عضو و اسهال حاصل توان کرد اگر عصب و صفرا و

واگر ربع بود وسودا و یبوست واگر مواظبه بود رطوبت بلغمی است و این نوع را اسهال دوری گویند واگر دوری نباشد
بلکه دایمی بود ودر بعضی اوقات قوی تر گردد از فساد خون است و علاجش تنقیه بدن است از خلط غالب و تعدیل
مزاج بانچه موافق باشد و تقویت آن عضو که دران مجتمع شود و لطیفا وات وانچه از عضوی معین باشد پس
از دماغ بود و این را اسهال دماغی گویند که بیش فرود آمدن نزله بمعده است و فساد غذا و علامتش
آنست که در اول روز که از خواب برخاسته باشد چند مرتبه متواتر اسهال شود پس ساکن گردد و با علامات نزله
و فساد مزاج و علاجش آنست که تقیفا تکیه بکنند و بالین پست کنند و پیش از انکه عادت از خواب برخاستن
و بمجالس نشستن بود بیدار گردانند و قی فرمایند و انچه لقی در بنا مده ود در معده بماند یا فرود آمده باشد بچیزهای مزلق
رفع باید کرد مثل تخم ریحان و بارتنگ یا تخم مرو یا بزرقطونا یا شربت انار شیرین یا قند یا شراب صندل
یا شراب خشخاش و ادویه تالیفیه که اسهال باز دارد نشاید دادن و تدبیر باز داشتن نزله باید کرد چنانکه در باب
نزله گذشت و یا از معده باشد و این را اسهال معدی گویند و این بسبب سوء مزاج معده است یا بسبب
باز ماندن ماسکه است از کار خویش بسبب ملاست سطح معده از رطوبتی و علامتش بیرون آمدن طعام است
بی تغیری و احساس ثقل علاجش قی کردن است و جوارش عود و جوارش خرنوب و جوارش کمون خوردن
و یا از ضعف قوت هاضمه می باشد از سوء مزاج و بیشتر سرد و تر بود و یا از بسیاری ریاح در معده است
و یا رطوبت لزج که میان طعام و معده حاجب گردد و هاضمه از کار خود بماند علامتش ضعف هاضمه
و ثقل طعام بر معده و غیر متغیر و منهضم بیرون آمدن این بوقت خود نه بسرعت چنانکه در ضعف ماسکه مذکور شد
و علاجش آنکه سوء مزاج را بعلامات آنها معلوم کرده به تبدیل و تعدیل کوشند و باد را بترک چیزهای
نفاخ و کاسرات ریاح تحلیل دهند و رطوبتی را که علامتش غثیان و بسیاری آب دهان و شیرینی دهان و بیرون
آمدن رطوبت به براز علاجش قی آوردن است بآب ترب و شبت و عسل و نمک و دوست بجوارشات
مذکوره نمایند و یا از ضعف قوت دافعه می باشد و این بنهایت قلیل الوقوع است پس اندک اندک دفع کند
چه از ضعف بیکبار دفع نتواند کرد و انچه دفع کند منهضم شود و علامت ضعف دافعه معده آنست که زیاده از
ده ساعت در معده بماند و سبب آن یبوست بود و علاجش بچیزهای مرطب باید کرد و یا از کثرت صفرا
در معده بود علامت و علاجش در اسهال صفراوی بیاید و یا از بلغم شور در معده بود و علامتش شوری دهانست
علاجش قی کردن و خوردن گلقند مقوی بمصطگی و آشامیدن شراب سفرجل و شراب لیمو است

و یا از شور و جوشش و قرحه و ریش در معده علامتش جوشش زبان و خشکی و حرارت ست و بعد از تناول غذا در معده احساس سوزش و دردی شود و چون تسکین یابد در براز صدید و زرد آب رقیق برآید علاجش اگر بالغی نباشد فصد باسلیق و غذا آشجو بریان کرده و عدس و برنج شسته با شیره خشخاش و دهند و بزر دو درم بزرقطونا بریان کرده و یک درم صمغ عربی سوده بروغن گل سرخ دو درم چرب کرده با شراب مندل دهند و اگر بعد از یک هفته دفع نشود قرص طباشیر و سفوف حب الرمان دهند با شراب سفرجل و یا از باطل شدن فعل معده می باشد سببش خلط اکال یا شرب سموم حاره یا ورم گرم که حادث شود و در معده مثل فلغمونی و حمره و علامتش برون آمدن طعام غیر منهضم ست بی سببی از اسباب مذکور علاجش آنست که معده را ابقا بضمادات قویه ضماد کنند و غذا آشجو بریان کرده بدهند اگر حرارت بود و الا شوربا گوشت بکب و برنج دهند و گفته اند که حسوی که از شیر تازه و نان سپید خشک کرده بسازند اینها فعل کنند و یا از جگر باشد و این را اسهال کبدی گویند و فرق میان اسهال کبدی و معدی آنست که در کبدی کیلوسیت فعل معده تمام بود و در معده ضررے نبود و اسهال کبدی و یا با قیح و ریم می باشد و سببش انفجار دبیله کبد ست و علامتش تقدم ورم و نافض و قشعریره است و علاجش ابتدا مذکور شد و تقویت جگر باشربه و ضماد ست و یا غسالی ست یعنی مانند غساله گوشت تازه بود و سببش ضعف جگر باشد بسبب سده یا سوء مزاج یا ورم و سوء مزاج را بعلامات آن معلوم کنند و رفع کنند و ورم و سده مذکور شد و گفته اند که غسالی که از ضعف باشد سوی خیر منفی زائل شود و شک نیست که هرگاه از برودت و رطوبت باشد مناسب خواهد بود و یا دم صرف ست و این را وسنطاریا کبدی گویند و سببش یا تفرق اتصال جگر باشد و علاجش آنست که قرص طباشیر و گل ارمنی و دم الاخوین دهند و غذا زرده تخم مرغ نیم برشت و یا از امتلا بدن بود و علامتش امتلای بدن ست و عدم علامات سحج و دیدن و خروج بتدارک و علاجش فصد اکحل ست ما دام که مریض ضعیف نشده باشد و قابض ندهند و چون ضعف پیدا شود و محاجم بر مواضع کثیره از بدن نهند و قوابض استعمال کنند و یا صفراوی می باشد از امتلاء جگر از صفرا و صدیدی می باشد که این از انفجار دبیله ست و یا از انفتاح سده و یا از احتراق شدید و علامات و علاج انفجار مذکور شد و علامات انفتاح و احتراقی و صدیدی و صفراوی آنست که بآن علامات سحج نبود و مختلط به براز و مریض را از خروج آن راحت حاصل شود و در وقت خلا معده بیشتر بود و چون غذا خورده شود و تسکین گردد و علاجش قابض ندهند که خوف هلاک حاصل ست بلکه تعدیل مزاج نمایند

و تعدیل اخلاط بماء الشعیر و اشربهٔ بارده لطیفه که دران قبض بسیار نبود مثل شراب زرشک و صندل بریان
کرده باشربهٔ مذکوره بدهند و گاه باشد که در کبدی پارهای جگر بیرون آیند علامتش آن بود که به آتش نهند
گداخته نشود و کیلوسی می باشد و سببش ضعف جاذبهٔ جگر بود و علامتش اسهال سفید و گاه بود که اندکی
بسبزی زند بواسطه وقوف در ماساریقا و قلت خون در بدن و لاغری و زردی رنگ یا سفیدی آمیخته و
بعلامات سوء مزاجات منضعف معلوم شود و اکثر آن از برودت و رطوبت است و تعدیل و تقویت
جگر نمایند و خلطی می باشد از سده که عارض شود در عروقی که معروف ست بجداول و علامتش
ثقل بجانب راست و لاغری و فساد قوت ست و علاجش تفتیح سده است بسکنجبین بزوری و شربت
دیناری و یا از طحال باشد از امتلا شود و بسیاری آمدن آن بمعده و علامتش غلبهٔ اشتها و سوزش فم
معده ست و ترشی دهن و سوداویت براز ست و علاجش اگر قوت باشد فصد باسلیق یا اسلیم باید کرد
و بمطبوخ افتیمون استفراغ کرده فم معده را قوت دهند و سپرز را تکمید کنند و ضماد پاس بچسپانند یا از صفرا
بود هرگاه صفرا از زهره بمعده زیاده از آن آید که جهت دفع ثقل و لزوجت آن بکار آید اسهال حادث شود
علامتش وقوع تبهای غب و محرقه یا در عقب نوشیدن شراب کهنه است و علاجش اگر صفرا بسیار بود
بنقوع هلیلهٔ زرد و تمر هندی و آب انار ترش و شیرین مکرر تنقیه کنند بعد از آن قرص طباشیر و سفوف حب الرمان با شراب سیب
و شراب ریشک ساده دهند و ضماد [illegible] سنگ تاب و آهن تاب و ماء الشعیر بریان و برنج بریان با آب سماق یا انار دانه [illegible]
ضعف بود و تمیج و یا چوزه مرغ بریان کرده اندازند و اگر بریان کنند در وقت بریان کردن گرداند آب سماق بریان نهند
و چون بریان شود سماق بران پاشند و یا از روده بود و این را اسهال معدی گویند و یا اکثر اسباب که در
معده گذشت تواند بود و از بثور سطح داخل بود و علامتش بیرون آمدن صدید با غذای غیر کامل الانهضام با سحج
حال معده و احساس درد در وقت مرور غذا بر روده باشد علاجش فصد باسلیق ست اگر مانعی نبود
و ماء الشعیر بریان کرده بسنج یا روغن گل سرخ و شراب سفرجل با شیره تخم خرفه مقشر و گل ارمنی و صمغ عربی
دهند و با آب برگ بارتنگ حقنه کنند و ترک ترشیها صرف نمایند و یا از بثور سطح خارج امعا می باشد و ریم
صدید نیز دو در و بالای ناف درد است و پیچش میکند و علاجش فصد و تسکین حرارت و برگ
خرفه و عنب الثعلب تازه ضماد نمایند و از هوای گرم اجتناب نمایند و از رطوبات فاسده که در روده
جمع می باشد علامتش خروج رطوبات یا طعام قلیل الانهضام ست و حسن حال معده و علاجش

تنقیه است بقی و اسهال پس استعمال سفوف قابضه و از ترل و سوء مزاج سرد و تر می باشد که قوت ماسکه ضعیف گرداند و علامتش آن چیزها ست که در طوبی گذشت غیر خروج رطوبات و علاجش استعمال جوارشات قابضه است که در معده مذکور شد و از ضعف امعاء می باشد چنانچه اعصاب را که بآن آمده استرخا عارض شود علامتش علامات استرخاست همچنین علاجش و این قسم اسهال قلیل الوقوع ست و از انفتاح عروق در امعاء اسهال دموی حادث میشود و این را دوسنطاریا ی معوی گویند و در روده ها سه غلاظ و در رود رقاق می باشد در روده ها شش ست اول متصل بمعده و آن را اثنا عشری گویند پس صایم پس دقیق و این هر سه را امعاء رقاق گویند پس اعور پس قولون پس مستقیم و این هر سه را امعاء غلاظ گویند و اگر انفتاح عروق روده های غلاظ بود علامتش فرود آمدن براز بود اول با خون و آخر بے خون سیے آنکه علامت بواسیر باشد و اگر در امعای رقاق بود علامتش اول نزول غائط بود و پس نزول خون رقیق و کف ناک با قراقر و باد و علامت اسهال کبدی نبود علاجش فصد باسلیق ست و اگر غلبه خون بود در رب حب خورده در رباس و سیب و حب الآس یا شراب انها با گل ارمنی و دم الاخوین و صمغ عربی داخل کرده بازره و تخم مرغ بریان کرده دهند و غذا برنج شسته بریان کرده با شیره تخم خشخاش بریان کرده و صمغ عربی نیمه داخل کرده بازرده تخم مرغ نیم برشت نا پخته و صمغ عربی بریان بدهند و حقنه قابض از مثل سماق و حب الآس و گل ارمنی و دم الاخوین در آنجا حل کرده هرگاه درم غلیظ بود نهایت مفید باشد

فصل در قولنج چون اکثر وقوع این درد در روده قولون میباشد نام مرض از آن مشتق کرده اند یا و غلیظ باشد که میان هر دو ... روده ها بماند و چنان محسوس گردد که گویا بجوال دوز سوراخ می کنند و این با وجود نرمی طبیعت می باشد و علامتش قراقر و انتقال درد از موضعی بموضعی و تقدم میوه ها و غذا ها ی سرد و بادناک علاجش شافها و حقنها که طبیعت را فرود آورد و بادها را بشکنند و البته باید که لوله حقنه دو سوراخ داشته باشد و این نوع قولنج را قولنج ریحی گویند و یا از ثفل ست که در امعا محتبس گردد و این قولنج را قولنج ثفلی گویند و سبب آن احتباس اخلاط بلغم لزج بود یا سودا یا از صفرا سے می یا خشکی ثفل و بناوق شدن آن از خشکی طعامها یا اندکی آن یا از حرارت روده ها یا از جهت حس آن یا بسیار می آمدن بول یا کثرت تحلیل بدن از کثرت رنج و حرارت یا حرارت هوا علاج همه تسکینی در دست بکماد ها و در آب گرم نشانیدن و بعد از آن استعمال حقنه که شکم بیاورد حقنه بجهت ریحی و ثفلی و بلغمی و سوداوی

صفت آن بنفایح مستقی تخم کرفس زیره کرمانی بادیان از هر یک پنجدرم سنا رکی مغز عب القرطم از هر یک ده درم گل بنفشه حلبه بزرکتان از هر یک سه درم بابونه یک توله گل خطمی یکتوله در یک من و پنج سیر آب جوشانیده تا بپانزده سیر رسد بپالایند و ده درم نمک و ده درم فلوس خیار شنبر دران حل کرده صاف نموده ده درم روغن بادام اضافه نموده بدو مرتبه نیم گرم حقنه نمایند و حقنه دیگر که در حرارت استعمال نمایند صفت آن آلوی سیاه عناب از هر یک پنجاه عدد سر بنفشه گل نیلوفر از هر یک پنجدرم برگ چقندر یکدسته رازیانه سه درم گل خطمی سفید یک کف در یکمن و پنج سیر آب بجوشانند تا بپانزده سیر باز آید بپالایند ده درم فلوس خیار شنبر دران حل کرده صاف نموده ده درم روغن کنجد اضافه نموده بدو مرتبه نیمگرم حقنه نمایند و بجای روغن کنجد بعضی ترنجبین چهار سیر کرده اند و در بلغمی ماء الاصول و در صفراوی و حرارت شراب بنفشه و شراب نیلوفر با آب تمر هندی ترش کرده با عرق بادیان دهند تا کشاد نیابد غذا ندهند و اگر ضرورت دادن غذا شود ماء اللحم و شوربای مرغ دهند و بعد از کشادن اگر غلبه خلطی باشد تنقیه کنند و یا از ورم کبد و طحال و کلیه می باشد بعد از آوردن طبیعت بعلاج چنانچه در موضعش مذکور شد و میشود استعمال نمایند و یا از ورم گرم امعا می باشد و علامتش احساس ورم و تب گرم و غلبه تشنگی و قی صفرا و سختی درد و تیزی رگها و گرانی و ضربان ست و اگر چنین باشد حقنه بارده ملین ست بشراب بنفشه و آلو و شیرخشت و فلوس خیار شنبر اول راه روده کشاده در قولنج بعده فصد باسلیق کنند خصوصا باسلیق و سایر تدابیر از ضمده و ادویه و اشربه چنانچه در اورام معده و جگر گذشت و یا از التوای روده می باشد و سبب التوا یا پاره شدن رباطات روده هاست بواسطه حرکت عنیفه یا فتق و قروح یعنی آمدن امعا بکیسه خصیه و علامتش حدوث آن بعد از حرکتی عنیفه یا سقطه یا ضربه می باشد و احساس نزول آن بکیس خصیه و خود بخود باز آمدن و علاجش دست بر شکم مالیدن برفق و هموار است و بحرکات مختلف تا بجای خود باز آید و یا از دیدان یعنی کرمها می باشد و بعد از تلیین طبیعت بدفع آن سعی نمایند چنانچه در باب دیدان ذکر کرده خواهد شد

فصل در زحیر بدانکه زحیر حرکت روده مستقیم بود بدفع براز بطریق اضطرار و بیرون نیاید مگر اندک رطوبت که با خون یا با شد و گاهی با خون نباشد و صادق می باشد و کاذب و علاج هر یک ضد علاج دیگرست پس تحقیق و تشخیص آن اشتباه نشود اول باید داشت در صبح ناشتا شربتی و سه دانگ تخم بزرقطونا یا تخم ریحان یا بارتنگ آخر روز نیز بدهند اگر کاذب است علاج آن تلیین طبیعت مثل شراب بنفشه و طبیخ سپستان خطمی و گاه باشد که بشیرخشت

و فلوس خیار شنبر شش توله حاجت افتد و غذا ماش و عدس مقشر یا اسفاناخ و شیره مغز بادام دهند اگر تنها آید علاج
آنست که صادق باشد والا نه علامتش دیگر باید جست که بران اعتماد توان کرد زیرا که با وجود قبض و حبس ثفل در امعاء ممکنست
که از جانب تنها بیرون آید خاصه اگر ریم بیرون آید پس تفحص نمایند که پیش از وقوع این مرض طبیعت قبض بود یا لین
و بیرون شد گرد و که صادق ست اگر صفرا باشد علامتش بیرون آمدن آن بود با برازه و سوزش در مقعده و علاجش
آشامیدن شربت نیلوفر جل با ترنگ بریان کرده و غذا ماء الشعیر بریان کرده و برنج و ماورس بریان باشیره
تخم خشخاس بریان کرده و آب سماق چنانکه بسیار ترش نباشد و چاشنی دار بود و ضمادی نافع درین قسم صفت
آن پوست خشخاش گلسرخ بزر البنج سفید گل خطمی سفید پوست انار کوفته بگلاب سرشته روغن گلسرخ داخل
کرده بر شکم نهند چنانچه ذکر شد اگر تسکین نیابد قرص طباشیر قابض دهند و اگر بلغم غور بود علامتش بیرون
آمدن بلغم بود با برازه و سائر علامات بلغم و علاجش آشامیدن شربت حب الآس ست با تخم ریحان و تخم مرو بریان
کرده و غذا برنج با پیه گرده پخته زیره بریان کرده دران انداخته بخورند و گاورس و نمک گرم کرده بر شکم نهند و اگر
ساکن نگردد سفوف مقلیا ثا دهند و بر شعثا شیافات زحیر شیاف ابیض نافع درین قسم صفت آن
حضض مکی زعفران کندر صمغ عربی از هر یک یک جزو افیون دو جزو کوفته بیخته با آب سرشته شیافها سازند هر یکی
بقدر چهار انگشت یا زیاده استعمال نمایند در اکثر اوقات و این شیافات اکثر اقسام و اکثر اوقات زحیر را نافع باشد
و اگر از سرما بود علامتش زیاده شدن زحیرست از رسیدن سرما علاجش علاج بلغم ست چیزهای گرم بر مقعد
نهادن و بر زمین گرم حمام یا بر خشت گرم مقعد را نهادن و گاه از نشستن بر زمین صلب این مرض حادث شود
علاجش زرده تخم مرغ بروغن گلسرخ سرشته نیم گرم بر مقعد نهند و بیشتر انواع زحیر را چیزهای گرم نهادن مفید ست و چیزهای
سرد مضرست و آرد برنج گرده و امعاء مستقیم می باشد و علامت آن ثقل و ضربان دران موضع ست
علاجش آبزن نمایند آبزن نافع درین قسم صفت آن گل خطمی و خبازی و بنفشه از هر یک پنج توله در آب گرده
جوشانیده در آبزن قی کرده نشیند شیاف نافع صفت آن گل خطمی تخم کتان خبازی کوفته
بیخته با آب سرشته شیاف ساخته استعمال نماید

فصل در بیان مغص یعنی درد روده ها گویند این مرض از باد ست یعنی درد روده بغیر قبض از ریح
که در طبقات روده جمع شود و بغیر پیچش باشد علامتش قراقر و انتفاخ و تمدد و بی آرامی و سکون آن
بیرون آمدن باد ست علاجش آشامیدن ماء الاصول ست با تخم [illegible] گرم و نمک [illegible]

آب گرم نشستن و یا از صفرا می باشد علامتش خروج صفراست و تشنگی و سوزش علاج شراب تمر هندی
و اسبغول و تخم لسان الحمل ست و یا از سوء مزاج گرم امعاست علامتش علامت سوء مزاج گرم است
علاجش آب انار شیرین و ترش ست یا اسبغول بگلاب و روغن گل سرخ بر هم زده و یا از بلغم غلیظ علامتش
گرانی و خروج بلغم و تقدم استعمال مولدات بلغم ست علاجش تنقیه آنست بقی و حقنه و خوردن جوارشات یا ادویه نیست (?) و گران خواید (?)

فصل در سحج یعنی ریش روده‌ها و این چنین بود که بر سطح روده‌ها پوست مثل اماره انده (?) یا
تا حدت و مضرت صفرا و فضول که بران گذر و بانند ار و پس هرگاه اخلاط حاده بران بسیار گذرد و سطح روده یا
ازان رطوبت برهنه گردد و حدت اخلاط حاده دران بیشتر تاثیر کند و ریش گرداند علامتش اسهال با درد و
پس اگر در ناف و بالای آن بود سحج در روده‌های بالاست که امعاء دقاق و امعاء علیا نیز گویند و خون با براز
مختلط بود و این بدتر باشد بسبب نزدیکی با اعضاء رئیسه و آن دل و دماغ و جگرست و اگر در زیر ناف بود در روده‌ها
زیرین ست که امعاء غلاظ و امعاء سفلی نیز گویند اول خون آید بعد ازان براز و این سلیم تر بود و علاجش آنکه شیر را
آهن تاب کرده که مائیت آن برود و قدرے صمغ عربی و نشاسته و با شیر بریان کرده اضافه نموده بیاشامند و پوست
خشخاش نرم سوده یکدرم یا ده درم شراب حب الآس یا شراب انجبار دو توله یا شراب سیب و تواتر کنند و قرص
طباشیر و قرص کهربا با شربت مذکوره بدهند و اگر تشنگی غالب باشد شیره تخم خرفه بریان کرده با شربت مذکوره بدهند
و تخم ریحان بریان کرده و اسبغول بریان کرده بروغن گل سرخ چرب کرده در روده‌ها ساکن گردانند و غذا گلشنی (?)
با شیره تخم خشخاش بریان کرده و صمغ عربی بریان کرده و برنج سفید بخورد و زرده تخم مرغ نیم برشت
بخورد و اگر ضعف غالب بود کباب تیهو یا جوزه مرغ بریان کرده بدهند

فصل در بیان دیدان یعنی کرمها انچه درازست حیات گویند و تولد آن در امعاء دقاق می باشد علامتش
درد شکم و احساس حرکت آن در وقت گرسنگی ست و غثیان و در خواب دندان بر هم زدن و از دهن آب رفتن
و درد روده و دهن و لب‌ها خشکی کردن و بدخوئی و از سخن سخت خشم گرفتن و گاه بود که غشی و خفقان و حالتی شبیه صرع
عارض گردد و انچه حب القرع یعنی کدو دانه مشهور ست تولدش در امعاء غلاظ ست علامتش آن چیزهاست
که گذشت و بیرون آمدن آن و اگر در حمام چندان صبر کند تا اعضا گرم شود و تشنگی غلبه کند بعد ازان چیزهای خنک
بر شکم نهند اگر بالای ناف هیچ گردد حیات ست و اگر زیر ناف ست حب القرع علاجش چهار روز هر روز
قدرے شیر دهند و در ناشتا پیشین نخود و آب چرب کرده بعده ازان روز پنجم در صبح قدرے چیزهای گران

از جای سے بجای نقل کند چنانکه نفس بهاپیه شود بعد از آن از سفوفی که ذکر خواهد شد در شیر یا شربت مخلوط
کرده بیکبار در کشند تا نماز پیشین هیچ نخورند بعد از آن نخود آب خورند اگر پیش از آنکه سفوف را بیاشامند اندک
کباب یا اندک شیرینی در دهن اندازند چنانکه آب آن بحلق فرو رود و متعاقب آن بیکبار دوا را در کشد بهتر است
سفوف دیدان صفت آن ترمس و درمنه ترکی قنبیل بابی برنگ کابلی قشر از هر یک یکدرم ترمس شامی
تربد سفید مجوف تراشیده قسط تلخ حب النیل از هر یک نیم درم کوفته بیخته این مجموع یک خوراک ست اما آنچه شبیه
بکرمی که در سرکه متولد شود در امعاء مستقیم بود علامتش خاریدن مقعد و خروج آن با براز ست و
علاجش حقنه کردن بآب برگ شفتالو یا شونیز و ترمس و شحم حنظل ست و قبیل بروغن خسته شفتالو و
روغن خسته زرد آلو چرب کرده صبر سقوطری بسرکه انگوری حل کرده بآن آلوده نموده بکار برند و دانه
شحم حنظل و شونیز شیافی ساخته بردارند و چون تولد اینها از بلغم ست و رطوبات از چیزهاے مولد بلغم و
از رطوبات اجتناب نمایند و بعد از تنقیه و رفع آن هر صبح ناشتا قدرے مری تجرع نمایند تا منع تولد آنها نماید

فصل در بواسیر جمع باسور استعمال لفظ جمع بیشتر از مفرد باشد و این مرض در بینی هم می باشد و در رحم
و در مقعد اما آنچه در بینی باشد بصورت ثولولی باشد و سبب آن فضله بود که از دماغ بآن موضع آید
و بحرارت نفس لطیف آن تحلیل یابد و غلیظ آن متحجر گردد و گاه بود که ملین گردد و علاجش تنقیه دماغ است
و استعمال موم روغن و استنشاق بآب گرم و اگر تحلیل نیابد بدینگا فند یا ببرند و بمرهم بپردازند آنچه در رحم بود
در امراض رحم خواهد آمد و اما آنچه در مقعد ست باقی بود که بر افواه عروق که در مقعد بود از خون سوداوی پیدا شود
و آن سه نوع بود ثولولی که صلب ست مشابه ثولول و عنبیه که شبیه بدانه انگور و توتیه که بشکل توت شامی بود
و هر یک بیرونی و اندرونی می باشد و دامیه هم می باشد و علاجش فصد باسلیق ست و بالیدن حجامت
ساقین و تنقیه سوداء و اصلاح سپرز و جگر و غذای صالح نرم افزاید و طبیعت را از قبض نگاه باید داشت
بخوریکه نافع از برای بواسیر صفت آن برگ مورد و نباله بادنجان پوست بیخ کبر مرکی صاف شحم حنظل
پوست مار اجزا برابر مقل ازرق نصف مجموع بخور رسانند و بر آتش گذارند و در زیر گذارند آنرا خشک گردانند
دوائیکه همین عمل کند صفت آن شور بادنجان شیرین را بوند چیزی نرم کرده بر آن موضع ریزند همین
عمل کند ضمادی که درد بواسیر را تسکین دهد صفت آن بابونه اکلیل الملک گل خطمی تخم کتان از هر یک
سه درم افیون زعفران از هر یک یکدرم مقل ازرق دو درم کوفته بیخته به زرده تخم مرغ و پیه مرغ

وروغن گل سرخ ومغز ساق گاو وکوہان شتر سرشتہ ضماد کنند اگر دامیہ بود وحال الخون نمی آید وخواہند کہ بیاید زہرہ گاو وپیاز
طلا کنند واگر دامیہ باشد منع آمدن خون نکنند مگر آنکہ بافراط رسد وموجب ضعف گردد پس منع کنند بقرص کہربا
وشراب انجبار وشراب حب الآس وشیافی کحلی نمایند صفت آن کندر گلنار نشاستہ ماذو [illegible] صمغ عربی
اصفہانی شب یمانی اقاقیا صمغ عربی اجزا برابر کوفتہ بیختہ بگلاب سرشتہ شیافہا سازند ہر یک برابر خستہ خرما
وعمل نمایند ودستکاران بطریق دیگر علاج آن کشند لیکن اگر متعدد نباشد تمام را باید برید واگرچہ
این علاج کامل ست ولیکن خالی از خطر نیست والا باد بواسیر بادی بود وغلیظ وعسر التحلیل ودرد
مثل قولنج احداث کند وگاہے بجانب گردہ درآید وگاہے بجانب خصیہ وقضیب فرود آید وگاہے تلیین
طبع سببے از اسباب اسہال کہ ذکر شد وسبب ریح بواسیر تحلیل اخلاط سوداویہ واستحالہ آن بریاح
غلیظہ علاجش تنقیہ سودا ست ومداومت بدواے کاسر الریاح مثل جوارشات وامثال
آن اما تلیین طبیعت واسہال در بواسیر بسبب ریاح ست کہ از بواسیر حادث میگردد وانفتاح عروق
بواسیر چنانکہ انفتاح عروق امعاء کہ ذکر شد سبب اسہال میگردد وعلاجش علامت بواسیر است
سفوفے نافع از براے اسہال بواسیر صفت آن تواج خطائی کہربای شمعی گل مختوم از ہر یک
دو دانگ کوفتہ بیختہ با ماست چکیدہ بخورند ومعجون خبث الحدید از براے اسہال بواسیر نافع است
وخوردن تخم [illegible] ہندی دو ورق الغنب اسہال بواسیر را نافع است وہمچنین ہلیلہ سیاہ

با روغن گاو بریان کردہ

فصل در نواصیر وآن قرحہ بود حادث درمیان مقعد وخصیہ واز آن صدید وزرد آب میرود وناقہ می باشد
علاجش آنست کہ ہر روز بیفشارند وشیاف غرب کہ درامراض چشم مذکور خواہد شد بگلاب سودہ سہ چہار قطرہ دران چکانند
فصل در اورام مقعد اماس مقعد یا از خون وصفرا باشد وعلاجش فصد باسلیق ست وروغن گل سرخ وسفیدہ
تخم مرغ ضماد کردن بعد از آن ضماد کردن بروغن گل وموم وزردہ تخم مرغ بعد از آن ضماد کردن بخطمی وبنفشہ وخبازی
و[illegible] واگر جمع شود وتحلیل نیابد بکشادن آن بانتظار نضج نباید بود بلکہ پیش از نضج او بشگافند تا ناصور نشود
فصل در شقاق مقعد وآن از حرارت ویبوست می باشد علاجش مرہمی سازند از روغن گل سرخ
واسفیداج ومرداسنگ ومغز ساق گاو وموم سفید [illegible] نشاستہ بکار برند واگر خون سیلان کند
شادنج ودم الاخوین وثبت سودہ بر آن بپاشند

فصل در حکهٔ مقعد و آن خارش مقعد ست از دیدان خردی باشد یا مذکور شده از اخلاط حاد صفراوی یا بورقی باشد
علامتش غلبهٔ اخلاط ست علاجش تنقیهٔ این اخلاط و اجتناب از مولدات آن و مسح مقعد بروغن گل سرخ و سرکه نافع است

فصل در خروج مقعد یعنی بیرون آمدن و این مرض کودکان را بسیار میشود و درین دوای نافع از برای
خروج مقعد صفت آن برگ مورد و مازوی سبز گل سرخ گلنار فارسی کوفته بیخته بعد از انکه موضع را بروغن
گل سرخ چرب کرده باشند پس باندرون فرستند

باب دهم در امراض کلیه و مثانه و صفاق و اعضای تناسل

فصل در وجع کلیه یعنی درد گرده یا از باد ست علامتش تمدد به گرانی و بی علامت حصاة چنانچه
بیاید و از موضعی بموضعی منتقل بود و یکی آن در خلاء معده و نیکوئی هضم علاجش مدار الاصول ست که دران تخم خربزه
خار خسک ریوند خطائی و پر سیاوشان را حل نمایند و در آبزن نشانند که در وی بابونه و شبت و اکلیل الملک
جوشانیده باشند و ضماد از سداب و بابونه و شبت و کما و از سبوس گل سرخ و نمک سازند و یا از ضعف ست و
سببش یا از سوء مزاج گرده بود و یا از لاغری آن یا سنگ و قرحه اما سوء مزاج پس اگر گرم بود حرارت موضع و رنگینی
قاروره و تشنگی بران دلیل باشد علاجش اشربه و اغذیه و اطلیه بارده و تنقیه و استفراغ ماده اگر مادی بود و اگر سرد
بود سفیدی قاروره و ضعف پشت همچون پشت پیران و ضعف باه دلیل آن بود علاجش حقنه کردن بروغن
بادام تلخ و روغن حب القرطم و روغن قسط و مالیدن این روغنها در موضع گرده و برا غذیه و اشربه گرم و معجون فلاسفه
و ماءة الحیات مواظبت نمودن و اگر مادی بود تنقیه بدن کردن ست اما لاغری گرده علامتش سفیدی رنگ بول
و کثرت بول و درد پشت و لاغری بدن و قلت شهوت باه است حلوا نافع از برای این قسم صفت آن
مغز بادام شیرین مقشر مغز نارجیل مغز فندق مغز پسته قند سفید بدستور حلوا سازند نان سپید بروغنی و کلهٔ بزغاله گوسفند
یکسال نافع ست و اما سنگ و قرحه بعد ازین خواهد آمد و در جمیع اقسام درد گرده آبزن نافع ست

فصل در عسر البول یعنی بدشواری گزشتگی بول و اسباب آن ورم یا آماس مثانه ست یا ادخال غلیظ در مثانه یا بسته شدن بحیم خون یا سوء مزاج گرده چنانچه
در تپهای محرقه واقع شود و یا از سوء مزاج سرد و باطل شدن حس مثانه یا حبس بول و بازداشتن آن بسبب مانعی از سنگ
مثانه یا ضربه است که بمثانه رسید یا ورم یا عضله مستقیم یا ورم رحم یا ثقلی خشک و رطوبتی لزج یا باد غلیظ در امعاء مستقیم
یا ریش و قرحه در مجری که هرگاه بول بآن میرسد درد میکند پس میل بمثانه میکند هر یا عن الوذی یا سیلان فرج صدیقه علامت
آماس مثانه اگر گرم بود تپ محرقه و درد عصب مثانه و انتفاخ مثانه و هذیان و تشنگی و سیاهی زبان ست علاجش

آنست که فصد کنند و در آبزن تخم از گل بنفشه و خبازی کوفته و جو مقشر و گل خطمی در آب جوشانیده نشانند
و ضماد تخم از آرد جو و گل بنفشه و عنب الثعلب بر مثانه ضماد نمایند بعد از تنقیه تقریباً ضماد بابونه و تخم کتان
و آرد باقلا کنند پس اگر تحلیل نیابد و مده جمع شود و درد زیاده گردد و در انفجار کوشند با منضجه
و نشانیدن در آب گرم و چون درد ساکن شود و نشان پختگی بود جهت انفجار سرگین کبوتر و آرد کرسنه
ضماد نمایند و دست بر مثانه مالند و چون بکشاید و در بول مده برآید شیره تخم خیارین دو توله با شراب
بنفشه یا شراب انار شیرین هر یکی دو توله و با قند سفید یکتوله دهند و چون از مده پاک شود شراب
کاکنج و شراب خشخاش و گل ارمنی و دم الاخوین و نشاسته دهند اگر آماس سرد بود علامتش دشواری
بول و قاطیطر و گرانی و تمدد بیرون عانه در ساقها ظاهر گردد و احساس ورم و علاجش در آبزن
نشانیدن که در آن بابونه و اکلیل الملک حلبه و بزر کتان جوشانیده باشند و ضماد از مثل اینها
سازند و علامت باد تمدد و بی آرامی و تقدم چیزهای بادناک است علاجش بقانون علاج باد
کردن است که ذکر شد علامت بسته شدن خون و ریم و خون سیلوق بول مده و خون و لحوق سردی
اطراف و ضعف نبض و نفس و عرق سرد است علاجش بابزن محلل چنانچه ذکر شد نشانیدن و سکنجبین
عنصلی نوشیدن و قدر سه پنیر مایه خرگوش در احلیل چکانیدن است و علامت و علاج سوء مزاج
از مباحث گذشته معلوم شده تبریز حبس بول خواهد آمد در سوء مزاجات در آبزن گرم نشانیدن و روغنهای
بر زها مالیدن و علامت سنگ گرده و مثانه خواهد آمد و اگر بزرگ بود و بحرکت کردن بجانب راست چپ
از مجری دور شود بول بکشاید و اگر خرد باشد مجری بند شود و در ضربه و سقطه فصد باید کرد و در آبزن که
بنفشه و عنب الثعلب و مقشر هر یک پنج توله در آن جوشانیده باشند نشانند و روغن گل سرخ و
روغن بنفشه مالند و علامت و علاج ورم امعاء گذشت و ورم رحم خواهد آمد و علاج باد بیشتر در قولنج
ذکر شده و در آب گرم نشانیدن در همه انواع نافع است علامت قروح در ثقل یعنی موضع استخوان که از
بیرون میشود و تغیر گرانی و تمدد و خروج مده و خون و قشور قرحه در بول و گاه باشد که مثل گوشت پاره با بول آید
و قروح مثانه از قروح گرده و بآن ممتاز میشود که قشور گرده سرخ بود و قشور مثانه سفید و قروح گرده با
سلسل بول و قروح مثانه با عسر بول و موضع درد زیر ناف است و علاجش تعدیل اخلاط و اما
از مزاید که بود رقیق سفید و سیاه است و اگر غالب بود بفصد و تنقیه اسهال شراب کاکنج و شراب خشخاش

کنند و شیاف ابیض بروغن بنفشه یا روغن گل سرخ حل کرده در احلیل چکانند و علاج بالا فتق قضیب
در آبزن کوران بزرکتان خطمی جوشانیده باشند بنشانند

فصل در بیان حرقت بول یعنی سوزش که از تیزی و بورقیت آن بود و بسبب حرارت جگر و بسیاری صفرا
و **علامتش** حرارت مزاج و رنگینی قاروره و تقدم مشروبات و ماکولات حاره **علاجش** آشامیدن
شراب بنفشه تمر هندی ترکرده و شراب آلو و شراب انار و لعاب بزرقطونا و امثال اینها **قرصی**
درین قسم نافع ست **صفت آن** مغز تخم خیارین و بادرنگ و مغز تخم خیار دراز و مغز تخم کدوی شیرین
و تخم خرفه مقشر نشاسته کتیرا رب السوس مغز تخم خربزه اجزا مساوی کوفته بیخته بلعاب بزرقطونا سرشته
اقراص سازند و هر روز دو مثقال آنرا با یکی از شربتهای مذکوره بنوشند و طلاها از خشک بر موضع حکم
کنند و اگر صفرا غالب بود شیرخشت با آب تمر هندی یا آب انار میخوش و شیرین حل کرده و امثال آن
استفراغ نمایند و اگر حرقت بسبب برهنه شدن مجری از رطوبتی که بران مفاوق ست باشد سببش
یا بسیاری مجامعت است یا تناول مدرات یا طعام تیز و شور و **علامتش** تقدم این احوال ست
علاجش ترک آن اسباب و چکانیدن سفیدهٔ تخم مرغ در احلیل ست و غذا با یخنی بره و بزغاله و مرغ فربه
و حلیم گندم و اسفاناخ و زردهٔ تخم مرغ نیم برشت و اگر سببش جرب و بثور مثانه و جرب آن میباشد **علامتش**
نتن بول و خروج مده و چیزها مثل سبوس از قرحه مثلا عزی بدن جرب **علاجش** چیزهایی ترست که در قرحه ذکر شده

فصل در تقطیر البول یا سبب حدت بول میباشد که در مجری سوزش کند پس دفعش سهل بود و علاج
ثقلش نیز **علامتش** سوزش در مجری بول علامات غلبه صفرا و تقدم چیزهای گرم **علاجش**
دادن شراب آلو ست بشیرهٔ خشخاش و شیرهٔ تخم خرفه مقشر و شیرهٔ تخم خیارین و غرض از تخم خیارین نشاسته
که مدر قه باشد داور بول روان چه ماسکه بول را بارد دادن مناسب ست و بسبب سردی مزاج
مثانه و ضعف ماسکه آن میباشد پس نگاه نتواند داشت تا آن جمع گردد و قادر نباشد یا ضعف و دفع پس دفع
نتواند کرد الا اندک **علامتش** خروج بول بود بی سوزش و سفیدی و تقدم تدابیر سرد **علاجش** خوردن
اطریفل کشنیزی و جوارش کندری مقوی بسبب آس ست و ثقل بود از اسباب عسر تقطیر نیز میباشد
علامتش عسر تقطیر ست **علاجش** پس اوراست آنچه گذشت یا از سردی مثانه و استرخای عضله آن
میباشد علامت و علاج آن آنچه در تقطیر گذشت و روغن قسط مالیدن یا زیت یا روغن گل

و ران خرمیان یعنی جند بید ستر و شکست مل کرده باشند و یا از حرارت مثانه باشد که آب بسیار بنهد و سبب سکنند و مجاری فراخ
میگردد و مثانه ضعیف میشود علامتش حرارت مزاج ست و اگر مبادر بیافتن قرص نافع و درین قسم صفت آن
طباشیر سفید و گل ارمنی تخم خرفه مقشر تخم کاهو مقشر خشخاش کوفته بیخته بآب سرشته اقراص سازند اگر ربع جزو
زعفران اضافه نمایند قوی تر باشد و در قسمی که سردی بود دبید شعثا بنهایت مناسب است و مفید ـــ

فصل در بول در فراش از اشرخار مشغله بسبب رطوبتی می باشد بر علاج سلسل بول که از سردی بود و مداومت نمایند
و در وقت خواب از امتلا سے شراب و طعام و میوه ها نگاه دارند و سم ملیش که آنرا بگویند و سم خنازیر سوزانند
و بعسل مصفی بسرشته و با آب بنوشند مفید بود و دماغ و گرده را نیز نافع ست

فصل در بول الدم آنچه خون صرف باشد از کشودن رگے بود در گرده و از مثانه بسیار نیاید از گرده
بسیار آید و کشودن رگ از ضربه و سقطه می باشد و از تمدد و دگرمی باشد و گاه باشد که بعد ازان ریاید
چنانچه از مقعد بر می آید و قبل از آمدن درد و قطن حادث میشود و چون خون بیاید تسکین یابد علاجش
فصد باسلیق ست الا آنکه از گذار بود و قرص کهربا باشراب حب الآس در همه اقسام نافع است
و یا از ضعف گرده و ضعف جگر می باشد علامتش آنکه بول غسالی بود و آنکه از ضعف گرده بود سفیدی و مخاطیت
برو غالب بود و آنچه از ضعف جگر بود سرخی و رقت ست و یا از ریش می باشد علامتش وقوع آن
بعد از حدوث قرحه و نتن بول ست علاج او علاج قرحه است

فصل در حصی الکلی سبب فاعلی سنگ حرارت خارج از اعتدال و سبب مادی خلط غلیظ لزج ست
و هرگاه ماده را غلظت و لزوجت کمتر بود و اندک اندک منعقد شود و دافع آنرا دفع کند بتفاریق ریگ شود
علامت سنگ گرده درد و گرانی پشت و قطن ست و چنان نماید که چیزے ازان آویخته است خاصه که بران تکیه
کنند و هرگاه امعا از ثقل ممتلی شود درد موضع گرده در دپدید آید و صفای بول از کدورت و رسوب برنگی که سرخی
و زردی دارد و زنند و ریگ گرده بود و گاه بود که در خصیه که در جانب چپ آن گرده بود پیدا شود و در پای که
ازان جانب بود دردمی و خدری حادث شود و گاه باشد که درد سنگ گرده بدرد قولنج مشابه بود و فرق میان
آن این بود که درد قولنج منبسط گردد و بسوی بالا و زیر و راست و چپ میل کند و درد گرده بر یکجا لازم بود و بجانب
پشت اندکے مائل باشد و صاحب قولنج بر ملا خفت یابد و صاحب حصات شدت و علامت سنگ مثانه
درد زیر ناف ست و ثقل و گرانی آن و خاریدن قضیب و انتشار و استرخا بے سببے ظاهر و رسوب برنگی

ورد قوی باشد علاجش آب زن بنفشه و پرسیاوشان و خشک سازند و در آبزن اگر درد قوی باشد
دفع شود و اگر سببش خون غالب بود فصد باسلیق و فصد صافن و استفراغ صفرا و ترک گوشت
است طلای نافع درین قسم صفت آن آرد جو عنب الثعلب کشنیز خشک یا تر کاسنی تازه کوفته
بسرکهٔ انگوری و گلاب و روغن گل سرخ سرشته طلا نمایند طلای دیگر مستعمل بعد از طلای ماقبل صفت
آن آرد جو آرد باقلا آرد عدس بآب عنب الثعلب سرشته طلا نمایند طلای مستعمل در انتهای آن صفت
آن آرد باقلا گل خطمی تخم کتان گل بابونه اکلیل الملک کوفته بآب عنب الثعلب و روغن گل سرخ
بزرده تخم مرغ سرشته طلا نمایند و یا از بلغم بود علامتش سفیدی و نرمی و درد اندک است علاجش
قی بآب ترب با سیر و شبت نیم پاو و عسل شش توله و ضماد اکلیل الملک و بابونه و حلبه و بزرکتان
است و یا از سودا بود علامتش صلابت و کموخت است و علاجش تنقیه سودا است و اگر با آن غلبهٔ
خون بود فصد اسلیم کنند و مطبوخ افتیمون دهند و ضماد بابونه و اکلیل الملک و بزرکتان و حلبه مرکبا
شش ماشه و مقل ازرق یک ماشه و مغز ساق گاو دو توله کنند

فصل در بیان فتق و قیله هرگاه که برغشاء صفاق یعنی پوست اندرونی شکم انسان و دیگر حیوانی که در نشستن
آمده اند و اطبا آن را کیس انثیین خوانند کشاده شود و بسبب رطوبتی مزمنی یا حمل بار گران یا
رفع صوت یا ادعای برجستن یا دفع غلیظ یا ضربه و از این کشادگی اگر ثرب یا حجاب یا روده بآن فرود آید
و بکیس انثیین برسد و اگر امعا فرود آید آن را قیلة الامعا گویند و اگر ریح فرود آید آن را قیلة الریح گویند
و اگر آب فرود آید آن را قیلة الماء گویند و قیله را ادره و قرو نیز گویند و بسا باشد که رطوبت غلیظ فرود آید و آنجا
غلیظ تر شده و آن را قیله لحمی گویند و علاج این قسم علاج ورم صلب است و اگر کشادگی چنین نبود که بکیس
انثیین تواند رسید بلکه در گوشه ران باشد آن را فتق الاربیتین گویند و اگر غشاء مذکور سوراخ شود و برابر
ناف یا زیر یا بالای آن و چیزی از آن بیرون آید آن را فتق مراق البطن و فتق اثنتین گویند تا اینجا عارض شود
و علاج در بیان درست شدن فتق و شق ممکن است اما در غیر ایشان غیر ممکن پس غرض محافظت بود تا زیاده نشود
از حرکات قویه و رفع صوت و مجامعت و از صبر و امتلا از طعامهای غلیظ و میوه و خمیر هرگاه چیزی بکیس فرود آید در آب
گرم نشانند و چون از آب بیرون آید روغن گل سرخ و روغن بابونه گرم کرده بمالند تا بجای خود رود و
[illegible] ضماد از این ادویه کنند صفت آن برگ مورد یک توله گلنار فارسی یک توله

مالیده می سازند یکتوله صبر سقوطری مرمکی کندر جوز السرو زفت رومی مقل ازرق ایهل سعتر شیرم ماهی هریک یک توله و در
قیلة الریح جندبیدستر و روغن فرفیون و فرفیون باروغن یاسمین حل کرده در احلیل چکانند و در قیلة المائیة آب گشنیز
خورند و ضماد ازین ادویه کنند صفت آن حلبه سرگین گاو پشک گوسفند سرگین کبوتر قاقلی و اگر آب بسیار بود
بزل باید کرد بموضع و در سه چهار روز آب آنرا بیرون آورند تا غشی حادث و حاصل نشود و قوت بحال ماند
پس موضع بزل را داغ کنند.

فصل در نقصان باه یا بسبب ضعف شهوت می باشد یا بسبب استرخای آلت و ضعف شهوت
از ضعف بدن می باشد علامتش لاغری و زردی رنگ و قلت خون ست علاجش تدبیر بلیغ تا
تدبیر ناقهان چون غذاهای موافق و خواب و خوشدلی و ترک جماع مدتی و یا آن از قلت منی می باشد
علامتش قلت منی بوقت بیرون آمدن ست و سبب قلت منی خشکی آلات منی باشد و علامت خشکی آلات
و انتفاع بحمام مرطب و دخول در آب فاتر و چیزهای تری افزاینده است علاجش ترطیب بدن است
با اغذیه و اشربه و فواکه و یا از برودت ست علامتش خشک شدن آلات منی می باشد و نیز بدشوار
بیرون آمدن منی و باقی علامات برودت نیز ست علاجش تسخین بچیزهای گرم و معاجین حاره است
مثل مادة الحیات و معجون زرعونی و معجون لبوب کبیر و معجون حب الشفا صفت آن حب الشفا
زنجبیل یکجزو ریوند چینی دوجز جوز ماثل سه جز کوفته بیخته بعسل معجون سازند شربتی یک نخود و معجون
حافظ الباه صفت آن فلفل سیاه دارچینی بادیان جوز بوا اشنک مصطکی کندر جوز ماثل اجزا مساوی
کوفته بیخته بعسل معجون کنند شربتی بمقدار نخودی و یا از حرارت می باشد علامتش غلظت منی و بسهولت
بیرون آمدن و احساس بحرارت و سوزش در آنوقت و انتفاع بمبردات است علاجش بمبردات
مثل شیرهٔ تخم خرفه و شیر و دوغ گاو است و یا از رطوبت می باشد علامتش رقت منی و ضرر یافتن از
تربیت و علاجش بمعاجین دافع رطوبت ست و یا از ترک مجامعت و فراموشی نفس ست و قلت اهتمام
بتولید منی علاجش استعمال ادویه و اشربه و اغذیه باه ست و تذکر کردن مصاحبت حیوانات و استماع
و حکایات و احادیث درین باب و یا از فکری و تصوری می باشد مثل زهد و تعشق و یا مقصود از آن
بوجهی یا توهم آنکه نباشد که در آنوقت ضعیفی ظاهر شود و یا آنکه کسی او را سحر کرده باشد و بسته باشد علاجش
رفع و دفع این افکار است و تصورات و یا از ضعف دل و دماغ و معده و جگر و گرده است

و بدلیل و علامات ضعف آن اعضا ظاهر باشند و بتقویت آن اعضا علاج نمایند و یا از استرخای آلت
و ضعف بدن است و علامت و علاجش ذکر شده و آنچه از ترک مجامعت است در عضو ضمور پیدا میشود
و علاجش پیوسته مالیدن قضیب است در شیر و آب گرم نشادن است و یا از قلت انفتاح در اسافل بدن میباشد
علاجش تناول چیزهای منفخ مثل باقلا و انجیر و نخود آب و یا از سردی اعضا و قضیب است و علامتش بسیاری
رقت منی است و سهولت خروج آن بی انتشار و ضعف حس حرکت و فتوری و لاغری و علاجش
اگر مرض باشد معالجه فالج کنند و تقویت دل و شادی و لباسهای خوش در تقویت باه مطلقا اثری تمام
وارد و اغذیه باهیه قلیه پیاز مغز کله بره قلیه گنجشک تر و گوشت بزغاله مرغ فربه هریسه شیر برنج بیضه
نیمبرشت ماهی بریان فواکه معتدل خیار بالنگ خیار یا شفتالو کدو و فواکه سرد مثل انگور و خرما و مغز پسته
و مغز گردکان و انجیر و ادویه باهیه سقنقور خصیة الثعلب پنیر مایه شتر اعرابی قضیب گاو خشک کرده
بسبایج سوده شقاقل خولنجان بهمن بوزیدان زرنباد سورنجان دارچینی بسباسه مغز حبة الخضرا
کنجد بزرکتان و از ترشیها اجتناب نماید

فصل در بیان سرعت انزال اگر از حدت منی باشد علامتش حرارت و سوزش وقت
انزال است و زیادتی از چیزهای گرم علاجش استعمال اغذیه و اشربه بارده است و یا از ضعف
قوت ماسکه است بسبب برودت و رطوبت و علامتش عدم علامات حرارت و رقت منی و زیادتی
منی بخوردن چیزهای سرد و تر است و علاجش استفراغ بدن است از رطوبت به اسهال و قی
و مالیدن روغن قسط بر عانه و خصیه و یا از ضعف اعضا رئیسه است چون معده و گرده و علامتش نقصان
باه و قلت رغبت جماع می باشد و علاجش تقویت آن اعضا است و یا از صفرت و رقت منی
می باشد و فی الجمله چیزهای قابض کثیر شود و علاجش [illegible]

باب پانزدهم در امراض ثدی

فصل در اورام ثدی بدانکه در پستان ورم حادث میشود چنانچه در سایر اعضا چنانچه در بحث ذکر شود
و باردی که از منجمد شدن شیر در پستان بهم میرسد مخصوص پستان است علامتش انتفاخ و صلابت
و درد و سرخی لون است علاجش آنست که خرقه تر را گرفته گرم کرده حدت آن را به آب شکسته باشند
سرشته ضماد نمایند ضماد نافع صفت آن آرد جو آرد باقلا آب کشنیز تر آب برگ خرفه تازه ضماد نمایند و بعد از

تسکین حرارت محللات مثل خطمی وبابونه واکلیل الملک بآب گرم سرشته ضماد نمایند واگر بسبب ضربه وسقطه ورمی
دران پیدا شود مویز وماش را کوفته بآب برگ مورد وآب برگ سرو سرشته ضماد نمایند ضماد برای
ورم ثدی صفت آن آرد جو آرد عدس آرد باقلا گلسرخ مساوی در روغن گل چرب نموده در سرکه
خمیر کرده نیمگرم بر پارچه طلا سازند و بر پستان بچسپانند ضماد دیگر چوب سیده پوست کچنال تخم حلبه
پوست بیخ ارنڈ گیرو همه را کوفته و بیخته ضماد کنند ضماد برای خردی وسختی پستان صفت آن بیخ
کندوری مولسری خام هر دو را برابر در عرق سهجنه تا چهار پاس کهرل نمایند بعد از ان ضماد کنند

فصل در قلت اللبن یعنی نقصان شیر یا از کمی خون بود و بسبب بیماری یا خروج
آن بوجهی از بدن یا سوء مزاج در بدن یا اندک خوردن غذا یا استعمال چیزهای که از آنها خون کمتر
متولد شود علاجش تقدیم این اسباب ست وعلاجش منع واستعمال اغذیه واشربه محموده
که خون از آنها بسیار تولد کند و یا از کمی خون میباشد بغلبه یکی از اخلاط ثلثه وعلامت صفرا زردی
شیر ورقت وحدت وعلامت بلغم شدت بیاض ومائیت ومیل بعفونت در بوی وطعم وعلامت
سودا غلظت وقلت شیرست وعلاجش تنقیه بدن از خلط غالب وتغذیه بضد آنست ضماد
که شیر در پستان زیاده کند صفت آن تخم باورنج نیم درم آرد باقلا ده درم کوفته بیخته بآب باورنج
ضماد کنند ضماد دیگر شیر غلیظ را باصلاح آرد صفت آن بنفشه خطمی جوشیده بیخته بر سینه وپستان ضماد کنند ضماد که شیر را
که بسبب گرمی وخشکی منجمد شده باشد منحل گرداند صفت آن مونگ برنج ساٹهی بآب سائیده اندکی گرم نموده ضماد کنند

باب دوازدهم در امراض رحم

فصل در اورام رحم حدوث آن یا از ضربه وسقطه میباشد یا احتباس طمث یا سقوط جنین یا [illegible]
یا از کثرت جماع علامت ورم تپ گرم بود و درد سر و در میان ناف وعانه آن موضع را تنه گویند و درد [illegible]
آن از پشت و آنرا اقطن گویند وعسر بول و براز و تواتر نبض ونفس علاجش فصد باسلیق [illegible]
واگر قوی باشد فصد باسلیق کنند پس صافن ضماد نافع صفت آن آرد جو آرد باقلا [illegible]
گل خطمی هریک یک توله سوده بآب کشنیز تازه وآب کاسنی تازه وآب خرفه تازه سرشته
ضماد کنند وحقنه بر هم بلعابها وروغنهای ساده کنند وآب گرم وبرگ خرفه وامثال آن [illegible]
در آبزن که دران بابونه واکلیل الملک وخطمی جوشانیده باشند نشانند واگر تحلیل نیابد [illegible]

وجمع شود و منضجات مثل بزرکتان دو توله خبازی و حلبه چهار توله ضماد نمایند و چون منضج شود بشیر و نبات حقنه
نمایند و شراب انار شیرین و شیره تخم خیارین دهند و مرهم اسفیداج بروغن گل سرخ رقیق کرده در قبل حقنه
نمایند و بعد از تنقیه اگر صندل نشود گل ارمنی و دم الاخوین هر یک ۲ توله و اندکی کندر بعد
ستشاشه(?) و روغن گل سرخ حل کرده حقنه نمایند علامت ورم بلغمی سبب آن انتفاخ
موضع و ثقل و عدم درد و معده و تهیج اطراف است علاجش قی کردن است و مسهل بلغم دادن
ضماد مستعمل در ابتدا صفت آن کشنیز تازه و خبازی و اندکی بابونه ضماد کنند ضماد
که در هم انتها بعد از گذشته بود بزرکتان حلبه انجیر زرد و اکلیل الملک بابونه شبت ضماد نمایند
علامت ورم صلب صلابت موضع و گرانی و کسالت و لاغری و ضعف ساقین ست و گاه باشد که شکم
مثل مستسقی شود علاجش تنقیه از اخلاط غلیظ و اخلاط سوداویه است و روغن حنا و روغن شبت و
روغن بابونه حقنه کردن و مالیدن و مرهم رسل و مرهم داخلیون از داخل و خارج بکار بردن و لطول از
تخم خطمی و خبازی و تخم حلبه و بابونه و بزرکتان و ضماد از برگ خطمی و برگ سوسن سفید بکار دارند ـ
فصل در بیان کثرت سیلان طمث بسیاری طمث یا از امتلاء بدن از خون و دفع کردن طبیعت آن را
بطریق طمث ست و علامتش قوت بدن با وجود سیلان دم ست و عدم ضعف و تغیر بدن و رنگ،
و تا ضعف و تغیر رنگ پیدا نشود حبس کردن آن جایز نباشد و چون با فراط انجامد فصد باسلیق باید کرد
تا ماده از انجانب برگردد و اما خون بسبب قوت و امتلا باید گرفت چنانچه … معلوم میگردد
تا طبیب ماهر نباشد در مثل این محل بر فصد جرأت ننمایند و محجمه بالنار بر زیر پستان نهند و قرص کهربا با شربت
حب الآس بدهند و شیاف گلی که صفت آن در بواسیر گذشت استعمال نمایند یا از حدت و رقت خون
می باشد و علامتش زردی رنگ و ضعف بدن و رقت و سوزش ست در آنچه سیلان میکند و سرعت
خروج و زردی آن و علاجش استفراغ ست بمطبوخ هلیله زرد و شاهتره و تمر هندی با شیرخشت و
نوشانیدن قرص کهربا با رب ریشک(?) و رب انار شیرین و شراب ریباس اگر هر صباح(?) دو دانگ بزر البنج کوفته
با قند بدهند نیکو بود و اگر با عصاره لسان الحمل و شیره تخم خرفه بدهند بهتر ست و اگر نیم مثقال شاخ گوزن سوخته
با آن ضم کنند صواب بود و اگر از بلغم بود یا خون و از ارخاء قوت ماسکه افواه عروق با غلبه سوداء تیز که موجب
تفتیح آن گردد می باشد بعلامات معلوم گردانند و اگر قدری پنبه در روز و شب بردارد و در سایه(?)

خشک گرداند رنگ خلط غالب معلوم کرده و علاجش بعد از تنقیه بر حالبات مذکوره مداومت نمایند و
ویا از بواسیر رحم می باشد و علامت و علاجش مذکور شد و یا از قرحه رحم که بسبب عسر ولادت یا جنین پیشین
و جنین مرده یا انصباب خلط حار حرافی یا کشادگی دم می باشد و علاج انفجار مذکور شد و آنچه از اسباب باقی
فرزجه از کندر و دم الاخوین و انزروت و مرکی و شب یمانی و پوست انار سوخته حمول نمایند و اگر درد یا زکام فرزجه
بآن نرسد این ادویه را در آب لسان الحمل حل کرده در قبل حقنه نمایند و اقراص کهربا با شراب حب الآس
یا شراب انجبار دهند و اطلیه قابضه بر قطن و عانه گذارند و پنبه در همه انواع لا تسم دا به نهند
فصل در احتباس حیض سبب آن اگر کمی خون باشد علامتش لاغری بدن و زردی رنگ
و تقدم اسباب کمی خون ست مثل امراض استفراغ و تعب و ریاضت علاجش دعت و سکون و غذاهای
موافق و خواب و راحت ست و اگر از غلظت خون می باشد بسبب سردی یا اختلاط بلغم یا سودا پس دلیل
علامات سردی یا بلغم یا سودا بران دلالت میکند علاجش بعد از تنقیه و تعدیل اخلاط ادویه مفتحه ملطفه
مدره بکار برند مثل کرفس و انیسون و رازیانه و فودنج و شونیز و دارچینی و سلیخه و جوزبوا کوفته بعسل سرشته
ادویه سرشته معجون سازند شربتی دو درم شیافی که حیض بکشاید صفت آن اصل السوس
از هریک یکجزو و مویز جبلی دو جزو حلبه را کوفته بزهره گاو سرشته شیافها سازند و چند بار
بردارند حیض بسته را بکشاید شیاف دیگر که همین عمل کند صفت آن اشنان
فارسی عاقرقرحا فوة الصباغین سداب فرفیون اجزا مساوی کوفته بقند سفید سرشته شیاف سازند
و بردارند و یا از خشکی می باشد علامتش خشکی و مانع و لاغری بدن ست علاجش مداومت بشراب و اغذیه
و حمامهای رطوبت افزا است و روغن بنفشه و کدو و پیه بط مالیدن و خبازی و خطمی و برگ خرفه حمول نمودن —
فصل در اختناق رحم این مرض چون شبیه بصرع بود و بنوبت و دور آید و فرق دران این باشد که صاحب
آن مرض چون بهوش آید از آنچه بروی دار و شود حدیث کند مگر آنکه سبب قوی بود و نیز بدو کف بر دهن چنان
نیاید که در صرع آید سبب آن یا احتباس طمث بود و هرگاه بطول انجامد یا کثرت منی و استحاله آن بکیفیت سمی
علاجش اگر در وقت نوبت غشی بود غیر بوی خوش به بینی داشتن چه بوی ناخوش به بینی داشتن بسیار
مناسب بود و روغنهای گرم که دران مشک و عنبر حل کرده باشند در رحم مالند و حقنه کنند و اما البته اینها
اگر از احتباس طمث ست بمعالجه و ادرار آن اشتغال نمایند و فصد صافن کنند و اگر از کثرت منی بود جماع

وایارجات تنقیه نمایند و در تزویج اگر در معرض تیسر باشند تاخیر نکنند

فصل در عسر الولادت یعنی دشواری وضع حمل و اسقاط مشیمه در آبزن حلبه بزرکتان و خیارین هر یک
نیم پاو نشانند تا ناف و شوربای چرب دهند و روغن کنجد با لعاب تخم کتان آمیخته قبل را بآن چرب نمایند یا
بآن حقنه کنند و چهار مثقال پوست خیارشنبر را نیم کوفته در نیم من و چهار سیر آب بجوشانند تا بهشت سیر رسد
بپالایند و بقند سفید شیرین کرده بدهند و عطسه آورند و بینی گرفتن بچه و مشیمه را بیرون بیاورد و هرگاه در
زادن چهار روز بکشد غالب بچه مرده باشد تدبیر بیرون آوردن باید کرد ضماد دیگر درین وقت مفید ست تخم حنظل
برگ سداب برابر کوفته بزهره گاو سرشته بر ناف و زهار ضماد نمایند گاه باشد که بدستکاری قطع جنین احتیاج
افتد و بباید دانست که هرگاه قبل از ولادت درد در زهار و قطن پدید آید وضع بسهولیت خواهد بود و اگر
در صلب و پشت بود بعسر بود پس در تسهیل آن اجتهاد باید نمود بے تاخیر

باب سیزدهم در اوجاع مفاصل و ظهر و خاصره

فصل در درد پشت آن یا از سردی و بلغم خام بود بعلامات معلوم کنند و علاجش نمایند باسهال و
معجون سورنجان و حب سورنجان و روغن قسط بمالند و اشربه و اغذیه موافق دهند و یا از تعب کثرت
مجامعت است علاجش راحت ترک مجامعت ست و استعمال حمام غیر محلل و روغن بابونه و روغن بنفشه
ممزوج نموده بمالند و یا از خدمت کرده است بعلاج آن اشتغال نمایند و یا از امتلاء رگ بزرگ که بر
صلب است می باشد علامتش ضربان و حرارت ست یا علامات غلبه خون علاجش فصد باسلیق و
تسکین حرارت ست اما خاصره یعنی تهیگاه درد آن بدرد پشت نزدیک بود و اکثر آن سببی بلغمی و تولد ریاحات سخت نمایند از قولنج
فصل در اوجاع مفاصل بطریق عموم اوجاع مفاصل درد و ورم بود که در بندگاه های اعضا پدید آید اگر در مفاصل
قدمین بود و مثل کعب و اصابع قدمین گویند و بیشتر در ابهام می باشد و اگر مفصل ورک بود و تجاوز نکند از موضع آن را
وجع الورک خوانند و اگر تجاوز کند اکثر از جانب وحشی بود امتداد یابد تا بزانو یا کعب بحسب کثرت و قلت
ماده و آن را عرق النسا خوانند و از خواص این اورام ست که پخته نشود مثل اورام دیگر و سبب این امراض
[illegible] اوجاع انصباب مواد است و این مواد خون می باشد یا صفرا یا بلغم یا سودا یا مرکب از اینها می باشد
و اکثر از بلغم و سودا [illegible] آن شود نادرست و ازین اسباب کودکان و صبیان و زنانی
که [illegible] ایشان منقطع نشده باشد [illegible] نمیشود [illegible] در ایشان کم باشد

بکنند و گاه باشد که داغ کردن آن موضع احتیاج افتد لیکن باید که در ترکیب عمل باید کرد و درست نه بطریق عوام و این مرض اگر در جانب چپ بود صعب تر باشد

فصل در عرق النسا گاه باشد که پای را لاغر می کند و عرج حادث می شود و از اوجاع مفاصل عرق النسا و نقرس در مرض نکس و بازگشت زیاده است و اصناف عرق النسا و جمیع اوراک مثل اصناف نقرس بود **علاجش** مثل علاج آن الا در آنچه استثنا کرده شد و در قسم دموی نقرس و عرق النسا اگر فصد کنند و از باسلیق کافی نباشد فصد عرق النسا نیز کنند و باید دانست که مرض عرق النسا در جانب النسیه نادر افتد در کتب هر جا تخصیص بجانب وحشی اکثر یست

باب چهاردهم در حمیات و روز بحران

فصل در حمی یعنی تپ و آن حرارت غریبه است که در دل مشتعل گردد و بتوسط خون و روح و شرائین در جمیع بدن پراگنده شود و باشتعالی که بافعال ضرر برساند و اجناس حمیات سه است حمی یوم و حمی دق و حمی خلطی حمی یوم آنست اول که روح گرم گردد پس گرمی آن بدل رسد پس بسائر اعضا و اخلاط و حمی دق آنست که اول حرارت غریبه باعضا اصلیه بتخصیص دل تاثیر کند پس بارواح و اخلاط و باقی اعضا تشر کند و حمی خلطی آنست که اول اخلاط گرم شوند بعفونت پس گرمی آن بدل رسد و اخلاط چهار است و کیفیات بسیار و بعض اخلاط با هم عروق است یا داخل عروق و باید دانست که گرمی اخلاط در حمیات خلطیه سبب عفونت نمی باشد الا خون که گرمی آن تغلیان بغیر عفونت نیز می باشد و بعضی حمی دموی را منحصر بغلیان نه داشته اند و حدوث این تپ یا از اسباب بادیه بدنیه یعنی وارد بر بدن یا نفسانیه یعنی وارد بر نفس مثل غم و هم و فزع و فرح مفرط و بیخوابی و خواب و تعب و اسهال و درد و گرسنگی و تشنگی و تخمه و فساد در معده و بعضی اورام بر ظاهر بدن و وقوف در آفتاب و اغتسال بآب و چیزهای گرم خوردن و ترک حمام کسی را که حمام معتاد بوده باشد و از زکام و نزله گرم علامتش عدم تغیر یافتن نبض و قاروره است و بیشتر بنافض و قشعریره ابتدا کند و حرارت آن مثل حرارتی باشد که از حمام حادث می شود و بعرق اندک مفارقت کند و اکثر زمان بقای آن بقول اکثر سه روز و بعضی شش روز گفته اند و این قول بعید است و علاج هر یک علی التفصیل در کتب مطوله مسطور است و علی الاجمال بمقابله سبب بود چنانکه تفریح در غمیه و مشابه آن در همیه و تسلی در غضبیه و استخفاف و استعمال مفرح در فزعیه و تغذیه در جوعیه و استفراغ باسهال و قی در تخمیه و امتلائیه و تفتیح مسامات بآب گرم در استحصافیه و این آنست

که از اشتعال آتش سر و جاری شدی شود و در همه اصناف حمی یوم التخمیه غذا باز بگیرند و اغذیه لطیفه صالح الکیموس بنهند
بتخفیف و بقسام تبی و تخمی هیمی و جوعی و آن کسانیکه در ابدان ایشان مراره بسیار بود وجه توسیع در غذا این
جماعت مطلوب بود و حمی دق از اسباب سابقه می باشد مثل تپهای محرقه هرگاه مدتی گذشت حرارت آن
در رطوبت اعضاء اصلیه تاثیر کند مثل ورم گرم در سینه حادث شود و بسبب مجاورت تاثیر کند و از اسباب
بادیه می باشد مثل هم و غم و غضب و تعب و سهر و غاصه در سن جوانی و هوای گرم و محرور مزاجان را و نزلات
حاره حدید او بکه و ایهم از سر بسینه انصباب کند خصوص در هوای گرم علامتش نبض دقیق و صلب متواتر
ضعیف است و هرگاه دست بر وی نهند حرارت اندکی نماید و هر چند دست نگهدارند قوی تر گردد و اندکی
سیل تعظیم کند و این دلیل قوت باشد برین تپ و این تپ بر صاحبش زیاد محسوس نشود زیرا که همچون مزاج اصلی
گردیده باشد و این تپ را سه مرتبه باشد و توضیح این موقوف بر دانستن این مقدمه باشد که در بدن
دو جنس رطوبت گویند یکی را رطوبت اولیه اصلیه گویند که اتصال اعضاء بآن می باشد دوم را رطوبت ثانیه
گویند آنرا چهار مرتبه باشد اول آنچه محصور می باشد در عروقی که غذا باعضا میرساند و آنرا رطوبت عروقی گویند
دوم آنچه بر افواه عروق ساقیه شعریه است که آنرا رطوبت افواه عروقی گویند سوم رطوبتی که بر اعضاء پراگنده
شده باشد و مثل شبنم بران چسپیده باشد آنرا رطوبت طلی گویند چهارم رطوبتی ست که قریب الانعقاد آمده
باشد و این را رطوبت قریب الانعقاد گویند پس چون حرارت افنای رطوبت افواه عروق کند و شروع نماید در
افنای رطوبت طلی باسم دق مخصوص باشد و چون افنای رطوبت طلی کند و شروع بافنای رطوبت قریبة العهد بالانعقاد
کند مسمی بذبول باشد و مریضی که بانتهای این مرتبه رسد کمتر خلاصی یابد و چون این قسم را نیز فانی کند و شروع بافنای
رطوبت اصلی کند باسم مفتت تسمیه یابد و هر سه را حمی دق گویند و آنچه در مرتبه اول بود معرفتش مشکل
باشد و علاجش آسان و آنچه از مرتبه دوم بود یا نزدیک بآن بود معرفتش آسان و علاجش
مشکل باشد و مرتبه سوم را علاجش نباشد مرتبه اول تبرید و ترتیب اغذیه و اشربه بارده
مرطبه چون ماء الشعیر ست و مرغ بچه و گوشت بزغاله خصوص پاچه بزغاله و شراب عناب و شراب
نیلوفر و شیره تخم خرفه مقشر و سکنجبین بعرق کاسنی و عرق گاوزبان یا شکر و شیره تخم خیارین و
کدو و هندوانه و شفتالو و زردآلو و هندوانه و آنچه مرتبه دوم بود یا نزدیک بآن محتاج بود بعلاج
قوی تر باشد پس در ربع اخیر شب شیره تخم خرفه مقشر بعرق گاوزبان گرفته با یکی از اشربه مذکوره

یا قند سفید یا نبات سفید شیرین ساخته یکشیره کافور قیصوری داخل کرده بدهند و در وقت طلوع آفتاب
پنج سیر ماء الشعیر با پنج درم قند سفید بدهند و بعد از سه ساعت در آبزن نشانند که در ان کدوی تازه و جو
مقشر نیلوفر و برگ کاسنی تازه و برگ خرفه تازه جوشانیده باشند و باید که آب نه بغایت ملایم و معتدل بود
همچنانکه بود می بعرق نشود و احداث حرارت نکند و گرم نه بود که بدن ضعیف را نشاید و در آب سرد نشانیدن
شیکو علاج بود و ابزن در زمستان کمتر باشد و احتیاط تمام بجا آورند تا زکام نشود و بعد از ساعتی که بر آیند
روغن بنفشه و روغن کدو بر اعضا بمالند و بعد از ساعتی غذا دهند ماء الشعیر که در ان مرغ فربه یا ماهی که
در آب جوش داده باشند و بزغاله و بره و یا آب ماش برشته و اسفاناخ که در ان پخته باشند
بدهند بسبب قوت هاضمه و ضعف در اغذیه و کمیت آن تعرض ننمایند و از اشربه شیرین آنچه مذکور شد
بر تقدیر میتوان داد که بعضی آتش نگردد و الا از انجمله عنبر اشهب نیلوفر میتوان داد و سکنجبین و شراب حماض
و نارنج و لیمو و انار و زرشک و امثال آن چنانکه بسیار ترش نباشد با لعابها و شیره ها بار ده دهند
و احتیاط باید کرد که اگر در حمیات عفنیه که بعد ازین ذکر خواهد شد چیزی همراه نباشد شیر بز دادن نهایت
مفید است و بهترین شیرها شیر آدم ست پس شیر خر که هانم دوشیده باشند و در شیر خر شرایط نگهدارند
اول باید که خر جوان باشد و تندرست و بهتر آنکه از وقت زادن چهار ماه گذشته باشد و علف ان جو
و کاه و برگ خرفه و لسان الحمل و اسفاناخ و خیاره و خیار بادرنگ بود و هر بامداد که خواهند دوشند خر را نزدیک
بیمار آورند چنانکه دور نبود و شیر سکرچه دو قدحی پاکیزه اندازند که بر آب گرم باشد نهند و شیر در ان قدح
دوشند و بدهند و شرط مقدار چنانست که روز اول نیم سکرچه بدهند و هر روز نیم سکرچه زیاده کنند تا روز
هفتم سه سکرچه و نیم شود و بعد از ان هر روز نیم سکرچه کم کنند و سکرچه مطلق پیمانه است چهار سیر و ربع
یا سیر بود و در روزیکه شیر داده باشند بعد از یک ساعت نبض را ببینند اگر قوی تر شده و بعد از میل کرده
شیر فاسد نشده و اگر ضعیف تر شده باشد شیر فاسد شده و دیگر نباید داد و هرگاه شیر داده باشند یا خواهند داد
در ان روز از ترشی و ماهی اجتناب نمایند و مسکن و موضع اضطجاع را به ریاحین و فواکه خوشبو عطر گردانند
و لباسهای کتان بگلاب و صندل خوشبو ساخته و جای در نزدیک آب روان اختیار کنند
و در تابستان در غایت روز خرقه کتان بگلاب و صندل و آب کشنیز تازه و برگ خرفه تر گردانیده بر سینه
و شکم اندازند و چون گرم شود تازه گردانند تا سه چهار بار روز ... کفایت بود و زیاده نکنند

سکرچه ... [illegible] ۱۲

دق شیخوخت است از دق هرم نیز گویند هر چند از قبیل حمیات نیست اما عادت اطبا با یراد آن در ذیل دق
جریان یافته استیلاء یبوست بود بر مزاج بے تپ و حرارت بعض یا استیلاء برودت ست یا ضعف بدن
و حرارت غریزیه انسان که غاذیه از فعل خود باز ماند چنانچه در آخر عمر عارض میگردد یا استیلاء حرارت است
که تحلیل و تذویب رطوبات کرده باشد و اخماد حرارت غریزی و باین سبب سردی و خشکی عارض شده
باشد یا فراط استفراغات یا افراط در تدبیر حمیات علامتش ذبول و خشکی و لاغری مثل حال مشایخ و بی
اشتها و التهاب و گاه بود که ولمس سردی محسوس شود و نبض صغیر و بطی و متفاوت بود اما در وقت اشتداد
ضعف که متواتر گردد و قاروره رقیق مائی بود علاجش ترطیب و تسخین بدن باشد.

فصل در حمی دموی که آنرا مطبقه گویند و آن از غلیان خون بے عفونت میباشد و تقسیم را سونوخس خوانند علامتش سرخی رو
و چشم و انتفاخ و تمدد در رگها و گرانی و کسالت و عظم نبض و سرخی قاروره و غلظت وے و قشعریره و نافض
ابتدا کردن ست علاجش فصد کردن ست و دادن ماء الشعیر که با عدس و تمر هندی پخته باشند و یا ربها
و انواع اشربه شراب عناب و شراب آلو و شراب زرشک و شراب تمر هندی و شراب غوره و شراب
انار ترش و شراب نارنج یا از عفونت علامتش تنگی نفس و عظم نبض و بعضی این قسم را مطبقه خوانند و حمی دمویه
عفینه سه صنف بود متزایده یعنی آنچه روز بروز تعفن پذیرد زیاده از آنچه تحلیل رود و متساویه یعنی متعفن مساوی
تحلیل بود و متناقصه یعنی متعفن کمتر از متحلل بود علاجش علاج سونوخس ست اما دموی خارج عروق
حمیاتی بود که حادث شود در اورام اعضاء باطنی مثل دماغ و آلات نفس و معده و جگر و کلیه و معالجات آنها مذکور شده

فصل در حمی صفراوی اگر صفرا خالص بود در خارج عروق متعفن شود غب خالص نامند
علامتش آنست که یکروز بود و یک روز نبود با نافض شدید و قشعریره یعنی لرزه چنان نماید که
سوزن در بدن میزنند و ثابت زمان نافض و زود گرم شدن و تشنگی و خشکی و تلخی دهان و اضطراب
و قلق و قے مراری و باقی علامات صفراوی علاجش آنست که روز اول و دوم شیرهٔ تخم تربز
دهند یک توله یا لعاب اسبغول شش ماشه و عرق عنب الثعلب ده توله و شربت نیلوفر دو توله و
خاکشی چهار ماشه پاشیده بدهند و غذا و بهر آشجو مقشر با شربت نیلوفر دو توله و شام دال مونگ
مقشر با خشکه نرم دهند و روز سوم شیرهٔ مغز کدوی شیرین یک توله دهند با لعاب بزر قطونا
شش ماشه و شراب نیلوفر دو توله و روز چهارم بعوض شیره تخم کدو شیره تخم کاهو و شیره تخم خیارین دو توله دهند

باین نسخه صفت آن رازیانه پنج درم پوست بیخ بادیان هشت درم تخم خیار ده درم تخم کشوث پنج درم
سرکه نیم سیر قند سفید دو سیر بدستور مرتب نمایند و در اول هر نوبت تخم ترب و شبت با سکنجبین قی نمایند
و در تقویت معده اهتمام کنند و بعد از آنکه ماده پخته شود و در قاروره اثر آن پیدا شود مسهل دهند
حب مسهل نافع از برای حمی بلغمی صفت آن غاریقون سفید یکدرم مصطگی یک دانگ تربد سفید مجوف
نیم درم شحم حنظل یک دانگ کوفته بیخته بآب حب سازند جمله یک شربت است اگر مقدم برین مسهل در
طبیعت قبض واقع شود طبیعت را حقنه که دران قطعه ریوند دقیق و سر سوق دانه و لبلاب و سنای مکی و گل خطمی
باشد نرم سازند و اگر در وقت خواب ریوند چینی را حب کرده فرو برند صواب بود و غذا نخودآب باشد
که دران رازیانه و مرغ و کباب تیهوج انداخته باشند وقتی باید داد که چون نوبت در آید معده سبک
شده باشد و اگر تغذیه برین وجه میسر نشود بآخر نوبت باید انداخت و اگر ماده بلغم داخل عروق بود
تب بلغمی لازم حادث شود و این را حمی لثقه گویند علامتش علامت بلغمی دائره است الا آنکه باین تب
نافض نبود و در روز عرق نبود مگر در وقت مفارقت و این تب به تب دق شبیه بود و در شبانه روز
شش ساعت فتور داشته باشد علاجش علاج مواظبه است الا آنکه بملطفات و چیزهای
گرم بتدریج و احتیاط اقدام نمایند و در اول سکنجبین و بعد آن گلقند آفتابی اقتصار نمایند و شراب لیمو با چیزهای
و گرم که ادرار کند مثل تخم خیارین یک توله و تخم خربزه یک توله و پرسیاوشان یکتوله میداده باشند و بعد از آن
سکنجبین بزوری و مالیدن بدن در تبهای بلغمی مناسب بود و اگر نسج عنکبوت در تب بلغمی بالند بخاصیته فائده دهد

فصل در بیان حمیات سوداویه اگر ماده در خارج عروق بود ربع دائره حادث شود و یکروز گیرد و دو
روز نه و آن یا از سودائیست که از سودای طبعی تولد کرده باشد و یا از احتراق بلغم و یا صفرا یا خون و علامت
هر یک ازین اقسام اربعه علامات آن خلط بود که ازان تولد کرده باشد و اگر حدوث این بعد از مطبقه بود دلیل آن بود
که از احتراق خون است و اگر بعد از مواظبه بود دلیل آنکه از بلغم است و اگر بعد از حمیات صفراویه بود
دلیل آنکه از صفرا است علاجش اگر از احتراق خون بود باید که فصد باسلیق کنند و بعد از نضج
ماده اسهال بمطبوخ افتیمون کنند و اگر متولد از بلغم باشد سکنجبین بزوری دهند و مطبوخ تخم ترب و سکنجبین
عسلی قی فرمایند و حب مسهل از افتیمون و تربد سفید و بسفایج و غاریقون و لاجورد سوخته بدهند
و اگر متولد از صفرا بود سکنجبین سادج و شراب لیمو و عرق کاسنی و عرق گاوزبان در همه اقسام

نافع است و قی بسکنجبین و پوست بیخ خربزه نمایند و مسهل از سنا مکی و تمر هندی و شیرخشت مقوی با افتیمون
یا روغن بادام شیرین دهند و در اغذیه و تدبیرات ملاحظهٔ خلط متولد عنه می باید کرد و اگر ماده داخل عروق
باشد ربع دائره حادث شود و این قلیل الوقوع ست و علامتش صغر نبض و بطوء و متفاوت و وجع مفاصل
و زیادتی حرارت بر بلغمی و اندکی آن از صفراوی و اشتداد او ربعی بود علاجش فصد باسلیق است و
فصد صافن اگر قوی باشد و استعمال مدرات و مسهلات شود و علاج عام در همه اصناف ربع آنست که
روز نوبت هیچ نخورند و اگر صفراوی باشد سکنجبین دهند و با بتدای آن قی فرمایند و در میان لرزه
ندهند و در میان تپ اگر آب خورده باشد در معده جمع شده باشد البته قی کنند و در آخر تپ سکنجبین
یا شراب لیمو یا شراب نارنج یا عرق گاوزبان دهند و در روز دیگر نخود آب که دران سرکه یا آبکامه و مویز و
و تمر هندی پخته باشند و بحسب مزاج هر شخص ماء و آنچه لایق و امثال آن مرغ دران انداخته باشند باید داد و اگر در
یوم راحت که فردا نوبت خواهد بود به مزوره یعنی بیضه مرغ اقتصار کنند شاید خاصه کسی را که بدن قوی
و اشتهای ضعیف بود دادر روز متقدم البته مرغ باید داد و اگر اشتهای مرغ خوردن نباشد اگر
آب انار باید بدهند و اگر اشتها غالب و هاضمه قوی باشد بجای مرغ گوشت بزغاله تخصیص وقتی که علامات نضج
از مان ظاهر شود و در روز مسهل خوردن و روز حمام راحت بود.

فصل در بیان حمیات مرکبه هرگاه دو تپ مثلا دق غلطی یا دو غلطی مثل صفراوی و بلغمی یا دو غب جمع شوند.
آنرا مرکب گویند و ترکیب یا بر سبیل مداوله می باشد چنانکه یکی بگذرد و دیگری بگیرد یا مداخله چنانکه یکی بگیرد
و در میان دیگری بگیرد یا مشارکه چنانچه در زمان گرفتن هر دو شریک باشند و از جمله مرکبات آنچه آنرا مشهور
یافته شده شطر الغب ست و این تپی باشد مرکب از صفراوی و بلغمی چنانچه از هیئت ... باشد و در تپ غب غیر خالص
هر دو خلط از شدت امتزاج بمنزله یکی غالب شده آشنا شده چنان ست پس یا هر دو یا دائم بود یا لازم و یا صفراوی
دائم و یا عکس بود و هرگاه بود که صفرا غالب بود و علامات آن ظاهر گردد و گاه بود که بلغم غالب بود.
علامتش غالب و اشهر علامات شطر الغب آن ست که در یک روز قوی تر باشد و روز دوم ضعیف تر
علاجش مرکب از علاج صفراوی و بلغمی مفرد باشد و باید دانست که در معرفت مواد حمیات
اعتماد بر اعراض کنند نه بر نوبت چه ... شاید که دو غب باشند یا ربع بر سبیل مداوله مرکب
گردد و هر روز نوبت بگیرد پس توهم شود که بلغمی بود یا دو خمس که بطریق غب آید پس توهم شود

که صفراوی بود و بظاهر خطا بود و پس علاج آن بعلاج صفراوی مشابه بود و اما در معرفت ماهیت بعضی
حمیات و عدد و ماهیت باشد بعضی مرکبات بدو استدلال باید کرد و چنانچه در ربع و خمس و سدس
و امثال اینها علم بوقوع ماهیت آن حمیات تعلق گیرد چنانچه در رد و غب و سه ربع بدور نوائب عدد آن
معلوم گردد و چنانچه اگر دو روز گیرد و یکروز نگیرد معلوم گردد که مرکب ست از دو ربع و اگر دو روز
بگیرد و دو روز نگیرد و دلیل آن بود که مرکب از دو خمس ست و اگر دو روز بگیرد و سه روز نگیرد علامت
دو سدس باشد پس درین سه صورت آخر بدو تمثیل ماهیت و عدد استدلال شده باشد و در صورت
دوم و چهارم و در صورت اول بر ماهیت و باید دانست که خمس و امثال آن از قبیل ربع ست بزیادتی
غلظت و علاج آن مثل علاج ربع بود و بزیادتی استعمال ملطفات و تلطیف تدبیر و در جمیع حمیات قبل از نضج
ماده مسهل نداده باید بر سبیل وجوب و بعضی گفته اند که حمی صفراوی خالص را انتظار نضج مستحب بود و مادام که ماده
ساکن باشد متوجه عضو شریف نباشد که اگر این چنین بود قبل از نضج مسهل دادن واجب بود که در آن
مسهل پیش از نضج موجب طول مرض ست و انتظار موجب هلاک مریض و در جایی که انتظار نضج واجب
نبود و اگر طبیعت را قبض باشد حقنه کنند و ملین ضعیف توان داد و در روز نوبت و روز بحران مسهل
نباید داد و در روز ششم مسهل دادن خطرناک است

فصل در بیان دادن مسهل در حمیات صفراوی و بهترین ایام در حمیات صفراوی از برای
مسهل دادن ششم و دهم و دوازدهم و شانزدهم ست در ایام بحران و غیر ایام بحران و روزهایی که در ان ایام
از ایام بحران نیک واقع شود و ایام بحران نیک چهارم و هفتم و یازدهم و بستم و بیست و یکم و بیست و چهارم
و بیست و هفتم و سی و یکم و سی و هفتم و چهلم و روزهایی که بآن بحران ضعیف واقع شود و این ایام را ایام بحران
ردی گویند سوم و پنجم و نهم و سیزدهم و نوزدهم و روزهایی که در ان بحران نادر افتد و اگر افتد بد باشد
ششم و هشتم و دهم و دوازدهم و پانزدهم و شانزدهم و هجدهم و نوزدهم پس روزهایی که در ان ایام بحران
واقع شود جمله بیست و پنج روز ست و در پانزده روز باقی بحران نیست و بحران بر عادت احد بحرانهاست
خصوص در حمیات و سوی و نزدیک تصعید باشد پس اسهال پس قی پس طرق پس و ادرار بول پس اخراج

باب پانزدهم در اورام و بثور و امراض که در جلد حادث شود

فصل در بیان حصبه و جدری حصبه را بفارسی سرخچه گویند سبب آن غلیان خون و دفع فضلات ست

که از خون یا در وقت حمل و یا از شیر و غیر آن بعد از ولادت با خون اختلاط یافته باشد مثل شیرهٔ انگور تا غلیان
نکند صاف نگردد و سلیم آن سفید بزرگ بود و بعده اندک با سانی کرب و اضطراب و بدترین جصبه سیاه بود پس
بنفش پس سبز پس سرخ پس زرد و از چدری آنچه پهلو ها داشته باشد یا مضاعف بود یعنی متصل یکدیگر باشند
و علامت این هر دو مرض تپ مطبقه و محرقه و درد پشت و خاریدن بینی و فزع یعنی ترسیدن در خواب و
بیداری بود و علاج اگر بلغمی بود قبل از ظهور فصد یا حجامت و غذا شوربای عدس دهند و از اشربه شراب
عناب با عرق گاؤزبان و دو درم خبه یعنی خاکشی که اهل شیراز می شفتر نگ گویند مخلوط کرده با شراب عناب
باید دهند و قدری خاکشی در جامه و بستر بریزند و اگر در بیرون آمدن کندی کند عدس و لک و بادیان و عنب الثعلب
و کشنیز از هر یک یکدرم انجیر زرد هفت عدد در آب بجوشانند و بپالایند و با شراب عناب و تخم خبه یعنی خاکشی بدهند
و قدری آنگرم در زیر دامان نهند تا بخار آن مسامات را کشاده گرداند و بسهولیت برآید و از برای حفظ اعضای
باطن بدهند پیکد انگ مروارید ناسفته سوده بخورانند و از برای سهولیت بروز و تسکین الم بروز این یکدانگ گل شقایق سبز
بدهند و در ایامی که بروز مطلوب است یعنی از چهارم تا هفتم نخود آب یکتوله مطبوخ عدس یکتوله و کدو یکتوله
دیگر یکتوله بدهند و اگر در این طبیخ چند عدد انجیر باشد بهتر است و اگر طبیعت بر معمول سبب وجود در شرم بود تفریح کنند
اگر از آمدن طبیعت خفت و راحت و تسکین کرب بود قبض نکنند و الا زود بقبض آن بشراب صندل یا شراب جل
جهار بدهند و غذا عدس که بعد از دو سه جوش آب آن بریزند و آب نو در دیگ کنند و اگر دو سه بار چنین کنند
قبض زیاده کند و کافور در آب کشنیز تازه حل کرده یا سماق در گلاب خیسانده صاف نموده با شیرهٔ انار ترش
در چشم چکانند منع برآمدن آبله در چشم کنند و اگر ناز آب حنا که با آب گرم خمیره کرده باشند به بینند تجربه
این عمل کنند و صندل را بگلاب سوده در بینی چکانند مانع برآمدن آبله در آنجا شود و بشراب توت شامی غرغره کنند
یا آبی که در وی سماق و گل سرخ و عدس مقشر جوشانیده باشند غرغره کنند تا حلق از آن محفوظ مانند و اگر آبله
بسیار بزرگ بود و پر آب و بر جامه خواب تحمل نیاورد ضرور است که برآرد جو یا آرد ارزن خوابانند و ریگ که بغایت
نرم بود انسب است و اگر موضعی ریش گردد گل سرخ و آنزروت و دم الاخوین نرم سوده بر آنجا بریزند و اگر آبله دیر
خشک شود قدری چوب گز در زیر دامن دود کنند زود خشک شود و از جهت آنکه عدس و گل سرخ و ترشه چوب گز در آب بپزند
و قدری نمک لاهوری در وی افگنند و پاره پنبه با آن تر کرده بر آبله ها نهند و از جاهی که آبله ها شگافته بود نمک آب بدهند و از بعد
فصل در شیره شیر با باشد بعضی خرد و بعضی بزرگ سر این پیشتر بود و فقه پیدا شود

باخاریدن وکرب یا ازخون می باشد علامتش بسیار سرخی بود بسبب حرارت و زود
ظاهر گردد ودرروز بیشتر بود و علاجش فصد اکحل ست در وقت مناسب که درمیان بروز
آن می باشد وتلیین طبیعت بآب آلوی سیاه و تمرهندی و زردآلو و در وقت آن آب زود غاسه
تر بر بدن ریزند و سرکه با آب غوره یا روغن گل سرخ بر بدن مالیدن و غذا ماش
و عدس و تمرهندی باشد و از میوه ها آلو و هندوانه و انار میخوش خورده شود و یا از بلغم باشد و
علامتش میل آن بسفیدی و هیجان آن وقت شب ست و علاجش آنست که بمطبوخ بلیله زرد
مقوی تربد دهند و غذا شوربای ماش و نخود باشد و از اشربه سکنجبین که بسیار ترش نباشد
دهند و در حمام آب کرفس و سرکه و تخم خربزه کوفته درهم سرشته بر تمام بدن مالند
فصل در ماشرا آماس سرخ بود که بیشتر در روی و پیشانی حادث گردد و علامتش سرخی آماس و درد و ضربان
در سر و روست و علاجش فصد قیفال و حجامت ساقین و تلیین طبیعت ست بشیر خشت
و تمرهندی و در وقت تلیین و صندلین و فوفل و گلاب بر حلق و سینه طلا کنند تا ماده فرو نشیند
و غذا شوربای ماش و ماء الشعیر و عدس با تمرهندی ترش کرده دهند و از اشربه شربت عناب
و تمرهندی ترش کرده و صندل سرخ با آب گشنیز تر سوده طلا نمایند و اگر بشگافد و زرد
آب بیرون آید موم سفید و روغن گل سرخ و مرداسنگ مرهم ساخته بگذارند
فصل در جرب یعنی گر یا خشک ست یا تر که ازان زرداب بیرون آید یا خون سیاه
بالجمله جرب از فساد خون می باشد و سبب فساد خون یا مخالطت صفرا باشد یا بلغم شور
یا سودا سوخته علاجش اگر مانع نبود اول فصد اکحل نمایند پس بسبب خلط مسهل مناسب
دهند و شاهتره و سرمکی و خیارشنبر و حب اقسام الشحم دارند و صبر را در دفع جرب
از مین اثر بین ست هر روز نیم مثقال خورند سه روز متواتر بعد ازان یک روز نخورند دیگر روز
بخورند تا دو مثقال خورده شود و ملازمت حمام و ترک جماع نافع ترین چیزها ست جرب
و حکه را بعد از تنقیه و تعدیل اطلیه بکار برند طلای است نافع مر جرب رطب صفت آن
زراوند مدحرج و چوبه مامیران و کندل مرداسنگ اشق خبث الفضه نوشادر شخار یعنی سجی
کبریت زرد کوفته بیخته اجزا متساوی الوزن به روغن گل سرخ و سرکه انگوری سرشته طلا نمایند

طلای نافع از برای خشک و تر صفت آن توتیای کرمانی مغسول مرداسنگ ... مغسول
از هر یک دو مثقال سرب را بگدازند و سیماب را در وی اندازند و با هم بکوبند ...
با دو سیر سرکه و دو سیر روغن گل سرخ مخلوط کرده طلا نمایند که بعون الله تعالی نافع است

فصل در بیان قوبا بفارسی گری گویند و بهندی داد نامند و آن درشتی بود بر پوست اگر بسیار
باشد فصد کنند و مطبوخ افتیمون دهند و اگر اندک بود بتنقیه حاجت نیست مگر آنکه مزمن باشد روغن
گندم مالیدن مناسب بود و گرفتن روغن چنان بود که وصله آهن را پهن کنند و قدری گندم بر روی
آن ریزند و سنگی گرم کرده بر روی گندم نهند آنچه از آن سیلان کند روغن گندم است مرداسنگ
و شنج آلو و حضض را کوفته بسرکه و روغن گل سرخ سرشته طلا کنند سیماب هم در دوای مذکور مناسب است

فصل در سعفه بثورها ... کرده و بر سر و روی بود و بر کودکان بسیار بهم رسد علاجش اگر غلبه
خون بود فصد و حجامت کنند و اگر صفرا یا بلغم باشد آنچه مناسب آن بود تنقیه کرده طلا نافع
صفت آن توبال مس ... مرداسنگ ... آنرا نرم کوفته بروغن گل سرخ
و سرکه انگور سرشته طلا نمایند طلای دیگر خاص کودکان ... مرداسنگ پوست انار کوفته
سرکه انگوری و روغن گل سرخ سرشته طلا نمایند

فصل در بیان داء الفیل ... پا آمدن ... که اگر بسیار بود فصد باید کرد و بعد از آن مناسب خلط
غالب مسهل باید داد و ترک گوشت و شیرینیها کنند و هرگاه از گوشت چاره نبود گوشت بزغاله و ...
و از میوه‌ها انار ترش و ریباس یا غوره یا تمر هندی مناسب است لعوق نافع از برای داء الفیل صفت آن
زرشک منقی آلوی بخارا خوبانی عناب شب بخیسانند و صبح و آب آن شراب عناب داخل کرده
بیاشامند و در ابتدای حدوث ورم ... بر آن استعمال نمایند طلای نافع که در ابتدا استعمال کرده شود
صفت آن صندل بگلاب سوده فوفل کوفته بزرقطونا یا آب خرفه تازه و کاسنی تر و گلاب سرشته
طلا نمایند و اگر ... نفع نکند و خواهند که جمع شود گل خطمی ... سفیده تخم مرغ ضماد نمایند چون جمع شود گندم
چاویده یا انجیر و تخم ... کوفته بشیر گاو پخته بر آن نهند و چون بگشاید و از ریم پاک شود مرهمی از مرداسنگ
ده درم و سفیداب قلعی ده درم موم سفید یک درم روغن گل سرخ چهار درم بهم ساخته بگدازند

فصل در داحس ورمی گرم بود که نزدیک ناخن عارض شود علاجش ضماد ... قوی ...

وگاه بود که تپ شود علاجش فصد و تلیین طبیعت ست و تعدیل مزاج بماء الشعیر و اشربه بارده و در ابتدا
مانده می بیخ بسبز کرده سوده طلا کنند یا خبث الحدید بسرکه سوده بمالند یا اسبغول بسرکه سرشته ضماد نمایند و اگر ورد
قوی باشد بزر البنج و افیون بسرکه سوده طلا نمایند و بران برف و یخ نهند اگر دفع شود فبها و الا رفتن گرم
نهند تا تحلیل یابد و اگر تحلیل نیابد پیاز را پخته در زیر خاکستر گرم نهند پس شگافته بران ببندند یا گندم را
خائیده بران ببندند یا تخم مرو و انجیر در هم کوفته بران نهند تا پخته شود پس بکشایند به نیش و مرهم نهند

فصل در ثالیل یعنی مسه آنرا زخ گویند سبب زخ یعنی ثولول خلط غلیظ یا بلغمی یا سوداوی یا مرکب
از سودا و بلغم علاجش اگر بسیار بود و غلبه خون باشد فصد کنند پس مسهل دهند و اگر خون غالب نبود بر مسهل
اقتصار کنند و اگر عدد آن اندک باشد بطلا دفع کنند و سیاه دانه با کنجد یا شونیز یا سرگین بز بسرکه سوده طلا نمایند
زائل گردد و زرنیخ زرد یا مویز دانه بیرون کرده طلا نمایند زائل گردد

فصل در بیان حمره میان عوام بسرخ باد معروف است علامتش سرخی باشد که چون انگشت
بمالند زائل شود و باز بزودی سرخ شود و در پوست بود و زیادتی نداشته باشد و از موضعی بموضعی از جا
بجای شود و این قسم را خالص گویند علاجش استفراغ بدن از صفرا ست و غذا آشجو از اشربه
شراب عناب که به تمر هندی ترش کرده باشند طلا نافع صفت آن صندل سوده و کشنیز تازه
و برگ خرفه و لسان الحمل و اسبغول و گلاب در هم سرشته طلا نمایند و این قسم محتاج بمحلل نباشد و غیر خالص
آن بود که صفرا بخون مختلط باشد پس از پوست تجاوز کند و درد کند و از موضع بموضع رود و بفلغمونی که ذکر
خواهد شد شبیه بود علاجش فصد کنند پس استفراغ صفرا و بعد از آن استعمال طلاے
روادع پس طلاء محلل مثل خطمی و آرد جو

فصل در بیان حمره جمره بیم و انها بود پهن و متفرق می باشد و مجتمع نباشد و نهایت سرخ نباشد پس
خشک پیشه گردد و درد آن بنهایت بود مثل درد عضوی که آتش بران نهند علاجش فصد و اسهال صفرا
پس در وسمه سرکه را بر بین ریزند تا بجوشد پس قدرے کافور قیصوری بران ریزند و بموضع جمره طلا کنند

فصل در بیان نار فارسی و آن مثل جمره بود الا آنکه هر جا که ظاهر شود خطهای سرخ مثل زبانه آتش
پیدا شود علاجش مثل علاج جمره بود و بعد از فصد و اسهال هر چیزهای که رطوبت و مائیت در خون
احداث کند بدادوست نمایند مثل ماء الشعیر و هندوانه و خیار و شفتالو و کدو طلای نافع از برای نار فارسی

صفت آن مانند سبز حضض مکی کافور قیصوری سوده بسرکه ولعاب اسپغول وآب برگ لسان الحمل وآب خرفهٔ تازه وآب کاسنی تازه سرشته طلا نمایند

فصل در بیان فلغمونی وآن ورمی بود از خون علامتش انتفاخ و سرخی و تمدد و بسیاری ضربان بود علاجش فصد است و در ابتدا طلا سازند از سرخ صندل و صندل سفید و فوفل و گل ارمنی سوده بسرکه وآب کشنیز تازه و اگر این طلا درد زیاده شود فی الحال دور کنند و همین طلا بر عضوی که بالاے آنست نهند و در روز دیگر آرد جو کشنیز تازه خبازی با لعاب اسپغول طلا کنند و چون بینند که کمتر میشود طلا از بابونه و اکلیل الملک و تخم کتان و حلبه کنند و در همه اورام از رعایت اوقات اربعه غافل نباید بود و در ابتدا رادع و در تزاید جمع کردن میان رادع و محلل و در انتهای محلل و در انحطاط محلل صرف نهند و اگر بینند که تحلیل نیافته و جمع مده شده مرهم داخلیون و برهم کوفت ضماد نمایند و امثال این تا پخته شود و تدبیر کشادن آن کنند بمثل سنگین کبوتر و اشق یا بآلت

فصل در بیان اورام مغابن و آن عضو بود که هر یک مفرغه عضو رئیس واقع شده اند ابط یعنی بغل مفرغه دل باشد و اربیه یعنی ران که مفرغه جگر بود و خلف الاذنین یعنی پس دو گوش مفرغه دماغ بود و در مغابن ورم حادث گردد از آن جهت که اعضاء رئیسه مواد را بآنجا دفع گردانند یا بسر اطراف ریشی در پشت و از آن موضع متوجه بعضو ما دفع شده باشد چون بآن اعضاء رسد در آنجا بماند و اگر گوشت فرو دارد و آن را لحوم رخوه گویند علاجش تنقیه به حبیات از ابتدا احتیاط از تنقیه بدن نشود و استعمال مثل آب گرم ریختن بآنجا و مسکه مالیدن و خطمی و بنفشه و خبازی ضماد کردن و استعمال رادع جایز نبود در این موضع

فصل در بیان خنازیر و سلعه خنازیر ورمی صلب و غلیظ بود و بیشتر آن گره دار پیدا باشد و بر گوشت لبسته بود و در لحم رخوه خاصه بر گردن حادث شود و بیشتر متعدد بود و در یک کیسه و سلعه مختلف باشد در جثه مقدار نخودی تا مقدار خربزه بزرگ و او را کیسه بود و در گوشت لبسته نباشد و بانگشت توان گرفت و بهمه جوانب حرکت توان دادن و آن چهار قسم است شحمیه و عسلیه و اسدیه و لحمیه و شحمیه یعنی در اندرون آن مثل پیه باشد و غده ورمی صلب بمقدار فندق و یا جوز در گردن و پیشانی و بینی واقع می شود و فرق میان غده و سلعه آن بود که غده زیاده نشود و علامت [illegible]

واز کلفت رنگین تر بود و سرخی دران بیشتر ست و برش نقطهای سیاه بود و گاه بود که بسرخی و کمودت مایل
باشد و بیشتر در روی واقع شود و خیلان مثل این آثار باشد لیکن مرتفع بود واز سطح بدن و انچه مذکور شد اگر
با طفل مولود بود دفع نتوان کرد وانچه حادث شده باشد علاجش فصد و اسهال خلط سودا و بعد
پس طلا کردن بتخم خربزه و تخم ترب و قسط و ایرسا و خردل و ترمس کوفته بیخته بگلاب و سرکه سرشته طلا نمایند
و خیلان را سوزن در زنند و بسرکه و گلاب بشویند و بادویه مذکوره طلا کنند

فصل در بیان صنان یعنی بدبوئی بغل و امثال آن تغیر رایحه و نتن الطبیعی در زیر پستان و در میان انگشتان
پا سر و پوست سر و عروق از عفونت اخلاط حادث میباشد علاجش تنقیه خلط غالب و زیر بغل و پستان
به صندل سفید و برگ مورد و گلاب سوده طلا نمایند و زروری بجهت نتن میان انگشتان صفت
آن توتیای کرمانی مرداسنگ گلسرخ گل ارمنی پوست انار کوفته بیخته بسرکه سرشته خشک نمایند و نرم
کوبیده بکار برند و جهت آن مرهم نیز مناسب است و اگر بسر کودکان و پیران باشد بآن ادویه پوست
درخت مازو و جوز السرو سوخته ضم کنند بهق سفید و بهق سیاه بهق سفید گفته اند سبب برص ست و خفیف
تر ست ازان علامتش آنست که بسیار سفید نبود بلکه نزدیک بود برنگ پوست بدن و در پوست
فرو رفته و املس نبود و موی که ازانجا بر آید سیاه بود علاجش اسهال ست با یارج فیقرا و
شحم حنظل و تربد و غاریقون و از لبنیات اجتناب نمایند و بر گلنگبین مداومت نمایند طلا نافع از برای
بهق ابیض صفت آن ترمس شامی پوست بیخ کبر شیطرج هندی عاقرقرحا تخم ترب کندش سپندان
کوفته بیخته بسرکه سرشته در شب طلا کنند

فصل در بهق سیاه بهق سیاه تغیر پوست عضو ست بسیاهی سببش مخالطت سودا بود بخون و
علامتش آنست که چون دست بران مالند سبوسه ازان ریخته شود و موضع سرخ نماید علاجش
فصد ست و مسهل سودا و حمام های مرطب و ترطیب مزاج با غذیه و اشربه و طلا نمودن ست بطلای
مذکور و نوعی غیر از بهق اسود بود که آنرا برص اسود گویند و آن درشتی بود قوی با خاریدن و تقشر
مثل فلوس سمک علاجش علاج بهق سیاه بود دباره یا دقی اسهال ترطیب مزاج

فصل در برص برص سفیدی که بر بعضی اعضا پیدا شود یا تمام اعضا سفید گردد و دیگر رنگ شود سبب
آن ضعف قوت مغیره است بواسطه غلبه بلغم بران خونی که غذا های آن عضو ست یا بواسطه سوء مزاج

ضعف پوست از برودت و رطوبت و گاه بود که بر موضع حجامت شبیه آن برص حادث شود یعنی نمودار گردد و بود اسعاط و ضعف عضو بجراحت علامت برص سفید براق و املس و در پوست فرو رفته و سفیدی موی آن موضع و نازک بودن پوست آن بود و اگر انگشت بران فرو برند از موضع دیگر که بهم انگشت فرو برند بیشتر در گو افتد چون سوزن در وی زنند خون بیرون نیاید علاج جذامش هر چند آن مرض را گفته اند که بهود از اعیاء عسر البرء لاسیما و ان پیر است یعنی مرضی ست که اطبا از علاج آن خسته اند و نزدیک نیست که نیست شود اما چون امکان صلاح دارد و متوجه علاج شده اند و علاجش اخراج بلغم ست و تبدیل مزاج بمعاجین گرم و خوردن تریاق و مثرودیطوس طلا نافع بجهت برص صفت آن نفط سفید زفت رومی خردل سرخ خربق مویزج کندش شونیز مورد سرخ بوره سفید پیازه حنظل شیطرج هندی عاقرقرحا پوست بیخ کبر زراوند آطریلال کوفته بسرکه سرشته طلا نمایند و یا آطریلال را با انگبین عاقرقرحا بسایند و بعسل سرشته بدهند و یک دو ساعت در آفتاب نشانند چندانکه عرق کند و باشد که همان روز تا روز دیگر آبله و آب روانه شود و صحت یابد

فصل در جراحات اگر جراحت خرد بود و تازه و از عوارض دیگر سالم و لبهایش هموار بود چنان بود که در بستن تا نقر آن تمام بر بهم پیوسته باشد بنشینند بر هر جای رفاده نهند بر پارچه و سر به بندند چنانچه لبهای آن درست بر بهم نشیند و چیزی در اندرون فرو نرود از موی و غیر آن و اگر تازه نبود و دو سه روز بران گذشته باشد لیکن چرک و ریم نگرفته باشد آنرا بخراشند تا خون آلوده گردد و پس به بندند و اگر جراحت عظیم و فراخ بود از این ادویه ذرورهای ساخته بر استخوان نهند صفت آن صبر کندر دم الاخوین کوفته بیخته ذرور ساخته بر استخوان نهند و بر حوالی آن صندل سرخ و فوفل با آب کشنیز تازه و آب کاسنی تازه و آب خرفه تازه سوده طلا کنند و اگر حال اقتضا نماید فصد کنند و اگر لبهای جراحت بهم نرسیده باشند و اگر غور داشته باشد و از آن چیزی گوشت افتاده باشد تا قعر اجزای آن بر بهم نشیند و در میان فضا داشته باشد و ریم و صدید در ان جمع خواهد شد پس با دویه که تخفیف رطوبت کنند و جلاء وسخ تواند کرد احتیاج باشد و ذروری که درین قسم و درین وقت نافع است صفت آن کندر صبر سقوطری زراوند طویل ایرسا توتیای کرمانی مغسول اقلیمیا ی نقره مجموعه را نرم کوفته بر استخوان باشند و به بندند و باید که بستن از آن محکم تر و سرش پست تر باشد و عضو را شکل دهند

که زرد آب از ان باسانی بیرون تواند آمد و هرگاه که خواهند پاک کردن پنبهٔ کهنه تر کنند و دیگر اند مرهمی
که بعد از پاک گردانیدن آن استعمال کرده شود صفت آن مردارسنگ انزروت سفیده دم الاخوین توفته و گل
گل ارمنی کوفته بیخته موم زرد و بروغن گل سرخ گداخته ادویه را بآن سرشته مرهم سازند و اگر بجای موم روغن
مغز قلم گاو کنند انسب است مرهم مجرب صفت آن مرهم سیاه نیم پاو سیر مرکی سرخ دو درم روغن کنجد
نیم سیر گندهٔ بهروزه نیم دانگ موم سفید پیاز سفید پاو سیر اول پیاز را در روغن کنجد تیز باید سوخت پس
صاف نموده موم را در ان بگدازند پس ادویه را در ان کوفته بیخته داخل کرده در هاون سنگی بدسته بمالند
تا سرد شود پس نگاه دارند و بکار برند این مرهم چرک را پاک میگرداند و زخم را مندمل میسازد و چون گوشت
تازه برآورد بادویه مدمل و خشک کننده و آن ادویه این ست مردارسنگ سوخته برگ آس
بلیله مازو هی سبز گلنار فارسی زردچوبه تمبر سفوطری) و اگر با جراحت اعراض دیگر بود مثل ورم و
کسر عظام و قطع عرق و عصب و فساد گوشت و شدت درد و سوء مزاج و امتلاء بدن اول
تدبیر این اعراض اشتغال نمایند و تبدیل مزاج و استفراغ مواد و تسکین درد و بیرون کردن
گوشت بد و فاسد و تدبیر ورم گوشت و علاج جراحت عصب و قطع آمدن خون و چرک خواهد بود
و اما جراحت عصب را چندان نگذارند که از ورم کردن ایمن باشد چه ورم جراحت عصب را
خوف تشنج است و وصول جز آن بدماغ و از آب و هوای سرد نگاه دارند و اگر ورم کند با آرد
باقلا و بزرکتان سوده بزیت سرشته ضماد کنند و اگر تشنج عارض شود آن عصب را که [illegible]
ببرند و بروغن بنفشه تکمید کنند پشت و گردن را بروغن بنفشه و پیه بط و مرغ خانگی بمالند و اگر
جراحت استخوان شکسته بود ضماد حار بار نگذاشت و اگر شظایا از عظم یا عصبی پیدا شود بیرون آرند
بتدریج ضماد کنند تا بیرون آید پس کندر و مرکی بعسل سرشته ضماد نمایند و اگر استخوان فاسد شده باشد
آن بفساد گوشت معلوم می شود زود و گوشت را بمرهم زنجار دفع کنند و استخوان را بتراشند و اگر جراحت
بر شکم بود و روده و ثرب بیرون آید بدرون فرستند و شکم را بدوزند و اگر روده یا ورم کرده باشند
و باندرون نروند بشراب تکمید کنند تا ورم برود پس دستهای و پاهای علیل را گرفته او را بردارند
تا پشت او منجذب گردد و روده باندرون رود و اگر باین عمل نیز باندرون نرود دهن جراحت را
بمقداری که روده باندرون تواند رفت کشاده گردانند و اگر روده قرار شد که ثرب سبز

یا سیاه شده باشد آن مقدار که متغیر بود ببرند و هر رگی بزرگ که در آن بود بریسمانی باریک ببندند و باندرون بفرستند و غایت احتیاط رعایت کنند علاج سوختن از آتش و روغن گرم و غیره و آب گرم و از آفتاب موضعی که از آتش سوخته باشد اگر آبله نزند طلاهای خشک مثل صندل وعرفه و برگ کاسنی تازه و برگ بید تازه و پوست غلیظ درخت بید کهنه که آنرا بفارسی بید بده گویند سوده طلا نمایند یا بگل ارمنی و سرکه و آب و اگر آبله زند و عظیم بود فصد کنند و تلطیف تدبیر کنند و مراهم اسفیداج بران بمالند و اگر الم بسیار عظیم بود بمرهم نوره علاج کنند صفت آن بگیرند آهک آب نارسیده و هفت بار بشویند و خشک کنند چنانچه در هر شستن یک ساعت بگذرد که در آب بماند چهار جزو از این شش جزو از روغن گل سرخ دو جزو و موم سفید یک جزو و سفیداب قلعی شسته مرهم ترتیب دهند و بکار برند اما سوختن بروغن گرم پس مثل آنچه گذشت معالجه کنند و آنچه مخصوص است باین سفیده تخم مرغ و سفیداب قلعی و زیت که ترتیب داده بران بگذارند و اما علاج سوختن آب گرم پیش از آنکه آبله کند آب انار بر آنجا بریزند و خرقهای خنک بران نهند و خاکستر موی سر آدمی بزردهٔ تخم مرغ سرشته بران بمالند و اگر از آفتاب پوست بدن بسوزد مرهم کافوری طلا کنند و اگر روی را سفیده تخم مرغ طلا نمایند از آفتاب متاثر نشود

باب شانزدهم در علاج ضربه و سقطه و مضروب بچوب و تازیانه و جبر و کسر و علاج خلع و بیرون آوردن پیکان و خار از اعضا

اگر کسی چیزی مثل دیواری بروی افتد یا ضربه بر سر او زنند یا کسی از بلندی بیفتد تا عضوی از او شکسته گردد علاج مشترک میان این مجموعه فصد و حجامت نمودن است هرچند در بدن غلبهٔ خون نبود نگه دران موضع که تفرق اتصال شده خون بسیار آید پس بتلیین طبیعت اقتصار باید نمود و حقنهٔ لینه نمایند یا بآب عنب الثعلب و قنطوریون دقیق و فلوس خیار شنبر و عرق کاسنی و روغن بادام شیرین دهند از برای خوردن و ضماد بران عضو نمایند صفت آن مغاث بغدادی مغاث هندی که آنرا سیه لکڑی گویند برگ مورد از هر یک سه درم برگ سرو گل سرخ از یک پنج درم صبر سقوطری دو درم ماش هفت درم بآب برگ مورد سرشته ضماد کنند

طلای مستعمل در وقتیکه حرارت پیدا شود صفت آن عدس ده درم گل ارمنی فوفل صندل از هر یک دو درم
طلا کنند و غذا ماش و برنج بشیرهٔ بادام دهند یا زردهٔ تخم مرغ نیم برشت و اگر مومیائی خالص میسر آید
نهایت نیکو بود و یک قیراط یعنی چهار جو و پیش بعضی یکدرم بیست قیراط است و پیش بعضی بیست چهار
قیراط و آنرا در بن طبیخ داده مناسب بود زراوند نیم درم قوة الصباغین یکدرم عنب الثعلب سه درم
گاوزبان چهار درم بجوشانند و صاف نموده و بقند شیرین کرده بدهند و اگر ضربه و سقطه بر سر
واقع شود برگ مورد و عدس مقشر و گلنار فارسی کوفته و بروغن گل سرخ و گلاب سرشته
طلا نمایند و اگر بر سینه و شکم واقع شود و نفث الدم و قی الدم حادث گردد قرص کهربا و دم الاخوین
و گل ارمنی و نقیع عدس دهند و اگر کسی را بچوب و تازیانه و امثال آن زده باشند بهترین چیزی
پوست گوسفندی بود که در حال از گوسفند جدا کرده باشند بر موضع ضرب بپوشند و تا دیگر روز بر ندارند
و اگر قدری خاکستر آن بران موضع پاشند پس پوست بر روی آن پوشند بهتر باشد و اگر مرداسنگ
و سفیداب قلعی و موم سفید و روغن گل سرخ مرهم سازند و بمالند نافع باشد

فصل در خلع و آن بیرون آمدن زائدهٔ استخوانست از جای تمام برآمدن از مغاکی که در استخوانست که میان
هر دو اتصال موضع یافت و وقتی اندکی بیرون آمدن باشد نه تمام و دیگر جای گوشتگی بود که از راهی نیز گویند که استخوان آنچه بگیرد
آن آمده است برسد. علامات انخلاع ظاهر شود از تغیر هیکل عضو و عدم قدرت بر حرکات آن عضو
از مقابلهٔ دست علیل با دست صحیح معاینه کنند لیکن خلع بازو و مفصل ورک را دشوار توان دانست زیرا که
سر عضله هرگاه منخلع گردد در بغل افتد پس ظاهر نبود و سرین بیرون اربیه و ناحیهٔ ورک افتد و آنجا
گوشت بسیار بود پس ظاهر نباشد علامت لازم بازو نتوی مستدیر ست که در زیر بغل پدید آید
و ممکن نبود رسانیدن به سبب ورم آن دست بزنخ‌ها و پهلو و علامت بیرون شدن آن و درازتر
شدن این پا بود از دیگر پا بجانب پیش یا ظهور ورمی در ازبند و عدم قدرت بر آنکه پای را در گوشهٔ
ران خم توان کرد یا کوتاه تر بودن این پای از پای دیگر ست و اگر از جانب پس افتاده باشد در گو
افتادن اربیه و کاسه شدن آن و علامت وثی آن بود که در مفاصل اندک تغیر و نتوی
از جانب دیگر پیدا شود و بعضی حرکات ممکن نبود و در خلع جمیع حرکات بهمه جانب ممکن بود علاج
خلع را بمدارا و رفق بشکل طبعی باز آرند طلای نافع صفت آن ماش مقشر ده درم

گل ارمنی صبر مکی خطمی سفید گل سرخ از هر یک سه درم برگ مورد پنج درم نرم کوفته سفیده تخم مرغ سرشته
بکار برند و وقتی که همین را همین طلا موافق و کافی بود با کسر ان شکستن استخوان ست عضو را شکستن
استخوان را برفق مساوی گردانند و گاه میباشد که بعضی از پاره های استخوان که صلاح آن افتد توان
واشت دور باید کرد و استخوان شکسته باشد عضو را باید بست برباطهای معتدل و درستی
ومحکمی در ابتدا بستن از موضع شکسته باید کرد و متوجه بجانب بالای آن باشد و موضع کسر را
محکم پیچند و پس بر فاوه و دیگر هم آن موضع کسر ابتدا کنند و بعد از سه چهار گرد متوجه زیر ان شوند
و در پیچیدن وسعت ابتدا محکم پیچند چندانکه می پیچند در آخر اندکی سستی میل کند پس باوویه
جبائر طلا کنند و به بندند و بعد از ان فصد کنند و تلئین طبیعت را تا دو سه روز نگشایند تا آنکه مگر
در وسعت قوی حادث شود و باد ورباط سرخ گردد پس باید گشاد و سبب نهی ست و اگر خارش
قوی عارض گردد که تحمل نتوان کرد بگشایند و قدری آب گرم بر انجا ریزند خاریدن ساکن شود و
دیگر بار استراحت نموده باز به بندند و رفاده را بگلاب و روغن گل و اندکی سرکه تر کرده دارند
اگر چنین روش بگذرد و ورم نکند و حرارتی در عضو نباشد رباط را محکم تر از انکه اول بسته اند به بندند و
بگشایند الا در چهار پنج روز بار با ده و ضماد از صبر و عدس و سماق بغدادی و مغاث سمن
گل ارمنی آب اشور ساز ند و اقاقیه لشیح مثل کله پاچه و هریسه و مرغابه و برنج با بطون البقر و لبلوب به
و در آخر امر در وقت التحام و شبیه پیدا شدن خون ست بر فاده و بر باطات چه این دلیل ارسال
طبیعت است ماده چسپیده را بانجا که از مسام ترشح نموده و باید که قبل از اشتداد و تصلب عضو را تحریک
قوی ندهند و اگر با کسر جراحتی بود ابتدای بستن از یک عصابه از لب بالای آن کنند و دیگری از لب
زیر و دهن گشاده دارند و قدری پنبه بر انجا نهند و چون زرد آب کم گردد و از ورم ایمن گردد و مرهم روا
مانند نهند و اگر خون سیرود و نمی ایستد از صبر و کندر و مرهم صافی و دم الاخوین ذرور می ساخته بران پاشند
تا خون بایستد بیرون آوردن خار و پیکان را با تیر را موقع اثر ایمر و کنده بر کشند اما خار و اشبه مانند آن
بود بیخ نی یا شلیم را کوفته ضماد نمایند و اگر قوی تر خواهند بگیرند پیاز نرگس و آرد شلیم و اشق
و زراوند و زفت رومی و علک البطم کوفته بعسل سرشته ضماد کنند و یا پیاز نرگس و آرد شلیم
بعسل سرشته ضماد کنند فساد اطراف لیر یا دسبب آن توجه حرارت و خون و بخارات

گرم سست باشد با منتفخ و ملتهب شدن و در آنجا پس آن عضو را بسوزد و متعفن گرداند علاجش اگر ورم
نکرده باشد و فاسد نشده باشد لاکن در ابتدای گرما به سبز شود زیت و روغن زنبق بسیار بر آن
طلا نمایند و اماس کند در آبی نهند که در آن شلغم و کاه گندم و سبوس گندم و بابونه و اکلیل الملک
و کرنب و حلبه و کتان جوشانیده باشند و چون بیرون از آب مذکور آرند روغنهای مذکور بمالند و اگر
سبز و سیاه شدن باشد نشترها در آن کنند و نیش را نیک فربه برند و در آب گرم نهند پس بگل ارمنی
و آسیا و سرکه بهم آمیخته طلا نمایند و بعد از دو سه ساعت بسرکه و آب نیم گرم یا شراب نیم گرم بشویند و اگر
وقتی رسد که ابتدای تعفن کرده باشد چغندر و کرنب را بپزند با روغن گوسفند یا روغن گاو و بکوبند
مثل مرهم بر آنجا نهند تا آنچه متعفن و سبز شده باشد یا سیاه گردیده بیفتد پس بعلاج قرحه علاج زخم آن کنند

باب هفتدهم در طرد هوام از مسکن و تدبیر نیش هوام و گزیدن سباع و غیره و علاج سقی سموم و ادویه سمیه

اما طرد هوام پس بدانکه در نگاه داشتن کرنب و لقلق و طاوس و خارپشت و ابن عرس و گوزن در
خانه هوام از آنجا بگریزند و اگر ظاهر شوند بکشند و بعضی گفته اند که مار نزدیک پوست پلنگ نرود
و اگر ریسمان را بقطران سیاه و حلتیت آلوده کنند و گرد خوابگاه گردانند هوام در نیاید و بخیر شاخهای
درخت انار و بیخ آن و بخیر فنجنکشت در جای خواب نهادن همین عمل کند و از چیزهای که مار بگریزد بخیر
پشم کوهی بود و شاخ گوزن و موی آدمی و بر سنجاسنت و گوگرد و خردل اگر در مسکن مار نهند بگریزد
و طرد عقارب از بخیر بیقرب یا کبریت یا زرنیخ یا سم خر یا پیه بز یا روغن گاو و از بادروج و
ترب و برگ آن بگریزد و طرد و براغیث حنظل یا خرنوب در آب بجوشانند و آن آب را در خانه پراکنده
کنند و اگر چوب بید را با پیه خارپشت آلوده کنند کیک بر آنجا جمع شوند طریق روغن گاو با سرگین گاو یا سیاه دانه
یا چوب مازو یا برگ سیر و چیزهای آن و اگر روی را بروغن و دو چرب کنند کمتر ضرر رساند طرد زنبور بخار
گوگرد و طرد فاره موش نیز اگر پوست باز کنند یا دم ببرند یا خصی کنند باقی موشان
بگریزند طرد و سام ابرص در خانه که زعفران بود در نیاید علاج لذع و نیش
حیوانات باید که اول بالای آن را محکم ببندند و بمحجمه بسیار پیاپی بمکند و اگر محجمه
حاضر نبود کسی را گویند که گرسنه و بیماری و معیوب نبود که دهن را بشویند

و چرب کنند و بمکند و آب دهن را اندازند و بسیار بمکند و نیش جمیع هوام اول عمل باید کرد و اگر از جنس
مارهای قوی باشد فی الحال عضو را ببرند و اگر بریدن ممکن نباشد گوشت آن موضع را ببرند تا استخوان
و اگر بلیس نشود موضع را بنشتر بشگافند و دهن زخم را کشاده گردانند و بعد از آن از امتصاص و مکیدن
بسیار بهیچه یا دهن این ادویه را ضماد نمایند زرفت رطب فرفیون جاوشیر قند و اگر اینها حاضر نبود
سرگین کبوتر و فودنج و خاکستر چوب انگور و اگر تریاق فاروق میسر آید در اول مفید بود و آخرها ملکره ندهد
و مقدار شربت تریاق جهت این نفع یک مثقال بود و خوردن مخلصه یک مثقال رفع جمیع زهرها
و گزیدنها کند و گفته اند که خوردن ثوم با شراب و شراب نیز با پیاز یا گندنا یا چیزی دیگر
از برای جمیع گزیدنها و زهرها نافع است و اگر چیزی دفع آن نشود و مرتکب آن شدن خطای
محض بود و اصل حشیشی که در نواحی فارس مشهور است بادرار و منفعت آن درین باب متواتر
رسیده و مجرب است گزیدن عقرب بعد از بستن بالای آن و امتصاص نمودن بمجرد
بدهان نمک سوده نگرفته و گرم کنند و بادروج کوفته و گرم کرده ضماد کنند و خوردن آن نیز مفید گردد
و عقرب را اگر میسر باشد بشگافند و ضماد کنند و منفعات خاصه کرفس اجتناب کنند و در مواضعی
که عقرب بسیار بود و اجتناب از خوردن کرفس واجب بود و بادروج ضد کرفس است گزیدن
رتیلا و عنکبوت و سام ابرص اما رتیلا بهترین علاج آن شیر دادن و قی فرمودن باشد و معهذا از ترتیب
طبی مذکور نشده اما عنکبوت یا دیگر که از جنس آنست هر کدام از اینها اگر بگزد و دندانها در آنجا بماند و یا
سبب درد کند تدبیر بیرون آوردن آنست که بخاکستر چوب انگور و انجیر و روغن زیت یا کنجد
طلا کنند و یا فتیله از پنبه در آنجا بگذارند تا در آن آویزد پس بخاکستر و روغن مذکور طلا کنند و اگر
درد ساکن نشود و بمکند و در آب گرم که در وی سبوس گندم جوشانیده باشند نهند اما سام ابرص
که در خراسان میباشد و نقطهای سیاه بر پشت آن نیز دندانها بگذارد و هنگام گزیدن و از گزیدن
آن تب مطبقه و در میان آن لرزه و اضطراب که از گزیدن مار بود عارض شود و بسیار بود که بافراط
در هلاک کشد و موضع نیش سبز و زرد شود و زرد آب و رطوبت فاسد سیلان کند پس بطریقی
که گذشت دندانهای آن را بیرون آرند و قدری پشم یا شد ابریشم مقرض نموده یا نیز قطونا
در آبی که در آن صمغ عربی حل کرده باشند بیزند و ضماد کنند و یک روز بگذارند پس

بزفق باز کشند تا باو بند انها بیرون آید و علامت بیرون آمدن زوال تپ و سبزی موضع و سیلان
رطوبت زرد آب باشد پس بعد از ان بعض انچه در گزیدن مار گذشت عمل نمایند

فصل در بیان عضّ کلب عضّ کلب جنونیست که سگ و بعضی حیوانات را مثل گرگ
و شغال و روباه عارض میشود و گفته اند که بغل را نیز عارض میشود و این را از ان سبب کلب نامیده اند
که در سگ بیشتر واقع میشود و این حیوان را که این حال بود کلب گویند علامت سگ دیوانه سرخی چشم
و زبان از دهان بیرون بر آوردن و افگندن کف و لعاب بسیار و سر بزمین نهاده و پای گردانیدن و دم را در میان
هر دو پای بر زمین میکشد و رفتن مثل مستان بود و اگر گرسنه شود نخورد و اگر تشنه شود از آب بترسد
و نیاشامد و بهر چیزیکه رسد حمله کند و آواز نکند و اگر آواز کند گرفته آواز بود و سگان جمله از و بگریزند
و اگر بآن رسند خشوع و تملق کنند بحرکت دم و غیره چنانچه رسم کلب ست که این صفات بر تقدیر
استحکام کلب بودن ست و قبل از استحکام بعضی ازین علامات بود و بعضی نبود و معضوض یعنی گزیده کلب
شده را بعد از یک هفته یا دو هفته یا چهل روز و گاه بود که تا شش ماه بلکه تا یکسال و دیرتر اثر شد
بحسب قلت و کثرت رطوبت و قرب و بعد مزاج شخص از سوداویت حالتی مثل مالیخولیا از دوست
داشتن تنهائی و دشمن داشتن روشنائی و ترسیدن از هر چیز بعد از سال شکوه نمودن و از آب و
و رطوبات ترسیدن و یا آنرا نجس و پلید شمردن و باین سبب از شرب بازماندن و هر گاه که باین مرتبه
رسید امید صحت اندکی ماند خاصه اگر روی خود را در آئینه نشناسد و سگی مثل او گردد و هر گاه چنین
باشد طمع از سلامتی او منقطع باید کرد و گاه بود که آواز سگ کند و هر کس را بگزد و گزیدن مردم
و هر کرا بگزد او را نیز این حالت عارض گردد و همچنین بود هر که پس خورده او را از آب و طعام تناول کند
همین حالت شود و گاه بود که در میان بول معضوض اشیای لحمیه مثل کلاب پیدا آید و اگر شبهه گردد
که کلب گزنده کلب ست یا غیر آن پاره نان برطوبتی که از زخم سیلان میکند آلوده گردانند و پیش سگی
اندازند اگر بخورد سگ دیوانه نبود یا قدری مغز جوز یک شب بر زخم بندند و در صبح پیش مرغ اندازند
اگر نخورد یا بخورد و بمیرد دیوانه بود **علاجش** موضع گزیده را کشاده گردانند بحجامت و مص بسیار فرمایند
پس سیر کوفته بسرکه و روغن گوسفند سرشته ضماد کنند یا جاوشیر بسرکه سوده و با زفت گداخته
مخلوط کرده ضماد کنند یا شیر و پیاز و نمک را کوفته با خاکستر چوب رز ضم کرده ضماد نمایند

و تا سه روز این تدبیرات مفید بود اما بعد از سه روز در گشاده گردانیدن دهن جراحت فائده نبود
لیکن سعی نمایند که تا چهل روز مندمل نشود و هر گاه ببینند که آثار اندمال پیدا شده باشد دوباره که ذکر شد
ضماد نمایند تا بگشاید و بعده بر مالیخولیا تنقیه سودا اشتغال باید نمود و دوا الذراریح و دوا السرطان
بدهند نسخه دوا الذراریح بگیرند ذراریح فربه بزرگ سر و پا جدا کرده انداخته یک مثقال عدس مقشر
سنبل الطیب زعفران قرنفل فلفل دارچینی از هر یک یک دانگ و شش سرخ نرم کوفته بآب شبت
قرصها سازند و هر روز صبح دو دانگ با آب نیم گرم بنوشند و اگر در مثانه دردی پیدا شود بطبیخ عدس
و روغن بادام شیرین یا روغن گاو علاج کنند و هر روز که دوا الذراریح دهند در حمام روند و در آبزن
نشانند تا در آبزن بول کنند و از سرما نگاه دارند و غذا مرغ فربه و ماش دسته باشد و شراب دادن
گفته اند نسخه دیگر دوا الذراریح بگیرند ذراریح بعد از اسقاط اطراف چنانچه گفته شد یک شبانه روز
در دوغ نهند پس دوغ را بریزند و دوغ تازه داخل کنند و بعد از یک شبانه روز بریزند
و یکبار دیگر چنین کنند پس ذراریح در سایه خشک کنند و با وزن آن عدس مقشر بسایند و
قرصها سازند شربتی دو دانگ با آب گرم بدهند و بقانون مذکور عمل کنند نسخه دوا السرطان
بگیرند سرطان نهری ماده یعنی آب دریای شیرین و علامات مادگی آن آنست که چون سوزنی بآن
فرو برند اگر از آن آبی سفید بیرون آید ماده است پس اطراف آن را ببرند و شکم آن پاک بشویند
بعد از آن بآب خالص بشویند و خشک گردانند و در کوزه کنند و سر آن محکم کنند و یک شب در تنوری که در آن
نان پخته باشند نهند پس ده جزو از این و پنج جزو جنطیانا و یک جزو کندر کوفته بیخته هر روز صبح و شام دو درم
با آب سرد بنوشند جالینوس گفته هر کس که از این دوا خورد از ترسیدن آب ایمن شود و اگر جگر آن سگ را
بخورد از ترس و جزع و از خوردن آب ایمن شود و گفته اند که چهل کس را سگ دیوانه گرفت بعضی از ایشان
جگر آن را خوردند سالم ماندند و بعضی استنکاف نمودند هلاک شدند و استعمال دوای جالینوس
و انواع تدبیرات دیگر مفید نیفتاد و اگر قرحه پیدا شود تدبیر آنست که از مرهم و شکر سفید [illegible] سازند
[illegible] آب گرده سطح آن [illegible] باید یا شیر [illegible] سازند سنگ [illegible] و در دهان نشانند و بول
در حلق نهند تا آب بحلق فرو برد و دوا آب را نبیند

فصل در بیان تدبیر باد سموم مجملاً اما پیش از آن اولی ست که اگر بسیر شود

تنقیه بدن کنند و تعدیل مزاج و ترک فواکه و شرابها و شوربا از فواکه مثل بهی توان خورد و آنچه ممنوع است مثل
خربزه و زرد آلو و هندوانه است بر مزعفات ترشیها اقتصار نمایند و خانه را بکافور و سعد و صندل و مشک و عود
و عنبر و بید و کدو و سیب و به و امرود و گلاب مطیب و مشتش گردانند یا تدبیر شرب سموم قی کردن
بآب گرم است بعده روغن کنجد و زیت یا طبیخ بزر انجره و مسکه و روغن گاو خوردن و طعام بسیار
نباید خورد و اگر زهر بقی بر آید فبها و الا کسر سورت آن کنند تریاقی که زهر باقی بیرون آورد و آن را تریاق
العلیق نامند صفت آن گل مختوم حب النار از هر یک ده مثقال زنبیل بسرشند شربتی یک درهم و بعضی
گفته اند که غره الدیک فی الحال قذفت سم کند و بعد از آنکه در معده استقرار کرده باشد قدری شیر و بنادو باز
قی فرمایند و اگر در زیر شکم ضرر و المی ادراک کنند حقنه کنند و اگر معلوم گردد که کدام زهر بوده است پس آنچه
مخصوص آنست بآن معالجه نمایند چنانچه در مطولات مذکور است پس از کتابهای فن اگیرند

خاتمه در بیان جوارشات وغیره

جوارش آمله مقوی معده صفت آن منقی بیست مثقال در شیر یکشبانه روز تر نمایند و بشویند
و در آب جوشانیده صاف نموده در شکر سفید یک آثار بقوام آرند ایضاً برای تقویت معده صفت
آن آمله منقی نیم آثار گلاب نیم آثار عرق بید مشک نیم آثار شب بشب مانند صبح خوب سائیده مهرا نموده
از پارچه گذرانیده نبات سه پاؤ عسل صاف نیم آثار در عسل کرده بقوام آرند و مروارید ده تولہ صندل
سفید ابریشم خام گل سرخ گل گاوزبان دانه هیل پوست بیرون پسته مصطگی دارچینی هر یک یک تولہ عنبر
سه ماشه ورق نقره نه ماشه بدستور تیار کنند جوارش لولوی مقوی باه و معده و اعضای رئیسه
و مصلح حال جنین از اسقاط صفت آن مروارید درم عاقرقرحا نیم زنجبیل مصطگی هر یک چهار درم
زرنباد و درونج عقربی نیم کرفس شیطرج هندی قاقله جوزبوا بسباسه قرنفل از هر یک دو درم بهمن فلفل
دار فلفل از هر یک سه درم دارچینی پنج درم شکر سلیمانی بوزن همه ادویه سرشته بقدر یک مازو
و در چینی [illegible] است بایں جوارش باید نمود جوارش کندر ضعف قلب و خفقان را نافع است
صفت آن کندر سفید شصت درم فلفل سفید دار فلفل از هر یک ده درم سپند سفید شصت درم
زنجبیل خولنجان از هر یک دوازده درم [illegible] جوزبوا قرنفل از هر یک [illegible] درم [illegible] نیم درم
همه اجزا را کوفته بیخته وزن نموده بعسل صاف بسرشند شربتی [illegible] ترکیب [illegible]

در تقویت معده و بیدل و چون زن را بعد ولادت استعمال کنند جهت پر سوت و قطع سیلان آب فرج
و تنگی آن نافع صفت آن بسباسه زعفران الایچی خرد از هر یک شش ماشه جوزبوا سه ماشه قرنفل
فلفل دارچینی گل پسته سپاری از هر یک یک تولہ خرما کھوپرا هر یک دوازده درم مغز بادام
روغن زرد هر یک نیم پاؤ مشک سه ماشه عسل سه پاؤ ورق نقره بیست پنج عدد حب زنجبیل طعام را
در قعر معده بفشاند و تخمه را زائل کند و شکم براند و نفخ تحلیل کند قبل از غذا و بعد آن توان خورد صفت
آن فلفل زنجبیل قرنفل دار فلفل سکتار مشک شیرم قند سفید برابر کوفته بیخته بآب حب سازند
شربت نیم درم حب اشتهی دیانهم و خوش ذائقه صفت آن دا قله صغار و کبار دارچینی هر یک پاؤ درم
سمندر سوکن سونچر لون سیندها لون پپلا مول جواکهار کشنیز فلفل زیره سفید مرچ سیاه زیره سیاه
زنجبیل سیاه و مرچ ناگیسر تالیس هر یک نیم انگ چوک ترش دو درم انار دانه هشت درم کوفته بیخته
بآب لیمو خمیر نموده حب مقدار کنار بندند شربت یک حب تا دو حب حب جهت هضم و تقویت معده
دل و دماغ و غلیظ و دافع فواق شدیده صفت آن نمک سانبهر نمک سیاه هر یک سه مثقال پودینه
زرنباد هر یک پنج مثقال بلیله زرد و بلیله آمله مقشر فلفل گرد پیپل زنجبیل مرچ زیره هر واحد پاؤ تا کوفته
بیخته بآب لیمو خمیر نموده در آفتاب خشک کرده باز بآب لیمو و آمله سبز و اگر هم نرسد آمله خشک در آب
تر نموده بهمان آب خمیر کرده خشک ساخته باز بآب لیمو خمیر نموده حب بقدر جوزبوا بسته یک حب بخورند
سفوف که شهوت دهد و زنان حامله را مفید بود و معده را قوت دهد و اشتها آرد صفت آن کوبا
انیسون زیره کرمانی قاقله قرنفل نانخواه کرفس از هر یک دو درم قرنفل زنجبیل دار فلفل از هر یک دو دانگ
قند بیست مثقال کوفته بیخته شربتی دو درم بآب تازه یا نیم گرم سفوف ملح از برای محرورین که
اسهال محرق رقیق و مره سوداوی کنند و اشتهای طعام آورد صفت آن نمک دارانی را ریزه ریزه
کرده در تابه بریان نموده پس بپاشند بران سرکه کهنه تند چند مرتبه کوبیده و بیخته پس مخلوط نمایند
با آن انار دانه بریان همه را کوفته سفوف سازند سکنجبین رمانی تپهای محرقه و جگر و معده را
سود دهد صفت آن آب انار ترش و شیرین از هر یک نیم من بقوام آرند و قدری زرشک
و یک چهار یک سرکه صاف و یکمن قند اضافه نمایند و بجوشانند تا بقوام آید سکنجبین نعناعی که نیز همین
خاصیت دارد صفت آن آب سیب پخته شیرین صد دام سرکه چهل دام آب انار ترش آب لیمو

گلاب بید مشک هر یک بیست درم قند سفید یکمن و نیم پودینه سبز یکمشت پوده بطبخ بدهند از نیم پخته
تا بقوام خوب پخته شد بیرون آرند سکنجبین پودینا جهت گرم کردن معده و ازاله تخمه و تفتیح سده جگر و تحلیل ریاح
احشا و دفع بادهای و تسکین وجع معده و وجع دندان و تاکل آن و قولنج و عسر البول که از برودت بلغم بود نافع
صفت آن حب بید ستر دارچینی افیون اسارون و قو هر واحد یکدرم فلفل دار فلفل قسط هر یک
سه شدرم زعفران نیم درم نیز اضافه کرده ادویه را کوفته بیخته و زعفران را در عسل که سه چند
جمله باشد حل نموده بسرشند و بعد سه ماه بکار برند شربت از دانگ تا دو مثقال سهاگ سوخته باهم
وشتی صفت آن اگر موی سفید از بیره سیاه و سفید کشنیز خشک بادیان تخم شبت قرنفل بوتری
صندل سفید لودهه گجراتی هوا بیر کرتیلیه هر یک پنج درم ترکشا دوا م زنجبیل روغن گاؤ هر یک
شانزده درم شکر تری چهار نیم آثار اول زنجبیل را کوفته بیخته در پنج آثار آب جوشانند تا غلیظ شود
پس روغن انداخته یک کفچه زنند بعده شکر تری در اندک آب صاف نموده باهم بسرشند و
حلوا سازند و دارو با عسل نموده هر روز یک درم بخورند شربت حماض صفرا بشکند و تشنگی
باز دارد و معده و دل را قوت دهد و خفقان حار را نافع باشد صفت آن آب حماض نیم آثار
قند سفید یکمن بدستور مقرر شربت سازند شربت تمر هندی طبع را نرم کند و صفرا بشکند
و معده را قوت دهد و قی باز دارد صفت آن نیم من تمر هندی را بجوشانند و شیره آن را بگیرند و بالای
و با یکمن قند سفید بقوام آرند شربت لیموی تسکین عطش معدی کند و هاضمه را قوت دهد
صفت آن آب به شیرین دو جزو آب لیموی کاغذی یک جزو قند سفید نصف یا ثلث جزو مجموعه
بدستور مشهور بقوام آرند ضماد یکه هرگاه ورم معده شروع به نضج کند و احتیاج تحلیل بکار آید صفت
آن آرد جو خطمی اکلیل الملک بابونه گل سرخ پنج جزو با آب کرنب ضماد کنند عرق بجهت تقویت
معده و قلب مجرب صفت آن برگ گاوزبان گل گاوزبان هر یک سه توله بادرنجبویه برگ بادنگ
هر واحد دو توله ابریشم سه توله تخم بادرنجبویه پودینه هر یک سه توله تخم فرنجمشک دو توله درونج دو توله
زرنباد دو توله کشنیز خشک سه توله براده صندل سفید و سرخ هر یک سه توله بادیان چهار توله
قاقله صغار چهار توله گل سرخ چهار توله نانخواه سه توله قرنفل چهار توله موی منقی پاو آثار کشمش پاو آثار
تخم بالنگو نیم پاو پوست بیرون پسته سه توله طباشیر سه توله بهمن سفید سه توله گل بهار چهار توله

پوست ترنج دو توله پوست بلیله زرد و براده آبنوس هر یک سه توله شب در گلاب و عرق کیوڑه هر یک چهار تا
خیسانیده صباح عنبر اشهب سه ماشه مشک سه ماشه زعفران چهار ماشه براده صندل سرخ نه ماشه
ورد ابیض یا آثار بیستر بیخته کرده مقطر سازند قرص گل رو معده و تپ های بلغمی را سود دهد صفت آن
مرجینه سنبل سلیخه گل مختوم پوست بیخ کبر پوست بیخ لفاح ورق گل سرخ هر یک شش درم
رب السوس چهار درم طباشیر دو درم عصارهٔ غافث دو درم کوفته بیخته به میفختج سرشته قرص سازند
کما و که در معده به تپ را سود دهد صفت آن نانخواه زیره رازیانه از هر یک دو مثقال گل سرخ پنج مثقال
کوفته بیخته در خریطه کرباس انداخته نیمگرم بر معده گذارند لعوق ناردان جهت تقویت معده و دفع قے
ضعف بہیدل صفت آن گل سرخ ارو سنج پوست بیرون پسته انار دانه زرشک از هر یک پانزده
مثقال سماق هفت مثقال نعناع تخم مورد هر یک سه مثقال جمله ادویه در سه رطل آب بجوشانند تا یک
رطل بماند صاف کرده همراه آب لیمو و آب غوره و آب به و آب تمر هندی هر یک بیست و پنج مثقال شکر
شصت مثقال نبات دوصد مثقال بقوام آرند و اندک اندک بلیسند مقی کسے بفراغت آرد صفت
آن شبت بیست درم در یک رطل آب جوش دهند تا بنصف رسد و جوز القی یکدرم با نمک سائیده
و نیمبل سرشته همراه مطبوخ مذکور آمیخته و بقدر حاجت آب گرم و قدرے عسل افزوده بنوشند معجون افسنتین
جهت ورم معده و جمیع الفوائد که از مواد سوداوی باشد نفع کامل بخشد صفت آن افسنتین هفت درم
انیسون تخم کرفس هر یک پنج درم سلیخه ده درم افیون جند هر یک دو درم عسل دو چند همه بطریق مشهور معجون
سازند معجون جهت تقویت باه و قوت معده و اشتها و قوت مجامعت سریع النفع صفت آن جوزبوا
قرنفل بسباسه لسان العصافیر بیخ اذخر زنجبیل دارچینی مصطگی زعفران عود هر واحد سه مثقال قاقله کبار
و صغار هر یک یک مثقال اشنه دو مثقال قند و گلاب هر یک ده مثقال قند را در گلاب حل نموده
عسل بقدر کفایت اضافه نموده بقوام آرند و ادویه مسحوقه بدان بسرشند شربت یک و نیم مثقال
مربای بلیله مقوی باه و معده و دماغ و جگر و طبع را نرم کند و بواسیر را نفع دهد صفت آن صد عدد
بلیله بزرگ بگیرند تر بود یا خشک و در ظرف سبز نهند و آب آن قدر اندازند که آن را بپوشاند
و خاکستر یک و پنجاه درم بران پاشند و دو روز بگذارند و بعد هر سه روز آب و خاکستر تغییر کنند و تا ده کنند
پس بلیله ها بیرون آرند و نرم بشویند تا پوست جدا نشود و بعده در دیگ نهند و همانقدر آب که وی را

بپوشانند اندازند و یک کف جو مقشر مدقوق نیز هم سازند و بپزند که تا خوب پخته شود پس بیرون آرند و نیکو
بشویند و بپارچه خشک کنند بنوعیکه بحال بماند و جدا گردد پس هلیله را با آنکه مخالف ده حواله روز بزنند پس
در ظرف سبز نهند و عسل صاف دران اندازند آنقدر که او را در پوشد و بیست روز بگذارند و سر ظرف
عسل تغیر میدهد و هرگاه تغیر دهد جوش خفیف باید داد تا در هلیله هیچ مائیت نماند بعده خشک کرده
عسل جید صاف اندازند آن قدر که در پوشد و در ظرف سبز اندازند و پس از چهل روز بکار برند
و اگر خواهند دواء و یه سازند صفت آن دارچینی زنجبیل هیل جوزبوا عود مصطگی مشک کوفته
بیفزایند و هم هلیله را ازاو ویه مسطوره هر یک یک اوقیه و مشک نیم درم کافی ست و اگر بجای
عسل قند کنند قلیل الحرارت باشد و در حمیات مناسب تر بود و اهل هند هلیله را بعد نرم شدن
در آب آهک جهت استمساک اجزاء او و دفع گردیدن عفوصت می خیسانند و بعده طبخ میدهند
چنانکه معروف است و گویند اگر این مربا را یک سال تمام بخورند و از حموضات در اثنای خوردن مربا
احتراز نمایند موی سفید نشود و تریاق الطحال بجمیع امراض اقسام طحال چون وجع و جساءت و صلابت و
اورام و جز آن نافع و صفت آن مغز چلغوزه کرسنه تخم انجره هر یک ... زراوند هر یک ده درم
پوست بیخ کبر کزمازج بازرد اشق بو فاریقون بیخ کزبره ی زعفران بلوط میعة الرمان هر یک سه درم
سافج هندی قسط ناربیخ چاوشیر مشکطرامشیع بیخ سوسن و قوانیسون سیسالیوس فوتنج
وج هر یک چهار درم حب بلسان حب البان اسقولوقندریون بیخ لبلاب عنصل مشوی
سنبل الطیب شامی فلفل سفید پوست بیخ جعده هر یک پنج درم ورق لسان الحمل ورق علیق
زیره کرمانی هر یک ده درم طحال حمار وحشی طحال ثعلب هر یک پانزده درم آنچه کوفتنی ست بکوبند
و صمغها را در شراب بگذارند و با عسل معجون سازند بعد فصد و مراعات سائر قوانین سه ... با سکنجبین
بزوری و جهت تسبیح بماء الاصول و برای اورام و موی صفراوی با سکنجبین ساده و نیز ماء الشعیر
و جهت ضماد از برای تسبیح با سرکه حل نموده و جهت ضماد صلابت با آب کرفس گداخته یا بموم و روغن گداخته
و جهت ورم صفراوی و موی ضماد قدر قلیل آن با آب لسان الحمل و آب برگ بزرقطونا و حی العالم و
عصی الراعی مستعمل و اگر خواهند که جهت اورام و موی صفراوی بخورانند با آب کدوی مشوی
و اگر کدوی تازه نباشد کدوی خشک را سحق کرده اضافه نموده با سکنجبین و آب کاسنی

در آب عنب الثعلب مانند آن استعمال نمایند ادویه مستعمله در طلاء صفت آن حب الفقد
سکر مازج کبر بود دبینه غافث هلیا شیر اسطوخودوس افسنتین فوه لک بوند جوز السرو جعده تربد سفید سقمونیا افیون
زعفران ایارج فیقرا غاریقون هلیله زرد وج انیسون تخم کاسنی بادآورد واشق مقل زراوند نمک هندی
تخم خرفه بیخ کبر سداب حرف شاهتره شونیز هلیله کابلی ثمر کاکنج تخم کشوث زرشنک فلفل اسارون مصطگی
حب البان کاکنج قسط جاوشیر اطراف الطرفا پیاز عنصل فاقل سفید اصل السوس کمافریوس تخم خیار زه
ادویه که در ضمادات و جامع طلاء داخل شود صفت آن خردل بیخ کبر بیخ غافث برگ سداب اشق
مقل آرد نخود اکلیل الملک تخم کتان بابونه سنبل ترمس طین اسود اشنه گزمازک کندر صبر سکبینج جاوشیر
آبزن که زحیر بلغمی را سودمند است صفت آن شبت تخم کتان حلبه خطمی بجوشانند و در طبیخ وی که نیم گرم
باشد مریض را بنشانند آبزن دیگر که زحیر ورمی را نفع بخشد صفت آن حلبه بنفشه تخم کتان بیخ خطمی
در آب بپزند و روغن گل وزرده تخم مرغ آمیخته نیم گرم آبزن سازند حب بواسیر که رفع قبض نماید
نماید و بواسیر ریحی را فائده دهد صفت آن پوست هلیله کابلی پوست هلیله زرد پوست بلیله
پوست آمله هر واحد دو مثقال حضض هندی یک مثقال انیسون یک مثقال تخم گندنا سه مثقال
مقل ازرق چهار مثقال عسل خیار شنبر هفت مثقال ادویه کوفته بیخته بروغن چرب ساخته و باد یگر
ادویه بکوبند و مقل را بآب گندنا حل ساخته حبها سازند مقدار نخود علی الدوام بعمل آرند حریره
جهت زحیر صفت آن لعاب ریشه خطمی لعاب بهدانه شیره خشخاش لعاب اسبغول شیره
نشاسته روغن بادام آب که دران کتیرا و صمغ عربی نیم کوفته شب خیسانیده باشند نبات بقدر مناسب
گرفته تیار نمایند حریره جهت پیچش خونی یا غیر خونی صفت آن صمغ عربی سه ماشه نشاسته روغن بادام
هر یک نیم توله بارتنگ بو داده یکتوله با قدرے نبات حریره کرده بدهند و اگر پیچش بسیار باشد بنبات
بعمل آرند حقنه که زحیر شدید را نافع ست صفت آن آب برنج مطبوخ بگیرند و ثانیاً بشیر تازه بپزند
تا غلیظ شود و صمغ عربی قدرے دران آمیزند و نیم گرم کرده حقنه کنند سفوف که اسهال باز دارد و
دستهاے کهنه باز آرد صفت آن انار دانه بریان چون سه پاریک نموده صد درم کرویا
در سرکه تر کرده و بریان نموده کشنیز خشک در سرکه تر کرده و بریان نموده هر یک بیست درم خرنوب
نبطی سماق پاک کرده گلنار هر یک ده درم کوفته بیخته شربتی یک و نیم درم با شربت بوره و

یا رب به شیاف از حیر صفت آن زعفران مر افیون حضض کندر مساوی کوفته بیخته شیاف کنند شیاف
که قولنج را فایده دهد صفت آن بگیرند سداب زیرهٔ سیاه نانخواه بورهٔ ارمنی برابر نیم درم کوفته بعسل آمیخته بر پاسوی
حقنه مالیده چند نوبت در اندرون فرستند یا بر خرقه مالیده رشته بر و بسته در اندرون روان کنند
و بعد از لحظه رشته را بکشند تا خرقه بیرون آید و بدل آب گفته اند شراب بار تیق که سه بار تیق بر نهار خوردن
اندک اندک بمقدار شصت مثقال فایده دارد و بعد از آن ماء اللحم شاید و غالباً اگر بر نا وقت گزارند فایده کند است
طلا از جهت درد اعضا که از بواسیر بهم رسد صفت آن زنجبیل یک مثقال فلفل دو مثقال قاقله و شادروان یک
نیم مثقال جلیه پنج مثقال سورنجان یازده مثقال یا موم پنج مثقال و روغن کدو گان بیست مثقال آمیخته طلا
نمایند طلا که بواسیر را تباه کند و از بیخ بر افگند صفت آن بوره سه درم زرنیخ دو درم سم الفار یک درم
و نیم زنگار یک درم نرم کوفته با پیه مرغ بگدازند و قدرے از آن آمیخته طلا کنند و اگر علت ضعیف باشد سه روز نهند
هر روز دو بار و اگر قوی باشد پنج روز نهند هر روز دو بار تا علت تباه شود پس مرهمی سازند از پیه سرخ و
روغن گاو و بر علت هر روز نهند تا هفته و تا این مدت بدان جایگاه آب رسد تا وقتی که بهتر شود و چون
علت افتاده باشد مرهمی کنند از انزروت و دم الاخوین و سفیده بیضهٔ مرغ تا گوشت بر آید
فالوده برای اسهال دموی صفت آن بگیرند نشاسته سه مثقال صمغ عربی شش مثقال بزرقطونا
دو مثقال بارتنگ دو مثقال بطور معروف فالوده ساخته در شربت صندل حل نموده بخورند
ماء الاصول جهت ذرب سددی مفید اخلاط آن سنبل الطیب مصطکی اسارون هیل بوا قاقله هر یک
یک مثقال عود و بلسان سلیخه هر یک سه درم تخم کرفس انیسون رازیانه زیرهٔ کرمانی هر دو قوه از هر یک
پنج درم پوست بیخ کرفس پوست بیخ رازیانه اذخر هر یک پانزده درم سوئیدنی بیست درم همه را بسته رطل
آب بجوشانند تا به رطل و نیم آید هر روز از آن چهار اوقیه استعمال نمایند مرهم که شقاق المقعد را نافع ست
صفت آن موم سفید یک توله حنا سه توله روغن گل بقدر حاجت موم را در روغن مذکور گداخته
حنای مسحوق داخل نموده مرهم سازند مرهم کافوری شقاق مقعد و درم حار را مفید بود صفت
آن موم سفید ده و نیم درم روغن گل ده درم مرداسنگ نشاسته از هر واحد دو درم افیون
درم کافور نیم درم همه را نرم سائیده در روغن موم گداخته ادویه مسحوقه آمیخته با سفیدهٔ تخم
مرغ مرهم سازند و اگر درم نباشد مرهم مقل نفع دارد مرهم [illegible] روغن کنجد پیه [illegible] ساق گاو

مقل بگیرند و مقل را بلعاب تخم کتان حل سازند و باقی را گداخته مرہم سازند مرہم که برآمدن
مقعد و جمیع آنرا فایده دہد صفت آن عنب الثعلب عدس مقشر از ہر یک سه مثقال گل سرخ دو مثقال
کوفته بیخته بلعاب کشنیز تازه بیخته و زرده تخم مرغ و روغن گل داخل نموده مرہم سازند مرہم نافع برای
بواسیر و شقاق مقعد صفت آن آب گندنا ہشت درم مقل ارزق ده درم مغز قلم گاو روغن زرد ہر یک
یک اوقیه مقل را بآب گندنا حل نموده در روغن داخل کرده بجوشانند که آب جذب شود پس مغز ساق گاو کوفته
نرم کرده قدرے موم سفید داخل نموده مرہم سازند مرہم مجرب که نواصیر را نفع بخشد و اندمال جراحت کند
نماید صفت آن مردارسنگ گداز زردچوب خون سیاوشان شب یمانی سرمه سائیده اگر سرخ باشد
بہتر شاخ گوزن سوخته موم سفید ہر یک یک توله روغن زیت چار توله بدستور مرہم سازند مرہم که بواسیر
و شقاق مقعد را مفید بود صفت آن شادنه عدسی گل ارمنی عصاره لحیة التیس ده درم موم سفید چہار درم
موم را در روغن بگدازند و ادویه را کوفته بیخته ممزوج نمایند و با ده درم شیر دختر در ہاون سنگ بمالند
تا باہم مخلوط شود مرہم که بواسیر را نافع باشد صفت آن میعه سائله یکدرم مقل دو درم مغز خسته خرما
زردآلو ده درم مقل و میعه را در روغن بگدازند و مرہم کنند مرہم دیگر برائے بواسیر بادی بود خواه خونی
صفت آن بگیرند نیم بقدر یک دمڑی و کافور بقدر سه دام و روغن زرد بوزن دو فلوس باہم سائیده
در روغن آمیخته بحوالی مقعد طلا سازند مفرح یاقوتی در تقویت دل که مزاجش گرم باشد و مقوی
جمیع اعضاء رئیسه صفت آن یاقوت رمانی لعل بدخشانی یشب سبز ہر یک سه مثقال بسد یک مثقال
مروارید ناسفته بادرنجبویه گاؤزبان تخم فرنجمشک زعفران آمله مقشر تخم خرفه مقشر تخم کاہو
بہمنین از ہر یک پنج مثقال زرشک منقی سه مثقال ورق نقره سه مثقال ورق طلا عنبر اشہب
مشک از ہر واحد سه مثقال کافور قیصوری سه مثقال طباشیر سفید ہفت مثقال تخم کاسنی
ده مثقال شراب انار شیرین شربت سیب شربت حماض از ہر یک چہل مثقال عرق کاسنی
بیست مثقال نبات سفید مثقال عسل پنجاه و دو مثقال بدستور طیار سازند مفرح کبیر
معتدل است در کیفیات اربعه و بہترین مفرحات است و موافق و معتدل جمیع امزجه و مقوی
و مقوی اعضاء رئیسه و غیره و مزیل مالیخولیا و صرع و جنون و توحش و خفقان و ضعف
قلب و اعیا و بلادت و سہو و ہاضم و مقوی صفت آن شاہتره بادرنجبویه گل گاؤزبان

هر یک ده مثقال بهمنین هر یک ترنج مثقال لاجورد غیر مغسول طباشیر گل مختوم زعفران درونج زرنب کبابه
زرنباد هر یک سه مثقال هلیله کابلی ابریشم مقرض صندل سفید پوست بیرون پسته دانه هیل ورق زر ورق نقره
یاقوت رمانی هر یک دو مثقال مرجان مروارید ناسفته کهربا هر واحد مثقالے عود نیم مثقال شکر سفید
صد و پنجاه مثقال آب به شیرین آب سیب شیرین گلاب آب انار میخوش آب بادرنج آب زرشک
آب ریباس هر یک بیست و سه مثقال و اگر ترنج نباشد آب لیمو عوض اوست و گل مختوم اگر نبود
گل داغستانی بجای اوست انداخته بقوام آرند شربت از یک مثقال تا دو مثقال مفرح صغیر بارد
که ابخره را از متصاعد شدن بر دماغ باز دارد و خفقان حار دور کند و دل و معده حار را سرد کند
و قوی گرداند صفت آن کشنیز خشک دو درم گل سرخ طباشیر هر یک درم کافور دو قیراط ادویه کوفته
بیخته بشربت سیب یا حماض بسرشند شربت دو مثقال مفرح که اعضای رئیس را قوت دهد و محروری
مزاجان را موافق است صفت آن خولنجان بسباسه قرفه هر یک چهار درم قاقله کبار اشنه پوست
ورق قرنفل گاوزبان زنجبیل مصطکی گل سرخ مروارید ناسفته یاقوت کبود زعفران هر یک سه درم
جوز الطیب سنبل الطیب بهمنین خصیة الثعلب نارمشک فرنجمشک هر یک پنج درم عاقرقرحا بسباسه
کهربا لعل هر یک یکدرم عنبر اشهب سعد هر یک دو درم مشک ترکی نیم درم ورق زر ورق نقره هر یک
نیم مثقال جزو اعظم خوب سوده سی مثقال قند سفید بگیرند و اگر عسل خواهند نیم من بدستور تیار سازند
طریق استعمال ماء الجبن صفت استعمال آن بگیرند پنجاه مثقال شیر بز جوان سرخ رنگ
ازرق چشم و اگر نباشد سیاه رنگ صحیح البدن بے عیب که زیاده از دو بچه نزائیده باشد و چهل روز
از زائیدن گذشته و پیش از گرفتن شیر چند روز تعلیف برازیانه و عنب الثعلب و شاهتره
و جو و کاسنی و بقولات بارده باید کرد و همچنین در استعمال ماء الجبن در ظرف نقره یا سنگ
یا مس قلعی دار کرده بر آتش ملایم بجوشانند و در جوشش سوم یا چهارم سکنجبین صادق الحموضت
یا سرکه انگوری یکتوله یا آب لیمو یا غوره و قدرے نمک لاهوری اندازند که بریده شود و بعضی
گفته اند که اگر در سرکه افتیمون و هلیله سیاه و نمک شب بخیسانند و صبح صافی نموده در شیر
ریزند اولی است بعد از ان که شیر بریده شود ظرف را از آتش فرود آرند و از صافی
شده تا بگذرانند و قدرے نمک انداخته باز یک دو جوشش داده صافی نموده شربت نیلوفر

یا هر چه مناسب طبیعت او باشد اضافه کرده بخورانند و در اثنای جوش لازم است که از چوب انجیر و اگر نباشد
چوب خرما پوست دور کرده و سرش چهار پاره نموده تحریک شیر کرده باشند و هر روز یک
یک دو دو دوام بیفزایند تا بیک رطل برسد و بحسب قدرت و ضعف مریض کم و زیاده از یک رطل
میکنند و دادن ماء الجبن چهل روز یا بیست و یک روز یا کم از این برای طبیب است و پیش از دادن
ماء الجبن تنقیه باید کرد و بعد از یک هفته و اگر ضرور باشد بعد از چهار روز شروع ماء الجبن کنند و اگر کسی را
نزله و عوارض دیگر مانع استعمال باشد پس از جهت بندیدن شیر بهترین طریق اینست که جبنه را از نمک شسته
صاف نموده خشک کرده نگاه دارند و شیر را جوش دهند و قدری جبنه را سائیده در میان شیر
اندازند و بگذارند که شیر منجمد شود و بعد از آن از کارد قطع قطع کرده نمک را اندازند و در صافی دوته کرده جائی
بیاویزند تا آب قدری قدری بچکد بعد از آن سیخ جوشانیده کف گرفته صافی کرده بخورند و دیگر طریق
بندیدن شیر از سنگدان مرغ و غیره در کتب متداوله مرقوم است باید که ماء الجبن را سه حصه کنند و یک
حصه بخورند و راه روند بقدری که نزدیک شود که عرق نماید و بعضی معین کرده اند که چند قدم و بعضی
چهل قدم بگردند بعد از آن دو حصه را هم همین طور بخورند و باید که نیمگرم بنوشند و در ماء الجبن رطوبت بسیار است
و گرمی باعتدال و غذا باید که بعد از چهار و پنج ساعت بخورند و غذا شوربای قلیه یا خشکه یا شوربای گوشت
یا با گوشت و برنج را باید که در آب سبوس گندم یا بادیان ترکنند و شسته بپزند تا سیده و لزوجت نیارد
و نان در اثنای ماء الجبن اگر نخورند بهتر بود و اجتناب از لبنیات و مغلظات و حلویات و حموضات و اشیا
و از بقولات لازم و احتراز از جماع و جمیع حرکات متعبه و عوارض نفسانی واجب و در تفریح بکوشند و بهترین
ماء الجبن برای مرض مالیخولیا از شیر بز است و اگر بهم نرسد از شیر گاو و ماء الجبن شیر شتر بجهت سده و
استسقا مناسب و بهترین وقت استعمال ماء الجبن زمان معتدل در حرارت و برودت بود و از مغز
حب قرطم که ماء الجبن سازند این طریق است صفت آن مغز حب قرطم ده اوقیه گرفته نرم کوفته
در دو رطل شیر منقی بیندازند و بچوب انجیر همین جنبانند تا شیر بریده شود و پس فرود آرند و بگذارند
که سرد شود و پس در پارچه دوته انداخته بیاویزند و آبیکه بچکد در ظرف چینی بیندازند بعده نمک قدری
انداخته جوشانیده کف گرفته صاف نموده با ادویه مناسبه بخورند و متفق اند حکما که ماء الجبن نافع ترین مسهلات
است و با وجود اسهال غذا ر بدن می شود و در علل سوداویه حاره و التهاب و جذام و داء الفیل تفصیل

ویرقان وحرقة البول وضعف کلیه وحصات آن ومثانه وقروح ذهن ودیگر قروح بدن و بثره و ظلمت بصر وضعف
واعصاب مواد لسوداوی چشم وپلک و استسقا و حرارت کبد و سخافت بدن وجرب وحکه و کلفت مستعمل شود
جوکراج گوگل جهت فالج ولقوه ورعشه وجمیع امراض باروی دماغی نافع صفت آن زنجبیل فلفل دراز
چیته حب بیل انگوزه برشته سرشف زرد وسیاه وسفید اندرجو تلخ باهی ژرنگ گج بیل کتکی بتیس بیج مور
باجمیع اشیای متساوی گرفته مضاعف آن تره پهله بگیرید و تره پهله و اشیای مذکوره مجموعه را وزن نموده
هموزن آن گوگل بجینسه بگیرند وانگوزه را در قدرے روغن زرد بریان کرده مجموعه را در کهرل سائیده
بقدر سه ماشه یا پنج ماشه بآب نیم گرم وقت شب بقدر یک توله بخورند جوکراج دیگر برای فالج ولقوه
نهایت نافع صفت آن بهنگره فلفل دار فلفل هر یک نه درم زنجبیل قسط تلخ وبو دارهو وبیرعا قرقرحا
فلفلمویه زرنباد از هر واحد شش درم تج بل جنید بیدستر هر یک دو درم پوست چیته کبابه تخم کاسنی
از هر یک سه درم پودینه پنج درم گوگل سه درم مثل کل اجزا کوفته بیخته نگاه دارند گوگل را نرم بکوبند و بروغن
بادام چرب کنند و باز بکوبند تا که باریک و نرم شود آنگاه اجزا را سائیده قدرے داخل نمایند و قدرے
روغن بادام بیامیزند و بکوبند تا که اجزا تمام شود و یک ذات گردد شربت یک توله بیان دیاقوزا
که منع نزلات کند و سرفه خشک را بغایت نافع صفت آن خشخاش سفید باپوست بیست عدد
تخم خطمی کتیرا صمغ عربی تخم خبازی بهدانه شیرین از هر یک پنج درم اصل السوس بیست درم اسبغول ده درم
همه اجزا در شش رطل آب باران دو شبانه روز بخیسانند تا نرم شود پس بآتش نرم بپزند تا نصف شود و بیمه آید
بعد از آن جمع کرده و یک من قند اضافه نموده بقوام آرند نسخه دیگر صفت آن کوکنار نیم پاؤ گل بنفشه
اصل السوس هر یک یک و نیم توله تخم خطمی پرسیاوشان هر واحد چهار درم عناب ولایتی پانزده عدد
صمغ عربی کتیرا هر یک یک و نیم توله زوفای خشک سه درم مغز تخم خیارین پنج درم بهدانه شش درم
خبازی دو دام مویز منقی سی دانه ادویه را در نیم آثار آب باران یک شبانه روز بخیسانند بعده بآتش
ملایم بپزند و صاف نموده باز بقوام قند آرند و هرگاه قوام درست شود ترنجبین سفید هشت توله خشخاش
سفید چهار توله شیره کدو یک توله همه را شیره کشیده در قوام مسطور بآتش ملایم کم کم شیره داخل نمایند
و قوام را حرکت داده باشند تا که شیره با جذب شود و قوام بآن حد رسد که در انگشت بچسپد
بعده رب السوس صمغ عربی کتیرا نشاسته باریک سوده در قوام اندازند و تبرید نگاه دارند.

مقدار شربت از یک درم تا دو درم نسخهٔ دیگر بسیار نافع برای سعال خشک و مانع انصباب
ماده که نوازل طرف قصبهٔ ریه و صدر و ملیّن صدر می نماید صفت آن پوست خشخاش سفید
خشخاش بیست عدد تخم خطمی کتیرا سفید صمغ عربی تخم خبازی بهدانه از هر یک پنج درم اصل السوس مقشر
مرقنفوش از هر یک بیست درم در آب باران دو روز تر سازند و بجوشانند باتش ملایم تا مهرا شود و آب نصف
بماند مالیده صاف نموده با دو رطل قند سفید بقوام آرند خوراک پنج مثقال و بعضی بعوض قند [illegible]
میکنند و بعضی یک رطل عسل می اندازند بیان مرض شوصه و آن مرضیست از امراض شش که
چون اطفال را عارض شود نفس زود زود برود علاج بگیرند تربد خراشیده پودینه تخم خراسانی وزن
برابر گرفته کوفته بیخته نگاه دارند در شیر زن دختر زائیده حل نموده بقدر سن و مزاج بدهند علاج دیگر
آنکه سینهٔ مریض را از هوای سرد و از اغذیه بارده محفوظ دارند و چون کهنه شده باشد ماده را پزانیده
مسهل باید داد و الا انتظار این نباید نمود و زود ماده بمسهل و شیاف دفع باید نمود دواے
مجرب که درین مرض بکار آید صفت آن اصل السوس گاوزبان پرسیاوشان انجیر گل بنفشه تخم خبازی
عنب الثعلب بقدر مناسب جوشانیده صاف نموده قدرے نبات داخل کرده باید داد و روز دوم
اگر مرض قوی باشد در روز اول زوفا هم ایرسا اضافه باید کرد و روز سوم مسهل سنا و خیارشنبر باید
افزود و اگر حاجت افتد وقت دوم سبوس گندم و گل گاوزبان و بیخ سوسن در عرق گاوزبان جوشانیده
صافی نموده شربت زوفا اضافه کرده بدهند دواے دیگر که درین باب نهایت مفید است صفت
آن تخم کتان زوفا لب حب الصنوبر انجیر جوشانیده صافی نموده رب السوس نبات سفید اضافه نموده
بخورانند و سینهٔ مریض را از منقیات مثل آرد نخود مالیدن بسیار مفید دواے دیگر صفت آن
قرنفل فراطین تخم پنبه برابر گرفته مقدار حبه غلوله بندند یک حب با آب دهند حب براے مرض [illegible]
نهایت مفید صفت آن بگیرند توتیاے سبز بریان نموده یک جزو سهاگه نیم بریان یک جزو هر دو را در آب
سائیده یا در شیر حل نموده بقدر دانهٔ باجرا یا زیاده از آن حب سازند وقت احتیاج یک حب یا دو
حب در آب یا در شیر مرضعه بدهند حب دیگر صفت آن قرنفل بیخ خراسانی فلفل دراز چوک
مساوی بگیرند حب مقدار یک سرخ یا نخود سازند وقت حاجت یک حب بدهند و بقدر
یک سرخ خون خرگوش را در عرق گاوزبان حل نموده بخورانند بیان انوش دارو

بدانکه انوشدارو لغت فارسی است معنی آن دارو های با نعم است و بعضی گویند نوش لفظیست موضوع
برای بلیله بلیله آمله و خبث الحدید و عسل لهذا ترکیبی که ازین جزو سازند فنجنوش نیز گویند و چون درین نسخه
عمده ترین اجزا آمله است لهذا باین نام مسمی گشته و در نسخه نوشدارو تفاوت بسیار است اکثری از
اطبا نوشدارو را جوارش کبیر هم گویند استعمال آن بعد از چهل روز باید نمود و قوتش تا دو سال باقیماند شربت
از یک مثقال تا سه مثقال و پیش از طعام و بعد از طعام میتوان خورد و محرور مزاجان را با اشیای بارده باید داد و
بالجمله این معجون در تقویت باه و اعضاء رئیسه و اعضاء تناسل و معده و مجفف رطوبت غلیظه و محلل سریع النفوذ
و منقی سده و مسهل مواد غلیظه و مدر بول و ملین صلابات و منقذ است و قامع قروح و جروح هر صنف و اورام
و علل سوداویه مثل جرب و حکه و جذام و مالیخولیا و اقسام جنون و ربو و نواسیر و وجع المفاصل و سرطان
و بهق سیاه و با اکثر امراض بلغمی با نفع نمایان کام دهد و استسقا و امثال آن و جهت تحسین لون و تنویم و
تسمین بدن و رفع سمیت و قطع عادت افیون بی نظیر **نسخه انوشدارو لولوی** **صفت**
آن مروارید ناسفته محرق یشب طباشیر سفید سافج سنبل الطیب ابریشم مقرض شیره آمله از هر یک مثقال
سعد زعفران عنبر اشهب از هر یک یک مثقال قند سفید عسل صاف از هر یک نو مثقال بدستور تیار کنند
نسخه دیگر صفت آن ابریشم مروارید سنبل کهربا گل سرخ هر یک شش مثقال زعفران مصطگی
قرنفل هر واحد چهار چهار مثقال دارچینی یاقوت رمانی یشب سبز مرجان عنبر اشهب مشک افروق
طلا ورق نقره ریوند چینی سنبل الطیب صندل سفید از هر یک پنج پنج مثقال عود هندی سه مثقال و اول
اسارون سعد زرشک تخم بادرنجبویه پوست اترج سافج هندی درونج هر یک دو مثقال آمله شصت
مثقال عسل با قند و نبات صد مثقال بطریق معروف تیار کنند **نسخه دیگر صفت** آن کهربا مروارید
هر دو سه مثقال مرجان سه مثقال یشب سبز شش مثقال قرنفل سعد سافج هندی از هر واحد شش مثقال مشک
چهار مثقال آمله یک آثار عسل یک و نیم برابر ادویه قند سفید یک و نیم برابر ادویه بدستور بقوام آرند **نسخه دیگر**
صفت آن مروارید ناسفته بسد یشب سعد کوفی اذخر زعفران از هر یک دو مثقال عود خام ابریشم مقرض
طباشیر سافج هندی سنبل الطیب گل ارمنی از هر یک سه مثقال عنبر اشهب نیم مثقال شیره آمله سی مثقال
عسل و قند بالمناصفه معجون سازند **نسخه معجون ساده** **صفت** آن گل سرخ هشت درم سعد کوفی
پنج درم قرنفل مصطگی اسارون سنبل الطیب از هر یک سه درم قاقله صغار و کبار زرنب بسباسه جوز بوا

قرفه زعفران از هر یک دو درم آمله یک رطل قند و عسل بالمناصفه صد و هشتاد مثقال آمله را در شیر
خیسانیده یک شبانه روز پس بشویند و در سه رطل آب بجوشانند تا مهرا شود و از پشت غربال
بیرون کنند و با قند و عسل صاف بقوام آرند و ادویه را کوفته بیخته بآن بسرشند —

بیان استعمال شیر شتر در امراض کبد و طحال باید که بگیرند شیر شتر جوان
صحیح المزاج که بعید العهد از زائیدن نباشد و چهل روز از زائیدن او گذشته باشد و اقل آنکه
هفت روز پیش از شروع شیر باید که شتر را بخوردن چیزی که ملطف و مدر و مسهل باشد مثل قیصوم
و شیح و کشوث و کاسنی و عنب الثعلب سبز و امثال آن و شیر شتر اعرابی جهت این کار بهتر است
و از چهار درم تا شش درم و هشت درم شروع نمایند و سه روز بر همین قدر اکتفا کنند
و شربت دینار یا گلنگبین یا دیگر مرکب مناسب اضافه نموده بخورند و بعد سه روز هر روز هفت درم
بیفزایند در زیادتی وزن شیر و مقدار استعمال آن بیست و یک روز تا چهل روز یا زیاده از آن
موقوف برای طبیب است و باید که هرگاه شروع شیر کرده شود در غذا قلت باید کرد
و هر روز که شیر زیاده نمایند مقدار غذا قدری تقلیل نمایند یا آنکه یک وقت شیر و یک وقت غذای مناسب
استعمال کرده شود و اگر معده مریض ضعیف بود و اشتها کم باشد غذا موقوف کنند اکتفا بر شیر
نمایند و هرگاه که حمی یا مرض کبد جمع شود استعمال شیر جائز نیست تا مرض مستحکم نشود و شیر
نباید داد و اگر با شیر بول شتر بیامیزند در ازاله استسقا نافع تر خواهد بود و هرگاه که ورم احشا باشد
روغن بید انجیر یا روغن بادام تلخ و شیرین و امثال آن مناسب و بعد سه روز بباست که شکم نرم
میشود و بباست که قبض میگردد و اگر استطلاق نموده معلوم باید کرد که بدن اغتذا میکند یا شیر
متجبن می شود و در صورت تجبن فکر انحدار ضرور است و اگر شکم نرم شود در بوب و اشیاء قابضه بکار برند
یا شیر را یک دو روز موقوف سازند و باید که همان وقت شیر دوشیده شود بخورند و نگذارند که سرد شود
و اگر از پستان شیر بخورند مناسب است و اگر این سفوف بعد هفتم روز همراه شیر داده میشود نظیر و عدیل
خود ندارد و صفت آن عصاره غافث فاریقون نرم سفید تربد سفید گل سرخ از هر واحد یکماشه
ریوند چینی سنا مکی بلیله کابلی از هر یک دو ماشه کوفته بیخته سفوف سازند

بیان آب دادن بمستسقی بدانکه آب خالص و آب سرد صاحب استسقا را ضرر رساند پس

طبیب را لازم که آب کم دهد و آب آهن تاب و آب طلا تاب بصاحب این مرض مناسب بود و عوض آب اگر عرق
گاوزبان یا عرق عنب الثعلب یا عرق کاسنی و عرق بارتنگ و عرق سافج هندی و امثال آن تاب نموده دهند
بهتر است و مستسقی که آب خورد باید که اندک اندک از کوزه که او لوله تنگ داشته باشد بخورد و بعضی نوشته اند که در
آب براده چوب گز و خشت آهن بینداز ند و یک دو روز بگذارند و صاف نموده برسر هر رطل آب مذکور
دو رطل سرکه انداخته بجوشانند تا دو ثلث بماند و در سبوی نو مخلول بکنند تا تمر شیح گردد و آن تمر شیح مستسقی
خورد و بعضی هشتم حصه آب سرکه داخل میکنند و اگر براده چوب گز و خشت آهن در آب باران داخل نمایند بهتر خواهد بود
بیان دوای که ادرار حیض کند صفت آن آب سداب ده استار بگیرند و یک اوقیه روغن بیجوز یا روغن لوز
یا روغن خروع آمیزند و بنوشند نسخهٔ دیگر صفت آن پوست درخت نیم کهنه قند سیاه کهنه هر یک دو توله
زنجبیل چهار ماشه پوست نیم نیمکوب ساخته بجوش دهند و قند سیاه آمیخته بنوشند نسخهٔ دیگر صفت
آن اجواین همچنان ثابت بکف دست تا چند بخورند نسخهٔ دیگر که در رحم که در ایام حیض منتاو شده باشد
دفع کند صفت آن ریوند خطائی کوفته بیخته و برابر وے نبات آمیخته قدر نیم توله از شروع حیض دو روز بیشتر
شروع بخوردن کنند و سه روز بخورند نسخهٔ دیگر که ادرار حیض کند و درد رحم و درد پشت را که پیش از حیض پدید آید
دفع سازد صفت آن تخم کرفس یک مثقال حلبه هفت مثقال تخم سیاهدین نیمکوفته چهار مثقال بادیان نیمکوب
تخم شبت رو ناس هر یک دو مثقال بجوشانند و هفت مثقال قند بقوام آرند و هفت روز بنوشانند نسخهٔ دیگر که
ادرار حیض بقهر و غنت کند صفت آن تخم خربزه پنج مثقال تخم کرفس انیسون رازیانه هر یک دو مثقال نیمکوب کرده
در سه رطل آب سه شبانه روز بخیسانند پس هر روز یک رطل با یک مثقال روغن بادام بنوشند او دیهٔ که در
رحم بنشانند صفت آن اذخر بجوشانند و آب وی بنوشند دوای که منع حمل کند صفت آن فلفل بعد
جماع زن برداره و نعناع قبل از جماع فرزجه سازد ادویه که بچه مرده و زنده بیفگند و دشواری زائیدن آسان کنند
صفت آن کنجد در آب تر کرده یک شب بگذارند و صباح بمالند و آب وی زن بنوشد در حال بچه بیندازد
دوای که سیلان رطوبت رحم را نافع است صفت آن شیر گاو پنج آثار شاه جهانی
مائین کلان مائین خرد هر یک دو ماشه گل سپاری گل دهاوه هر یک پنج دام سپنته صمغ ڈهاک که بهندی
کمرکس گویند نیم پاؤ سپاری سه عدد یک پاؤ شکر سپید نیم سیر شاه جهانی شیر را بر آتش بجوشانند و سپاری
کوفته بیخته اندازند و کفچه همین زنند تا خوب پخته شود و بعده شکر آمیزند و بزنند که بقوام آید پس دیگر اجزا

بعد فرو آوردن آمیزند و خوب حل نمایند و قدر حاجت بدهند ادویه که فرج را تنگ کند صفت آن گل کدر در ظرف چینی و مانند آن یا در کاغذ بیفشانند و اسپید از میان او عبیر مانند برون افتد بگیرند و اندکی از آن در فرج بیفشانند نرمی و تنگی آرد دوای اگر کسی را که از فرجش بوی بد آید زائل کند صفت آن برگ درخت جامن برگ درخت انجیر و برگ درخت کیت و برگ درخت ترنج جمله برابر بگیرند و بنابیند و اندر آب بیا بسوشانند که آب خشک شود و پس این اجزا را خشک سازند در آفتاب و باز بسایند و قدرے جوز بوا نیز آمیزند و بروغن گاو سرشته بفرمایند که صبح و شام زن در فرج بمالد تا یکماه اگر برین مداومت نماید بوی بد بتمامه زائل شود

ازفضل ایزدی که بود حامے و معین	مطبوع شد کتاب انیس المعالجین

خاتمة الطبع

الحمد لله والمنة که درین زمان صحت اقتران مجموعه کتب طبیه مستنده اعنی الفاظ الادویه مصنفه افلاطون ثانی نورالدین محمد عبدالله حکیم عین الملک شیرازی و میزان الادویه مولفه کامل الاوحد حکیم تابع محمود و فرهنگ نعیمیه درحل مطالب مخزن الادویه که بمثل دریا بکوزه خزیده و انیس المعالجین که قرابادینی است خیلے نادر و مستند — پس هر یک کتاب از نها در بیان اسامی ادویه مع طبیعت و مضر و مصلح و بدل و قدر شربت و افعال و خواص جمله ادویه بسے خوب و نادر الوجود است و بسبب شهرت و متداول بودن خود بین الحکما مستغنی عن التعریف — اگرچه این مجموعه سواے قرابادین انیس المعالجین سابق جاے دیگر هم طبع شده بود لیکن دران مجموعه بعض کتاب در متن بود و بعض بر حاشیه فمن اجل ذلک نقادان فن طب را در تجسس و تکلفے پیدا میشد لهذا در مطبع نامی مشهور نزدیک و دور جناب منشی نول کشور لازال بالفرح و السرور مجموعه مسبوق الذکر بترتیب شایسته مرتب گردید که هر یک کتاب حالت فرادی فرادی هم دارد و هم حالت مجموعی را شایان است بالجمله مجموعه مسطور بمطبع نامی موصوف بمقام لکهنو محله حضرت گنج در ماه جون سنه ۱۸۸۵ع مطابق ماه رمضان سنه ۱۳۰۲ھ بار دوم بکتابت لالا کرشن سهای صاحب از قالب طبع برآمده بصیرت افزای دیده و دلهای مشتاقان گردید

حکیم علی الاطلاق مطبوع اهل عالم فرماید بمنه و کرمه فقط